

13

2972

خلاصہ جواب القرآن فی بیفاسمونی الغاش للقرآن



تالیف

ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و حواشی و فہارس

از

دکتر ظہور الدین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



مُلَاصَةُ جَوَاهِرِ الْقُرْآنِ فِي بَيْتِ كَامِعِي الْعَالَمِ الْفَرِيقِ

تأليف

أبو بكر اسحاق بن تاج الدين أبي الحسن الحافظ الملقب بـ

تصحيح وحواسي وشرح

از

دکتر ظہور الدین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان

86045

~~68575~~

شناسنامہ ابن کتاب

نام	؛ خلاصہ جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان
نگارندہ	: ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی
تصحیح و حواشی و فہارس	: دکتر ظہور الدین احمد
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
تلفن	: ۸۱۱۰۹۱
شمارہ ردیف	: ۹۱
تعداد	: ۱۰۰۰
چاپ	: مکتبہ علمیہ ، لاہور
صفحات	: ۱۴۴
تاریخ انتشار	: ۱۴۰۵ھ ق. / ۱۳۶۴ھ ش. / ۱۹۸۵م
بہا	: ۳۰ روپیہ پاکستانی.

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۹۱

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن مدیر

قرآن کریم کتابی بود که نه تنها وسیع ترین و عمیق ترین جنبش های اجتماعی و دینی را در صحنه گیتی پدید آورد؛ و سدھائی را که در راه تحصیل علم وجود داشت (انحصار طلبی بعضی طبقات و...) شکست؛ بلکه نیاز مسلمانان به شناخت آن در ابعاد مختلف؛ به مطرح شدن و تکمیل و حتی پایه گذاری دانش های گوناگون انجامید؛ الف - علم قرائت و تجوید برای ادا کردن و تلفظ حروف قرآن به شیوه صحیح.

ب - صرف و نحو یا دستور زبان عربی برای درست خواندن قرآن با درک موقعیت کلمات آن در حالت تجزیه و ترکیب.

ج - علم لغت برای شناختن معانی واژه ها.

د - علوم بلاغت (معانی و بیان و بدیع) برای فهم تشبیهات و مجازات و استعارات و لطایف ادبی و انشائی و بدیع لفظی و معنوی قرآن.

ه - علم کلام که ظاهراً در آغاز برای بحث از حدیث و تقدم قرآن به وجود آمد و سپس به توضیح اعتقادات اسلامی بر اساس قرآن - به عنوان منبع عقیده مسلمین - و دفع شکوک و شبهات از آن پرداخت و علم به مبادی نظری عقاید گردید و با تکامل آن، فلسفه اسلامی به وجود آمد. بدان مرتبه از اتقان و در چهره مکتب های متعدد.

و - برای فهم معانی کلمات غریب و نادر قرآن، به مطالعه در اشعار قدیم عرب و گردآوری آن ها نیاز افتاد و برای

درک معانی این اشعار نیز به آگاهی از آیات و اخبار و انساب عرب - عموماً - حاجت بود و بدین ترتیب هر چند اطلاع از اشعار و انساب و ایام و اخبار پیش از اسلام خود بخود فضیلتی به شمار نمی رفت و بدین دلیل نیز در دوره پیامبر بدان التفاتی نشد اما بعدها بخاطر کمکی که این مباحث به فهم و تفسیر پاره ای از مواضع قرآنی می کرد مورد عنایت قرار گرفت .

ذ - برای تبیین و تفصیل مجملاتی که در آیات الاحکام و پاره ای دیگر از آیات قرآنی بود، لازم شد که سنت پیامبر (گزارش های برجای مانده از قول و فعل و تقریر او) تدوین گردد و علم الحدیث پدید آید. برای تشخیص احادیث معتبر از روایات نامطمئن هم واجب آمد که مأخذ نقل آنها و تمامی گزارشگران بر یک از احادیث دقیقاً شناخته شوند و هر حدیثی از نظر تک تک راویان و مجموع سند، و نیز متن مورد بررسی قرار گیرد و اینجا بود که دانش های "کتابشناسی"، "رجال"، "درایه" و "فقه الحدیث" پایه گذاری شد.

ح - علم فقه برای توضیح احکام و مقرراتی که در قرآن آمده و وظایف قانونی هر انسان را در برابر خود و خدا و نطق روشن می ساخت. طرق استنباط احکام از نصوص قرآنی و دیگر نصوص، و کیفیت استدلال در فقه را نیز در فن مستقلی گردآوری و به بحث نهادند به نام اصول فقه، که دانشی است بامایه های عقلی فراوان. چنانکه علم منطق را، به سبب نقش آن در بیرون کشیدن حکم از نصوص مزبور، اهمیت بسزا دادند و تسلط بر آن یکی از شرایط اجتهاد شمردند و آشنائی با دو علم حساب و هیئت را به علت تأثیر آن دو در استنباط پاره ای از احکام، برای مجتهد ضروری شناختند.

ط - اشاراتی که در قرآن کریم پیرامون سرگذشت اقوام و ملل و مذاهب و گروه ها و شخصیت های مختلف (از گذشتگان و معاصران) وجود داشت، نقطه آغازی گردید برای پژوهش در تاریخ و تاریخ ادیان و تألیف کتاب های عظیم و ارزشمند در این دو زمینه.

ی - عمل به فرمان قرآن در باب "سیر فی الارض"، و تلاش در شناخت آنچه در این کتاب مقدس پیرامون مسائل راجع به جغرافیا و اوضاع دریاها و کوه ها و شهرها و نیز اماکن مشهور آمده، عاملی مؤثر بود برای پرداختن به جغرافیا. تا جایی که دانشمند بسیار نامی محمد بن موسی خوارزمی با عده ای به بیزانس رفتند. در جستجوی غار اصحاب کعبه. و سلام ترجمان با گروهی روانه شدند تا در باب سد یا جوج و ما جوج تحقیق

کنند و ...

ک - دستور قرآن به "اعداد قوه" و آماده کردن نیرو برای جهاد و دفاع، موجب گردید که مسلمانان از همان روزگار پیامبر به آموزش فنون نظامی و صنعت سلاح سازی روی آرند و در این راه حتی رنج سفر را بر خویش هموار کنند.

ل - در پیدایش یا شکل گرفتن و تکامل دیگر معارف اسلامی (عرفان، اخلاق، سیاست و ...) نیز تاثیر قرآن بخوبی محسوس است و نیازی به توضیح نه.

* * *

ادبیات از مهم ترین شاخه های فرهنگ است که به برکت قرآن کریم ترقی شایان کرد. این ترقی تنها در علوم ادبی و در بررسی های مربوط به زبان شناسی که توضیح آن گذشته نبود و در حوزه ادبیات عرب نیز محصور نماند. بلکه اولاً تا مرحله خلق و ابداع شاهکارهای منظوم و منثور متعدد پیش رفت و ثانیاً زبان فارسی نیز نصیبی بجمال از آن یافت. و آثار ادبی این زبان که ارتباط تنگاتنگ آن با قرآن از آغاز آشکار بود به تریه والا از لطف بیان و ظرافت اندیشه رسید.

پیوند متون فارسی با قرآن را هم در تاثیر عمیق اسلوب مواد قرآن بر کتابهای گرانقدر فارسی (آثار مولوی، سعدی، حافظ و ...) می توان یافت و هم با مطالعه بسیاری از گنجینه های فرهنگ و ادب ما که اصولاً برای خدمت به قرآن و ملک به شناخت آن به نگارش در آمد.

* * *

کتاب حاضر که برای نخستین بار و از روی نسخه ای ظاهراً منحصر به فرد انتشار می یابد، یک لغتنامه قرآنی است و بدین لحاظ، و هم به علت آنکه از متون فارسی کهن (متعلق به اوایل قرن هشتم) و خود گنجینه ای از واژه ها و تعبیر است اصیل این زبان است، ارزش بسیار دارد. و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که نشر متون اسلامی - فارسی را وظیفه خویش می داند، پس از چاپ اثر دیگری از همین دست - المستخلص - اکنون به انتشار این اثر اقدام می نماید. این دو لغت نامه قرآنی فارسی که یکی به وسیله حافظ الدین محمد بخاری - عالمی از ماوراءالنهر - تدوین گردیده. و دیگری تألیف ابوبکر اسحاق ملتانی - فقیهی از شبه قاره - است.

و در قاهره استنساخ شده و وسعت قلمرو فارسی در روزگاران پیشین و نقش آن را در آموزش کتاب الله نشان می دهد و البته اگر دیگر کتابهای را هم که در این دو منطقه وسیع و سایر بلاد اسلامی برای تعلیم قرآن و در تفسیر آن به فارسی تألیف شده به حساب آوریم قضیة روشن تر خواهد شد کتابهای همچون :

الف - آثار علمای ماوراءالنهر :

۱- ترجمه تفسیر طبری که با تصویب علمای اسلامی ماوراءالنهر و به وسیله افاضل ایشان انجام گرفت و یکی از دو سکن ترین متن های فارسی است که بر جای مانده .

۲- تفسیر قرآن از امام ابو ابراهیم مسلمی بخارانی (شارح تعرف) .

۳- لطائف التفسیر از زاهد درواجی بخارانی .

۴- انیس المریدین (تفسیر سوره یوسف) از ابو نصر احمد رقی بخاری .

۵- تاج القمص از ابو نصر بخارانی .

۶- تفسیر سیف الدین اسفرنگی .

۷- تفسیر خواجه محمد پارسا بخارانی .

۸- مدار الافهام حسین خوارزمی .

۹- الشفافی نقل اختلافات القراء از ابو الفضل احمد جریری بخارانی در تجوید .

۱۰- عین التزیل از محمد بن محمود سمرقندی در قرائت .

۱۱- قواعد القرآن از یار محمد بن خدا داد سمرقندی در قرائت .

۱۲- رساله در اعراب قرآن از حسن بن محمد کریمینی .

۱۳-

ب - آثار علمای شبه قاره :

۱- البحر المتواج از قاضی شهاب الدین احمد دولت آبادی هندی .

۲- تفسیر امینی از محمد امین الدین صدیقی علوی (تألیف آن به دستور اورنگ زیب بوده) .

۳- روح الارواح از قاضی محمد قادری مقیم احمد آباد گجرات هند .

- ۴- ہدایت قطبشاهی در استخراج آیات الہی از محمد علی کر بلانی و بہ نام عبد اللہ قطبشاہ .
- ۵- بحر المعانی از محمد بن خواجگی مدعو بہ خواند میان .
- ۶- تذکرہ میر کرامت علی حیدر آبادی .
- ۷- تجلیل التذریل از ابو منصور ناصر الدین محمد دہلوی .
- ۸- تفسیر شیخ عبدالحق محدث دہلوی .
- ۹- تفسیر خواجہ سناء اللہ خراباتی .
- ۱۰- ریاض القدس از شیخ نظام الدین تھانیسری .
- ۱۱- زیب التفاسیر از محمد صفی کہ بہ دستور دختر اورنگ زیب نگارش یافتہ .
- ۱۲- شاہ تفاسیر از ملا شاہ بدخشی مراد داراشکوہ .
- ۱۳- فتح الرحمن بترجمہ القرآن از شاہ ولی اللہ دہلوی کہ از بہترین ترجمہ های قرآن بہ فارسی است .
- ۱۴- تفسیر عزیز می از شاہ عبدالعزیز دہلوی .
- ۱۵- لوا مع التذریل از سید ابوالقاسم حایری لاہوری .
- ۱۶- مصباح العاشقین از بہاء الدین محمود بن ابراہیم .

۱۷-

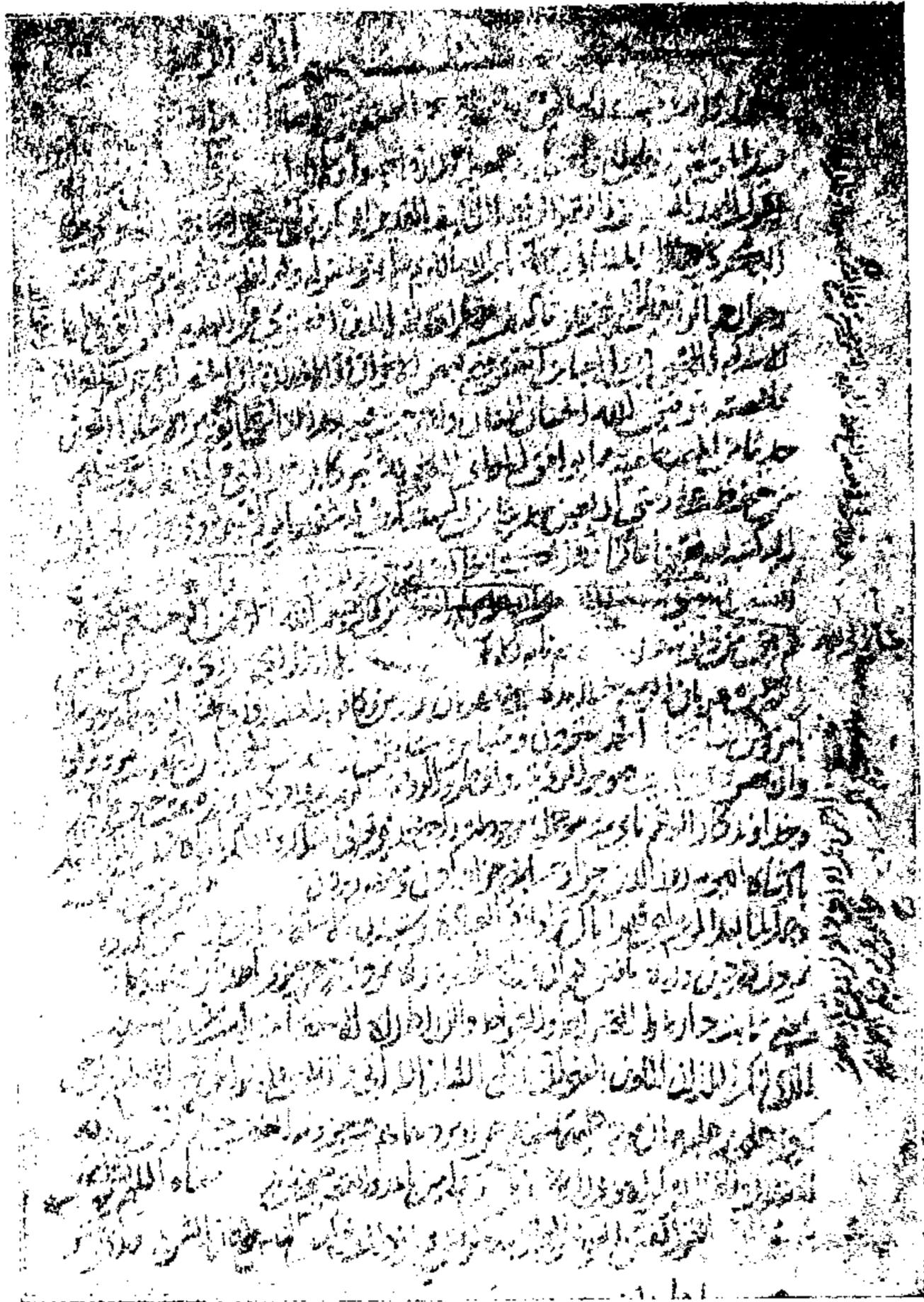
علاوہ بر این ہا، تفاسیر فارسی کہ بہ وسیلہ ایرانیان تألیف شدہ، کثرت نسخہ های آمخا در شبہ قارہ و پارہ ای نقاط دیگر، گواہی صادق است بر این کہ آموزش قرآن و تفسیر در این مناطق بالک زبان فارسی انجام می گرفتہ . و در این مورد بہ عنوان نمونہ کافی است کہ گفتہ شود با وجود عدم اہتمام در حفظ و شناسائی نسخہ های خطی در شبہ قارہ، تا کنون تمہا در پاکستان بیش از ۲۵۰ نسخہ خطی از تفسیر حسینی معروف بہ "مواہب علیہ" تألیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری شناسائی شدہ است .



ضرورت داشت کہ در کنار فرست الفبائی لغات قرآنی، فرست دیگری از معادل های فارسی

آنها که در این کتاب به کار رفته نیز تدوین کرده که متأسفانه نشد. همچنین این ناچیز مصمم بود در کار تصحیح خلاصه-
 جواهر القرآن و تدوین فهارس آن، نظارت دقیق داشته باشد. و بدین لحاظ نیز انتشار کتاب را بیش
 از یکسال به تأخیر انداخت. ولی چنین فرصت و توفیقی دست نداد و تنها پاره ای از اوراق غلط گیری
 را با عکس نسخه اصل مقابله توانست کرد. به امید آن که مصحح محترم کار را به بهترین وجهی انجام داده باشند
 و ارباب فضل نیز هر ایرادی یافتند تذکر دهند که انشاء الله در چاپ های بعد اصلاح شود. وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ
 الْمَغْرِبُ وَ بَيْنَهُ مَلَكُوتٌ كُلِّ شَيْءٍ

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



نمونه صفحه اول از خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان



نمونه صفحه آخر از خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

تصحیح و ترتیب خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نسخه منحصر بفرد این کتاب در دانشگاه توبنگان^(۱) (آلمان غربی) موجود میباشد - از مدیر کتابخانه مربوط تشکر بجا می آید که به درخواست ما میکر و فیلمی از آن را تهیه کرده و ارسال داشته - این نسخه را مؤلف خود در قاهره در سال ۵۷۳۴ استنساخ کرده - این کتاب شامل ۲۳ صفحه میباشد و هر صفحه دارای ۲۶ سطر و هر سطر دارای ۱۶/۱۷ کلمه میباشد - کاتب کلمات را با یکدیگر چنان پیوسته به تحریر آورده که خواندن آن و کشف معنای آن در بعضی جاها سهل نیست - و فتوکپی دو صفحه اول و آخر کتاب که می آوریم این مطلب را آشکار میکند - در متن جای بعضی از کلمات یا جای معنای آن خالی گذاشته شده است - که ممکن است در متن جوهر کم رنگ بوده و عکس و میکروفیلم آن درست برداشته نشده باشد -

برای تشخیص و تصحیح ریشه کلمه به عبارت اصلی قرآن کریم رجوع کردیم - بعد برای تعیین و تثبیت معانی به کتابهای مستند و معتبر زیر مراجعه کردیم - مثلاً

لسان العرب	-	ابن منظور
القاموس	-	مجدالدین فیروز آبادی
مفردات فی غریب القرآن	-	امام راغب اصفهانی
مقاییس اللغة	-	ابن فارس
تاج العروس	-	سید مرتضی الحسینی الواسطی
محیط المحيط	-	پطرس بستانی
فقه اللغة	-	ابو منصور الثعالبی
اقرب الموارد	-	سعید الخوری
کتاب الاشتقاق	-	ابن درید
لطائف اللغة	-	احمد بن مصطفی

مؤلف از منابع و مصادر کتاب حرفی نروده و در متن هم اشاره به آن نکرده و لی چون قبل از سال تالیف آن (۵۷۱۷) واژه نامه های زیر (عربی بفارسی) تالیف شده بود^(۲) - ممکن است مؤلف از بعضی از آنها استفاده کرده باشد -

1. از برلین به دانشگاه توبنگان انتقال یافته - Pertsch-30

(۲) فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر شهریار نقوی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۸۱ -

سال تالیف ۵۴۳۸	- مصنف لامعلوم	البلغة المترجم في اللغة
۵۴۸۰-۴۷۰		فرهنگ ابوالفضل بیهقی
۵۴۴/۴۷۰	- ابو جعفر بیهقی	تاج المصادر
۵۴۸۶	زوزنی	المصادر
—	»	ترجمان القرآن
پیش از ۵۴۹۷	ادیب نطنزی	دستور اللغة
	احمد بن محمد بن احمد میدانی	السامی فی الاسامی
۵۰۳۸-۴	زمخشری جار الله	معرفة الادب فارسی
۵۰۳۹-۴	ابو سعید پسر احمد میدانی	الاسمی فی الاسماء
۵۶۴۰-۴	ابو نصر فراهی	نصاب الصبیان
۵۶۴۰	شکر الله پسر شهاب الاسلام	زهرة الادب (منظوم)
۵۰۴۰	حکیم شرف الدین	قانون الادب
۵۰۶۲-۴	محمد بن ابوالقاسم خوارزمی	تراجم الاعاجم
اواخر قرن هفتم	حسام خوی مظفری	نصیب الفتیان (منظوم)
—	محمود بن عمر زنجی	مذهب الاسلام
—	—	تهذیب الاسماء
—	سدید الدین ابی الفضائل	الصحیفة العذرا
اوائل قرن هفتم	حافظ الدین محمد بخاری	المستخلص

برای تعیین و تصحیح احادیث به کتابهای زیر مراجعه شد :

المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی

کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق

جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر

المعجم المفهرس واژه نمای صحاح سنه یعنی بخاری - مسلم - ابی داؤد - نسائی - ترمذی و ابن ماجه و مجموعه احادیث الموطا - سنن دارمی و مسند احمد بن حنبل میباشد و کنوز الحقائق علاوه بر کتابهای مذکور واژه نمای مجموعه های احادیث و سنن و مسانید مؤلفین زیر نیز میباشد (و به ترتیب حروف هجا ترتیب داده شده .) :

ابن امام احمد - الحاکم - بخاری (فی التاریخ) - بخاری (فی الادب) - ابن حبان - ضیاء المقدسی الطبرانی - البزاز - عبدالرزاق - ابن ابی شیبہ - ابی یعلی موصلی - الدارقطنی - الدیلمی - ابی نعیم - بیهقی - ابن عدی - عقیلی - خطیب بغدادی - ابن عساکر - ابن قانع - ابی الشیخ بن حبان

قضاعی - ابن سعد - الخرائطی - ابی داؤد الطیالسی - حکیم الترمذی - ابن النجار - حرث - عبد بن عمید - ابن ابی الدنیا القرشی - ابن الستی - ابن مردویه - ابن منیع - الغزالی - ابن ضریس -

مؤلف در مقدمه کتاب گفته که وی تبرکاً چهل حدیث (اربعین) را برای توضیح کلمات آورده ولی عده احادیثی که در متن کتاب آورده شده مجموعاً ۴۰ میباشد - چندی ازین احادیث مشخص نشده زیرا که در کتابهای متذکره بالا ثبت نشده - ممکن است این اقوال منسوب به رسول اکرم صلعم باشد -

در جایهای خالی از عکس نسخه با مراجعه بقرآن کلماتی را پیدا کردیم یا معانی کلمات را با مراجعه به فرهنگنامه های عربی بفارسی درج کردیم و آنرا بن قوسین [] نوشتیم - چون مؤلف این کتاب را خود استنساخ کرده لذا مختصات املائی زمان خود را مراعات داشته که از قرار زیر باشد :

ب برای پ

ج " ج

ک " ک

یای کشیده : فر - خستگ

انج : آنچه

مؤلف معانی بعضی کلمات را بیان کرده که مربوط به قرآن نیست لذا معانی مربوطه آن ها را در حاشیه افزوده ایم - علاوه بر فرهنگنامه های مزبور از فرهنگنامه های زیر (عربی بفارسی) نیز استفاده کردیم -

تاج المصادر

منتخب اللغات

منتهی الارب فی لغات العرب

الصراح

فرهنگ اند راج

خلاصة جواهر القرآن في بيان معاني لغات الفرقان

مؤلف در مقدمه این کتاب خود را باسم وکنیه والقباب ذیل معرفی کرده :

«ابو بکر بن ابی الحسن الحافظ الصوفی البکری الملتانی» ولی نام مفصل وی واب و جد وی (با القاب) ازین قرار میباشد : ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن علی بن ابو بکر بن ابو سعید الحافظ الصوفی البکری الملتانی الحنفی - ولی او در عصر خود معروف باین التاج بود^(۱)۔ در مقدمه این کتاب در سبب تالیف گفته که وی کتابی بعنوان «خلاصة الدین»^(۲) تالیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است - دوستان و عزیزان درخواست کردند که جواهر قرآنی را از آن خلاصه کرده کتاب دیگر تالیف کنم - بنا برین برای استئصال امر آنان در ۵۷۱۷ این جزوه را بپایان رساندم و نام آن «خلاصة جواهر القرآن في بيان معاني لغات الفرقان» گذاشتم - ابو بکر کتاب دیگر باسم الحج و مناسکه نیز تالیف نموده^(۳)۔

این کتاب فرهنگنامه کوچکی است که لغات قرآن را بفارسی شرح داده ولی بطریق فرهنگنامه های معمولی طبق حروف هجا ترتیب نداده بلکه از نظر ترتیب سوره های قرآنی واژه ها را انتخاب کرده و معانی آن را بیان کرده - در آغاز معانی سوره فاتحه را نوشته - سپس سوره آخر قرآن یعنی سوره الناس را آورده و سپس بعقب رفته معانی لغات یکی یکی سوره ها را درج کرده تا سوره بقره که سوره دوم قرآن میباشد رسیده - معمولاً یکی یا دو معنی هرکلمه را آورده - در آغاز معانی کل لغات مشکاة سوره های پاره های سی ام، بیست و نهم و بیست و هشتم قرآن را ثبت کرده ولی بعد عده لغات تقلیل یافته است چنانکه از سوره یونس ، سوره انفال ، سوره الحجر و سوره الرعد تنها معانی هفت و هشت کلمه را نوشته است - مؤلف این ترتیب را عمدتاً مراعات داشته زیرا که اکثر الفاظ دقیق و غامض در پاره های آخر قرآن میباشد - اگر کسی معانی این کلمات را یاد بگیرد فهم معانی سوره های دیگر سهل میگردد -

مؤلف بقول خود «اربعین» یعنی چهل حدیث را تبرکاً برای تشریح و تبیین معانی بکار برده یعنی برای توضیح و تشریح معانی کلمه ، حدیث نبوی را بعنوان مثال آورده - مثلاً : الحمد = ستودن و سپاس و ستایش و فی الحدیث - الحمد رأس الشکر -

1. Brocklemann, II, 220.

2. (Ahlwardt, 1798-9). خلاصة الدین بشرایط الايمان و اليقين

3. Ahlwardt-4046.

البصر = بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعیوب نفسه -
 در توضیح بعضی کلمات اقوال دیگران را نیز نقل کرده یا مصطلحات شرعی را آورده - مثلاً
 الظلم = ستم کردن و ستم و فی الشریعة وضع الشیء فی غیر موضعه و فی الحدیث، الظلم الظلمات -
 التقوی = پرهیزگاری و فی الشریعة - اقتراب المأمور و اجتناب المحذور -
 عدة احادیث که مؤلف در ضمن بیان معانی آورده چهل نیست بلکه در حدود ۴۰ رسیده -
 مؤلف اغلب معانی ریشه حقیقی کلمه را بیان کرده ولی بعضاً معانی اضافی را نیز ثبت کرده که
 در آن آیه مورد نظر نیست - بعضی جا معنای مرادی را آورده مثلاً غاشیه = قیامت - قارعه = قیامت
 در تشریح افعال اصل صیغه را نیاورده بلکه مصدر فعل را ذکر کرده و باب افعال و تفعیل از آن
 ریشه را آورده مثلاً البغاة والبغاء والابتغاء = جستن

الهدم والتهديم = خراب کردن
 التنبيه والانباء = آگاهانیدن
 الرضاء، الرضوان والمرضاة = خشنود شدن
 الاشتكاء والشکایة والشکوی = گله کردن و نالیدن -

مؤلف اغلب معانی اصلی کلمات را آورده مثلاً :

التسویل = آرامتن
 اطمینان = آرامیدن
 الاکناز = در دل پنهان داشتن
 الخزانة = نگاه داشتن
 التحریر = بنده آزاد کردن

مؤلف معانی کلمات را در نهایت خوبی و عبارت متناسب بیان کرده مثلاً

الاظهار = تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر
 المشج والمشیج = آب مرد و زن آمیخته
 المعاشرة = با کسی خوش زندگانی کردن
 الزهد = بی رغبت و ناخواهان شدن

در متن فارسی مصادری بکار برده شده که در محاوره کنونی متروک شده است مثلاً

جفسیدن - خزانیدن - آرامانیدن - بر بالانیدن - اغالیدن - دریا بانیدن -
 در بعضی جاها کلماتی را بکار برده که اکنون از کار افتاده است مثلاً -

زعيم = پذیرفتار

المقت = دشمنایگی

مؤلف نامهایی برای سوره های قرآنی آورده که بانام های موجود در قرآنهاى كنونى متفاوت است : مثلاً

سوره الاسرى بجای سوره بنى اسرائيل - سوره الملكة = سوره الفاطر - سوره الطباقات :
سوره الصافات - سوره الشريعة بجای سوره الجاثیه - سوره ن بجای سوره القلم -

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلواته وسلامه على رسوله محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين وازواجه واولاده الطيبين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين . يقول العبد الضعيف الفقير الى الله اللطيف القدير ابو بكر بن ابي الحسن الحافظ الصوفي البكري الملتاني تاب الله الكريم عليه وغفر له ولوالديه واجميع المؤمنين برحمته وهو ارحم الراحمين . فرغت عن تاليف خلاصة الدين المحتوى على علوم الخمس التي بنى عايشها الاسلام للاصحاب والاحباب - التمس منى بعض الاخوان والاخلان ان يخص لهم جواهر القرآن فلخصته بتوفيق الله الحنان المنان وادرجت فيه بعد التماس طائفة من الاعيان اربعين^(١) حديثا من المصطفية مما يوافق المعاني الغوية تبركا بوعده النبي صلى الله عليه وسلم :

(١) اربعين- مجموعه چهل حديث و چنين مجموعه هاى بيشمار تاليف و بناى جمع و ترتيب آن بر موضوعات گوناگون نهاده شده مانند توحيد ، صفات خداوندى ، عبادات ، مواعظ و غيره اربعين هاى كه تا سال تاليف خلاصة جواهر القرآن تاليف شده و ممكن است مؤلف بآن مراجعه و از آن استفاده کرده باشد، ازین قرار است :

كتاب الاربعين از ابى بكر الأجرى محمد بن حسين - م - ٥٣٦٠

اربعين از ابى بكر محمد بن ابراهيم الاصفهاني - م - ٥٤٦٦

الاربعين از ابى بكر تاج الاسلام محمد بن ابراهيم الحنفى كلاباذى - م - ٥٣٨٠ -

الاربعين از ابى بكر الجوزقى - شيخ امام محمد بن عبدالله ابن محمد الحافظ النيسابورى

الحنفى م - ٥٣٨٨ -

الاربعين از ابى بكر البيهقى - امام شمس الدين احمد بن حسين بن على الشافعى - م - ٥٤٥٨

الاربعين از ابى سعيد المالينى - احمد بن محمد بن احمد - م - ٥٤١٢ -

الاربعين از ابى سعيد المهرانى - احمد بن ابراهيم المصرى -

الاربعين از ابى عبدالرحمن، محمد بن حسين السلمى - م - ٤١٢ -

من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من السنة كنت له شفیعاً يوم القيامة (۱) وفي رواية ما يحتاجون اليه - كتبه الله فقیها عالماً . فهذا كتاب « خلاصة جواهر القرآن في بيان معاني لغات الفرقان » وزدت في بعض اللغة ، المعنى الشرعية نفع الله لكاتبها وقاربيها والعامل بها بفضلها تعالى -

التسميه: جاء في الاثر (۲) من قال بسم الله الرحمن الرحيم مرة لم يبق من ذنوبه ذرة .
بسم الله = با نام الله

الله = خدای سزای پرمتش و ستایش .

الرحمن (۳) = مهربان

الرحيم (۴) = بخشاینده - یعنی مهربان بر مومن و کافر بدادن روزی و بخشاینده خاص

مرمومنانرا بامرزش -

سورة الفاتحة (۱)

الحمد = ستودن و میاس و ستایش وفي الحديث الحمد رأس الشكر (۵)

بقیه از پاورقی صفحه ۷

الاربعین از ابی عثمان، اسماعیل بن عبدالرحمن الصابونی النیشاپوری - م- ۵۴۴۹ -

الاربعین از ابی نعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله - م- ۵۴۳۰ -

الاربعین از ابن بطلال، محمد بن احمد الیمتی - م- ۵۶۳۰ -

الاربعین از ابن عساکر، حافظ ابو القاسم علی بن عساکر الدمشقی - م- ۵۵۷۱ -

الاربعین از احمد بن حرب النیشاپوری - م- ۵۲۳۴ -

الاربعین از بدر الدین بن ابی المعمر اسماعیل التبریزی تالیف در ۵۶۰۱ -

الاربعین از ابی طاهر احمد بن محمد السلفی اصفهانی - م- ۵۵۷۹ -

(كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون)

اگرچه مؤلف گفته که وی تبرکاً چهل حدیث را بعنوان مثال خواهد آورد ولی در متن کلا

۴۰ حدیث بشمار آورده شده -

(۱) این حدیث ضعیف است و از طرق و اسناد مختلف روایت شده - در مستدرک الحاکم و مسند

احمد بن حنبل متن حدیث ازین قرار است : من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من سنتی ادخلته

يوم القيامة في شفاعتي -

(۲) این حدیث در مجموعه های معروف حدیث مذکور نیست -

(۳) و (۴) در حاشیه اضافه نموده - الرحمن = آنکه روزی داد فزون تر از حاجت

الرحيم = آنکه روزی داد و اطاعت فرمود بکم از طاقت

(۵) الحمد رأس الشكر ما شكر الله عهد لا يحمده (ابی داؤد، ترمذی، نسائی)

وفي الحديث = صوموا لرؤيته واقظروا لرؤيته^(۱)

ل = مرو برای و از بهر

الرب = پروردگار و در صفت خلق مالک و خداوندگار

العالم = نامی است جمله موجودات را جز خدای تعالی

الحلک والملک = بادشاه شدن - المالک الملک = بادشاه

اليوم = روز الدين = جزا و حساب و جزا دادن و مقهور کردن

وفي الحديث^(۲) = الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اي قهر

اياك = ترا و از تو

العبادة = پرستیدن

الاستعانة = یاری خواستن

الهدى = راه نمودن در دین و راه یافتن در آن راه

الهداية = راه نمودن در هر چیزی

اهدنا = راه نما ما را یعنی ثابت دار ما را

الصراط والسراط والزرط = راه

الاستقامة = راست شدن - المستقیم

الذی = آنکه الذان - الذین، التي = آن زن که - اللتان - الانی - اللواتی جمع

انعام = نکوئی کردن

علی = بر - علیه = بر آن مرد - علیهما - علیهم

هو = او (مرد) هما هم عین جزوند

الغضب = خشم گرفتن

ولا = و نه

الضلال والضلالة = گمراه و بی راه شدن -

آمین و امین بالمد والقصر همچین باد و قیل معناه اللهم اسمع واستجب -

(۱) در مجموعه های حدیث بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، الدارمی و احمد بن حنبل مذکور است -

(۲) مندرج در مسند احمد بن حنبل -

سورة الناس (۱۱۴)

القول = گفتن

التعوذ والعياذ = پناه گرفتن و باز داشت خواستن

الناس = مردمان

الشر = بد و بدی

الوسواس = دیو و سومه کننده

الخناس = دیو جهنده و پنهان خزنده

الوسواس = وسوسه افگندن

فی = در

صدر = سینه

الجنی = پری - واحدها جان - الجنة والجن جمع

اعلم ان الوسوس ضربان جنی وانسی - قوله عليه السلام (۱): تعوذوا بالله من شياطين الجن والانس وكل شرير طالب الشر فهو شيطان .

سورة الفلق (۱۱۳)

الفلق = سپیده دم و نام چاهيست در دوزخ

ما = چه و چیست و آنکه و آنچه و تا آنکه

الخلق = آفریدن بشر والذی مثله

الغاسق = تاریکی شب

اذ واذا = چون - از در ماضی و اذا در مستقبل - الوقوب در آمدن

النفث = در دمیدن

العقدة = گره

الحمد = بد خواستن

سورة الاخلاص (۱۱۲)

الاحد = یکی یعنی یکی ست بحقیقت نه بشمار

الصمد = پناه دهنده نیازمندان و بی نیاز یعنی همه بدو محتاج اند و او بهیچ کس و بهیچ چیز محتاج نیست .

(۱) اصل متنش این است : تعوذوا بالله من شر شياطين الجن والانس (نسائی، مسند احمد بن حنبل) -

الولادة = زادن

لم ولن = نه

الكون والكينونة = بودن

الكفو = همتا

احد = كس

سورة التنب (۱۱۱)

(لهب)

التنب = زیان کار شدن و هلاک شدن

اليد = دست و قدر

ابو لهب = کنیت عم پیغامبر مت

الاغناء = بی نیاز کردن

المال = خواسته

الكسب = کار کردن و کار - فی الحدیث (۱)، کسب الحلال فريضة بعد الفريضة

الصلى = در آتش شدن

النار = آتش

ذات لهب = بازبانہ

المرأة = زن

الحمل = بار بردن

الحطب = هیزم

الجيد = والعنق والرقبة = گردن

هى وها = آن زن - هما - هن

سورة النصر (۱۱۰)

الانصره = یاری کردن

الفتح = گشودن

الروية = دیدن - والرويا، خواب دیدن

الفوج = گروه

(۱) در معجم، کنوز و جامع مذکور نیست -

التسبیح = خدای را بہا کی یاد کردن
 الاستغفار = آمرزش خواستن
 اِنَّ وَاَنَّ = بدرستی و راستی و قیل هر آئینہ
 التواب = پذیرندہ توبہ گناہ کاران

سورة الكافرون (۱۰۹)

یا و ایا وایہا ، ای حروف نداست
 الکفر = نا گرویدن

انت = تو مرد - انتم . انت = تو زن - انتما - انتن - اذا = من - نحن = ما
 لک = تو مرد را - لکما - لکم - لک = تو زن را - لکما - لکن
 لی = مرا - لنا = ما را

سورة الكوثر (۱۰۸)

انا : ما
 الاعطاء : دادن
 الكوثر : نبوت - حوض کوثر و نیکی بسیار
 التصایة : نماز کردن
 النحر : شتر کشتن - دست بر دست نهادن
 شنآن : دشمن داشتن
 الابتر : دم بریده و بی نسل .

سورة الماعون (۱۰۷)

ارایت : دیدی تو؟
 تکذیب : دروغ زن داشتن
 ذلك : آن مرد - ذا : للقرب - ذاك : للوسط وذاك للبعید
 الدع : دور کردن
 الیتیم : نارسیده - بی پدر
 الحض : بر انگیختن
 الطعام : خورش
 المسکین : نیک درویش

ویل : وای و سختی و نام وادی در دوزخ

من وعن : از

الصلوة : نماز و دعا و درود و رحمت و استغفار - فی الحدیث

الصلوة عماد الدین (۱) - الصلوة نور الدین (۲)

السهو : فراموش کردن

المرآة والریا : کار برای نمایش خلق کردن

المنع : باز داشتن

الماعون : قماش خانه و قیل الماء والملح والنار

سورة الایلاف (۱۰۶)

(قریش)

الایلاف : الفت گرفتن و سازوار گردانیدن و ساخته شدن

قریش : نام قبیله است از عرب

الرحلة : بار بر نهادن و سفر کردن

الشتاء : زمستان

الصیف : تابستان

هذا : این (مرد)

البيت : خانه

الاطعام : طعام دادن

الجوع : گرسنگی

الایمان : گرویدن و ایمن گردانیدن - در شریعت گرویدن بخدا و فریسنندگان و پیغامبران -

و کتابها و روز قیامت و مقدر نیکی و بدی از خدای عزوجل - فی الحدیث :

الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب (۳)

الخوف : ترسیدن

(۱) مذکور در الطبرانی -

(۲) در ابی داؤد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه : الصلوة نور المؤمن -

(۳) متنش ازین قرار است : الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان -

(ابن ماجه - مقدمه ۹)

سورة الفيل (۱۰۰)

كيف : چگونه - سؤال از حال است

الفعل : كردن

صاحب : يار و خداوند

فيل : پيل

الجعل : كردن و گردانيدن

الكيد والمكر : بد مكاليدن

التضليل : گمراه كردن

الارمال : فرستادن

الطير : مرغ و مرغان - الأبول - گله مرغان

الرمي : انداختن

الحجر والحجارة : سنگ و سنگها - واحد ها حجرة

السجيل : منگ و گل

العصف : برگ كشت

الاكل : خوردن

سورة الهمة (۱۰۴)

كل : هر و همه

الهمز : بد گفتن در روى

اللمز : بد گفتن پس پشت و قيل على العكس

الجمع : گرد كردن والتجميع مبالغه

التعديد : بارها شمردن

العسبان : پنداشتن

الاخلاد : جاودان كردن

كلا : حقا و نه چنانست

النبذ : انداختن

الحطمة : دوزخ

وما ادراك : و چه دانى تو

الايقاد : آتش افروختن

الاطلاع : ديده و اشدن

الفواد والقلب والجنان : دل

الایصاد : در بستن

العماد : ستون

تمدید : مبالغه المد - نیک کشیدن

سورة العصر (۱۰۳)

العصر : نماز دیگر و روزگار

الانسان : مردم

الخسر والخسران : زیان کردن

الا : مگر

العمل : کار کردن و کار

التواص : یکدیگر را وصیت کردن

الحق : درست و سزا و مزاوار و واجب شدن

الصبر : شکیبائی کردن - فی الشریعة قهر النفس و فی الحدیث

الصبر مفتاح الفرج (۱)

سورة تکاثر (۱۰۲)

الالهاء : مشغول کردن

التکاثر : نبرد کردن به بسیاری مال و فرزندان

حتى : تا

الزیارة : برسیدن

المقبرة : گورستان

ثم : پس

سوف : سرانجام یعنی زود باشد

اذ ولو وان : حروف شرطند

العلم : دانستن - فی الشریعة : معرفة الشیء كما هی وقیل معرفة الحلال والحرام .

وفی الحدیث : اطلبوا العلم ولو بالصین (۲)

یقین : بی گمان شدن

الجحیم : آتش بزرگ

(۱) الدیلمی -

(۲) اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلبه فریضة علی کل مسلم (الطبرانی) -

العين : معاينه - دیدن
السؤال : پرسیدن و خواستن
النعيم : نعمت و نان و آسایش

سورة القارعة(۱۰۱)

القرع : کوفتن
القارعة : قیامت
الفراش : پروانه چراغ
البث : پراکندن
المجبل : کوه
العهن : پشم رنگین
النفش : پشم زدن
اما : هر - چون که باشد
من : که و کیست و چیست و آنکه و هر که
الثقل : گران شدن و گرانی
الوزن : سنجیدن
الميزان : ترازو
العیش : زیستن - العیشة والمعیشة - زندگانی
الرضا والرضوان والمرضاة : خشنود شدن و پسندیدن
العنف : سبک شدن
الام : اصل هر چیزی و جای و مادر
الهاویة : دوزخ
الحمى : گرم

سورة العاديات(۱۰۲)

العدو : دویدن - والعاديات سوگند بدم زدن اسپان غازیان در وقت دوانیدن
الضبیح : دم زدن در دویدن
الایراء : آتش بیرون آوردن از آتش زنه
القدح : آتش زدن
الاغارة : تاراج کردن
الصبیح والصباح . سپیده دم

الاثارة : بر انگيختن
 النقع : گرد
 الوسط : درميان شدن
 الكنود : نامپاس وقيل الذي يعد حسناته ولا يعد سيئاته
 الشهيد : حاضر و آنكه كشته شود در راه خدای عز وجل
 الحب والمحبة : دوست داشتن
 الخير : ليك و نيكو و نيكتو
 الشديد : سخت و ثقیل
 البعثة : بر انگيختن
 القبر : گور
 التحصيل : پديد آوردن
 الخبير : آگاه

سورة الزلزلة (۱۹)

الزلزلة والزلزال : جنبانیدن
 الارض : زمین
 الاخراج : بیرون آوردن
 الثقل : رخت
 التحديث : حديث گفتن و خبر دادن
 الاخبار : خبرها
 الايحاء : وحی فرستادن و فرمودن
 الصدر والصدور : بازگشتن
 الاراة : نمودن
 المثقال : همسنگی چیزی
 الذره : همسنگی مورچه خوردن

سورة البينة (۲۸)

الاهل : خاندان
 اهل الكتاب : جهودان و ترسايان
 الكتاب : نامه نبشته
 الاشراك : انباز کردن

- الانفکاک : جدا شدن
الایان : آمدن
البینة : حجت پیدا
الرسول : پیغامبر - فرستاده
التلاوة - القراءة : خواندن و فی الحدیث : افضل عبادة امتی تلاوة القرآن (۱)
الصحيفة : نامه
التطهير : پاک کردن
القیم والقیمة : راست
التفرق : پراکنده شدن
الایتاء : دادن
الامر : فرمودن و کار
الاخلاص : خالص کردن
الحنیف : مسلمان پاک یعنی گسسته از کیشهای بد
الزکوة : آنچه فریضه است دادن از مال
الاقامة : بر پای داشتن
جهنم : نام دوزخ است
الخلود : جاودان شدن
الابد : همیشه
اولئک : آن همه مردان
البرية : آفریدگان
الجزا : هاداش دادن
عند : نزد
الجنة : بهشت
الجری والجریان : رفتن آب
تعنت : زیر
النهر : جوی
الخشية : ترسیدن
- سورة القدر (۹۷)
الانزال : فرو فرستادن

(۱) افضل عبادة امتی قرأة القرآن نظر (از ترمذی فی النوادر) -

اللیل : شب : اللیلة : یکی

القدر والمقدار : اندازه

الالف : هزار

الشهر : ماه

التنزل : فرو آمدن

الملک : فریشته

الروح : جان و جبرئیل و نام فریشته ایست که تنها در یک صف بایستد

الاذن : دستوری دادن

السلام : درود و سلامتی و سلامتی دادن

الطلوع : بر آمدن آفتاب و مانند آن

الفجر : سپیده دم

سورة العلق (۹۶)

العلقة : خون بسته

الکرم : کریم شدن

الاکرم : کریم تر و گرامی تر

التعلیم : آموزانیدن

القلم : خامه

الطغیان : از حد گذشتن

الاستغناء : بی نیاز شدن

الرجوع والرجعی : باز گشتن

العبد : بنده و قیل پرستنده یعنی عبد

وقیل : العبودیة فی تبیین السجود للمعبود والوجود من الموجود

التقوی : پرهیز کاری و فی الشریعة، اقتراب المأمور و اجتناب المحظور

التولی : روی گردانیدن

التهاء : باز ایستادن

السفع : گرفتن بجفا

الناصیة : سوی پیشانی

الکذب : دروغ گفتن

الخطا والخطات : خطا کردن

الدعا : خواندن

النادی : انجمن
 الزبائیة : دوزخ بانان
 الاطاعة : فرمان برداری کردن
 السجود : سر بر زمین نهادن
 الاقتراب : نزدیک شدن

سورة التین (۹۰)

التین : انجیر
 زیتون : درخت زیتون
 الطور : کوه
 سینین : نام دو کوه است (۱) و قیل بار درخت
 البلد : شهر
 الامین : استوار
 قد ولقد : بدرستی و راستی که
 الحسن : نیک
 الاحسن : نیکتر و خوبتر
 التقویم : راست کردن
 الرد : بازگردانیدن
 السافل : فرود
 اسفل : فرود تر
 الاجر : مزد دادن
 العن : کم کردن و بریدن و خطا دادن و منیت نهادن
 بعد : پس و هنوز
 لیس : نیست
 الحکم : حکم کردن
 الحکم والحاکم : داور
 الاحکم : داور تر

(۱) سینین - نام کوه در سوریه و آنرا طور سینین نیز گویند (منتخب اللغات)

سورة الانشراح (۱۴)

- الشرح : گشادن
الوضع : نهادن
الوزر : گناه (۱)
انقاص : گران کردن
الظهر : پشت
الرفع : برداشتن
الذكر : یاد کردن
مع : با
العسر : دشوار شدن و دشواری
اليسر : آسان شدن و آسانی
الفراغ : فارغ شدن
النصب : رنجور شدن و پای خامتن
الرغبة : خواهان شدن و روی گردانیدن بحق

سورة الضحی (۱۳)

- والضحی : سوگند بچاشتگاه
السجی : آرام گرفتن و تاریک شدن
التودیع : فرو گذاشتن
الغلی : دشمن داشتن
الآخرة : آن جهان
الاولی : این جهان
الوجد والوجود والوجدان : یافتن
الايواء : جا دادن
العایل : درویش
القهر : شکستن و غلبه کردن
النهر : بانگ بر زدن

(۱) گرانی -

- الغشى والغشان : پوشیدن
 النهار : روز
 التجلى : روشن شدن - روشن کردن
 الذكر : نر
 الانثى : ماده
 السعى : کار کردن - در رفتن شتاب کردن
 الاتقاء : پرهیز کردن
 الصدق : راست گوی داشتن
 الحسنی : نیکو و بهشت
 التیسیر : آسان کردن
 اليسرى : آسان و بهشت
 العسرى : دشوار و دوزخ
 البخل : بخیلی
 التردى : در هلاکت افتادن
 الانذار : بیم کردن
 التلظى : زبانہ زدن آتش
 الشقاوة : بدبخت شدن - الشقى : بدبخت
 الاشقى : بدبخت تر
 التجنب : دور کردن
 التقى : پرهیزگار
 الاقتى : پرهیزگار تر و پارما تر - فى الحديث (۱) : خير الناس اتقيهم لله واوصلهم للرحم -
 التزكى : پارما شدن
 الابتغاء : جستن
 الوجه : روى - وجه الله اى رضاء الله تعالى
 الاعلى : برتر

القمر : ماهتاب

التلو : پس رفتن

التجلیة : روشن کردن

البناء : بنا کردن

الطحن : گستردن

النفس : تن و جان و خون و هستی هر چیزی

الالهام : در دل افگندن چیزی و اشارت کردن

الفجور : بد کردن

الافلاح : رستن و پیروزی یافتن - نیک بخت شدن و بقا یافتن - فی الحدیث - افلاح من اصلح^(۱)

التزکیة : پاک کردن

الخبوب : نومید شدن

الذس : پنهان کردن

ثمود : قبیله صالح پیغامبر علیه السلام

الانبغاث : برخاستن

الناقة : شتر ماده

السقیا : آب خور

العقر : کشتن و پی کردن

الدسمة : هلاک شدن و سخن گفتن بخشم

الذلب : گناه

العقبی : آخرکار و قیامت

سورة البلد (۹۰)

الاقسام : سوگند یاد کردن

الحل والحلال : شایسته شدن و آنچه روا باشد در شریعت

الکبد : رنج و سختی

القدرة : توانا شدن

الاهلاك : نیست کردن

اللبد : بسیار و برهم نهادن

العین : چشم و چشمه

(۱) از احادیث رسول صلعم نیست -

اللسان : زبان - في الحديث ما خلق الله في الانسان افضل من اللسان به يدخل الجنة و به يدخل النار^(۱)۔

النجد : راه

الاقترحام : خویشتن در افگندن

العقبة : پس

الفك : كشادن

ذو : خداوند

المسفبة : گرسنگی

المقربة : خویشی

المتربة : درویشی

الرحم والرحمة والمرحمة : بخشودن و في الحديث - الراحمون يرحمهم الرحمن^(۲)۔

الايمن واليمين : سوى دست راست

الاية : نشان

المشامة : سوى دست چپ

سورة الفجر^(۸۹)

العشر : ده

الشفع : جفت

الوتر : طاق

السرى : بشب رفتن

هل : [آيا - نيست - بدرستی]^(۳)

القسم : سوگند

الحجر : خبر

عاد : قبیله هود پیغامبر

ارم : نام شهر است

المثل : مانند

الجب : بریدن

الصخر : سنگ خاک

(۱) در کتب احادیث معروف مذکور نیست۔

(۲) الدارمی : ادب - ترمذی : بر -

(۳) منتخب اللہاب -

- الواد : رود(۱)
الوتد : میخ
الاکثار: بسیار کردن
الفساد : تباه شدن
الصب : ریختن
السوط : تازیانه
المرصاد : راه گذر و راه دین
الابتلاء : آزمودن
تنعيم : نعمت دادن
الاکرام : گرامی کردن
الاهانة : خوار کردن
التراث : میراث
اللم : گرد کردن
الجم : بسیار
الدک : برهم کوفتن
التذکر : یاد آوردن
افی : از کجا
الصف : رسته
یالیتی: ای کاشکی که من
التقدیم: پیش فرستادن
الحيوة : زنده شدن و زیستن و زندگانی
التعذيب : عذاب - عذاب کردن
الایثاق : استوار کردن
الوثاق : بند
الاطمینان : آرامیدن
- سورة الغاشية(۸۸)
- الغاشية : قیامت
الخشوع: ترمیدن

(۱) رود - میانه دو کو (صراح) -

- لاصبة : رنج کشنده
 السقى : آب دادن
 الآنية : نیک گرم
 الضریع : خار خشکی
 الاسمان : فربه کردن
 العلو : بلند شدن
 السماع : شنودن
 اللغو : بیهوده گفتن
 السریر : تخت
 الكوب : کوزه
 النمرقة : بالشت
 الزربية : شاد روان
 النظر : نکریستن و چشم داشتن و فی الحدیث - زنا العیون النظر (۱)
 الایل : شتران
 النصب : پیا کردن
 السطح : گسترده
 التذکیر : یاد دادن و پند دادن
 الصیطرة : برگماشتن
 الاوب والایاب : باز گشتن
 سورة الاعلی (۸۷)
 المرعى : چراگاه سبز
 الغشاء : خاشاک بر سر آب
 الاحوی : میاه
 الاقراء : برخواندن - خوانانیدن
 النسیان : فراموش کردن
 المشیة : خوامتن
 الجهر : آشکارا کردن و آواز بلند برداشتن
 الخفا والخیفیه : پنهان شدن
 النفع : سود کردن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست

الموت: مردن و مرگ
 الايثار: برگزیدن^(۱)
 البقاء: باقی ماندن
 ابقى: باقی تر

سورة الطارق^(۸۶)

الطرق: شب در آمدن
 النجم: ستاره روشن
 الثقوب: روشن شدن
 الحفظ: نگاه داشتن
 سم: از چه
 الماء: آب
 الدفق: جستن
 بين: میان
 الصلب: پشت مازه
 التربة: استخوان سینه
 الرج: بازگردانیدن
 الابلأ^(۲): رو نمودن و پدید آوردن
 السر والسريرة: راز
 القوة: نیرو
 الصدع: شکافتن
 الفصل: جدا کردن
 الهزل: سخن نادرست
 الامهال والتمهیل: مهلت دادن
 رویدا: آهسته

سورة البروج^(۸۰)

البروج: خانه ماه و ستاره

(۱) غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن (منتهمی الارب) -
 (۲) ریشه اصلی بلو است و بلاء و ابتلاء حاملی معنای پدید آوردن است -

- الوعد والعدة : وعده كردن و في الحديث - العدة دين (۱) الفدة عطية
 الشهادة : گواهی دادن و حاضر شدن والشهود الحضور
 القتل : كشتن
 الاخدود : شكاف در زمين
 الوقود : هيزم
 القعود : نشستن
 الفوز : رستگار شدن و پیروزی یافتن
 النقم والنقمة : دشمن داشتن
 البطش : سخت گرفتن
 الابداء : آغاز كردن
 الاعادة : بازگردانیدن
 العرش : تخت و خانه چوب پوش و فلک
 الارادة : خواستن
 الجند : سپاه
 وراء : ظهر - پس
 الفتن : سوختن و آرمودن
 اللوح : تخته

سورة الانشقاق (۸۴)

- الانشقاق : شكافته شدن
 الاذن : گوش دادن و گوش
 الالقاء : افگندن
 التغلى : خالی شدن
 الكدح : کار برنج كردن
 الملاقاة: اللقاء - يكديگر را دیدن - واللقاء : دیدار
 انقلاب : بازگشتن
 السرور والمسرة : شاد كردن
 الشبور : هلاک شدن

(۱) عدة المؤمن دين (الدیلمی) -

السعير : آتش سوزان
الظن : گمان بردن و بدرستی دانستن
الحوار : بازگشتن
الشفق : سرخی که پس از آفتاب فرو شدن پدید آید سوی مغرب وقیل سپیدی یعنی شفق
بیاض است بقریبی حمراء
الوسق : گرد کردن
الاتساق : فراهم آمدن و فراهم شدن
الركوب : بر نشستن
طبق : حال و پوشش معروف
الایعاء : باز نهادن و پنهان کردن (۱)
التبشير : مزده دادن
الالم : دردمند شدن
سورة التطفیف (۸۳)

(مطفین)

التطفیف : کم پیمودن و کم سنجیدن
الاکتیمال : از بهر خود پیمودن [فامستن] (۲)
الاستیفا : تمام حق بستن
الکیل : پیمودن
الایخسار : کم کردن
السجن والسجین : زندان
الرقم : نشستن
الاعتداء : از حد درگذشتن
الاثم : بزه کار شدن
الاماطیر : افسانهها
الاول : نخستین
الربین : غلبه کردن
الحجب والحجابه : باز داشتن
البر : نیکوکار و نیک مرد

(۱) فراهم آوردن و نگاه داشتن (فرهنگ اندراج) -

(۲) تاج المصادر -

عليين : جاينگاه بلاند قیل لوح من زبرجد خضر . . . معلق تحت العرش او قايمه اليمنى او ساقه
قيل السماء السابعة

السجين : صخرة تحت الارض السابعة

الفجار الكفرة : قيل الظلمة

التقريب : نزدیک گردانیدن

الاربيكة : تخت آرامته

العرف والمعرفة والعرفان : شناختن

النضرة : تازه روئى كردن و تازه رو شدن

الرحيق : شراب خالص

الغمام : مهر

التنافس : رغبت كردن

المزاج : آميزش

التسليم : نام جوى ست در بهشت و ارفع شراب فى الجنة

الشرب : آشامیدن

الاجرام : گناه كردن

الضحك : خندیدن - فى الشرع ما يسمع هو دون غيره

فى الحديث : كثرة الضحك تعيت القلب^(۱)

التغامز : بچشم اشارت كردن

الفكه والفكاهة : خوش منشى كردن

التثريب : پاداش دادن و پيايى خواندن

سورة الانفطار^(۸۴)

الانفطار : شكافته شدن

الكوكب : ستاره

الانتشار : پراگنده شدن

البحر : دريا

التفجير : آب روا كردن

التاخير : پس برداشتن

الغرور : فریفتن

(۱) كثرة الضحك تعيت القلب و تورث الفقر (الديلمى) -

التعديل: راست کردن و برابر کردن

ای : کدام

الصورة : جهره

التركيب : برهم نهادن

الغيب والغيبه : غائب

وفي الشريعة - توارى الشئ عن الحواس الخمس حيث لا يقع عليه الحس .

سورة التکویر (۸۱)

التکویر : در پیچانیدن

الانكدار : فرو ریختن

التسيير : راندن

العشراء : شترده ماعه آبستن

التعطيل: بی زیور کردن و فی الحدیث . ان الله يبغض الشاب المعطل (۱)

الوحش : چهار پای - رسنده از مردم

الحشر : گرد کردن

السجر : پر کردن و تافتن تنور

السعر : آتش افروختن

التحشير والتسجير والتسعير : مبالغه

الجواری : جمع الجاری

الخنس : جمع الخانس

الكنس : جمع الكانس - الكنس روفتن - الكنوس : در آشیانه شدن آهو و شیران

العسسه : تاریک

التنفس : دم زدن

الاطاعة والطاعة : فرمان برداری کردن

ثم : آنجا

الجنون : دیوانه شدن

الافق : کرانه آسمان

الضنين : بخیل و الظنين : بهت زده

الشيطان : دیو

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

الرجيم : رانده و نفرين کرده
الذهاب : رفتن

سوره عبس (۸۰)

العبوس : روی ترش کردن - البسور والكلوح مثله
الاعمى : نابينا
لعل : مگر
التعدى : پيش آمدن
التلهي : بازي کردن (۱)
السفر : نشتن
السفرة : جمع السافر كالكتبه جمع الكاتب
النطفه : آب مني
السبيل : راه
الامائة : ميرائيدن
الاستتبار : گور کردن و فرمان دادن بدفن کسی
القضا : حکم کردن و گذاردن آنچه بر تو واجب باشد
الانبات : رويانيدن
الحب : دانه
العنب : انگور
القضب : اسهت تر
النخل : خرماستان
الحديقه : بوستان
الاغلب : متبر کردن الغلب جمع
الفاكهة : ميوه
الاب : گياه
المتاع : برخورداري و کالا
الانعام : جمع النعم چار پای
الصاخة : قيامت
الابن : پسر
الشان : کار

(۱) بی اعتنا بودن -

الاسفار : روشن کردن - فی الحدیث ، اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر^(۱)
الاستبشار : شاد شدن
الغبرة : گرد
الرهق : ترسیدن
القترة : گرد سیاه

سوره النازعات (۷۹)

النزع : کشیدن
الغرق : پر کشیدن و غرقه شدن
النشاط : گره کشادن
السبح والسباح : شنا کردن
والسابحات : سوگند بدان فریشتگان که بشابند در گذاردن فرمان
السبق : پیشی گرفتن
التدبیر : از پی اندیشه کاری کردن
الرجف : لرزیدن
البصر : چشم و بینائی
الراجفه : نفخه نخستین
التبع : پس روی کردن
الرادفة : زفحه دیگر
الوجف : طپیدن دل
الحافره : اول کار
العظم : استخوان
النجر : پوسیده شدن
اذا : اکنون و آنگاه
الكرة : بازگشتن
كرة مرة تارة : یکبار
الزجر : راندن و باز زدن
الساهره : زمین قیامت
المناداة والنداء : خواندن

(۱) ترمذی ، نسائی ، الدارمی ، احمد بن حنبل -

طوی : درختی ست و قیل وادی است در بهشت

العصیان : بی فرمانی کردن

الادبار : باز پس شدن

الاحذ : گرفتن

النکال : عقوبتی که بدان پند گیرند

العبرة : پند

السمک : آسمان خانه (۱)

الاعطاش : تاریک کردن

الدحو : گستراندن

الارساء : استوار کردن

الطم : غلبه کردن

الطامة : قیامت

التبریز : پیدا آوردن

المقام : جای ایستادن

المأوی : جای باز آمدن

الهوی : آرزو و کام دل

الساعة : یک زمان و قیامت

ایان وستی : کی

اللبث : درنگ کردن

العشبة : شبانگاه

سورة النبأ (۷۸)

التساؤل : از یکدیگر پرسیدن و خواستن

النبأ : خبر

الاخلاف : آمد و شد کردن و خلاف کردن

المهاد : آرام گاه

الزوج : زن و شوی و جفت و گونه

النوم : خفتن و خواب

السبات : آمایش

- فوق : زبر
السراج : چراغ
الوهجان : درخشیدن آتش - الوهاج : تابان و گرم
الاعصار : [نزدیک گشتن ابر بیاریدن]
النج والتجيج : آب ریختن
النبات : رستن
اللف : درخت البوه
المیقات : وقت و وعده گاه
الصور : شاخی که اسرافیل علیه السلام در وی در دمد
السراب : کوراب یعنی نمایش آب
هآب : جای بازگشتن
الحقب : هشتاد سال
الذوق : چشیدن
البرد : سرما و خنکی و خواب
الفساق : آب سرد و گنده
الموافقة والوفاق : با یکدیگر موافقت کردن یعنی ساز و آمدن
الرجاء : امید داشتن و ترمیدن و فی الحدیث : الایمان بین الخوف والرجاء
الاحصاء : دانستن و توانستن و شمردن
الزید و الزیادة : افزون کردن و افزون شدن
الکعبوب : نارپستان افزون شدن
الترب : همزاد
الکاس : قدح با شراب
الدهاق : پرو پیاپی
العطا : بخشش
المخاطبة والخطاب : با کسی سخن گفتن
الصواب : درست و راست
سورة المرسلات (۷۷) والمرسلات عرفا
العرف : کار نیکو
العصف والعصوف : سخت چستن باد

- لفرق : جدا کردن
 لعذر، والمعذرة : حجت پیدا آوردن
 النذر والانذار : بیم کردن
 الایعاد : وعده کردن
 النسف : برکندن
 الطمس : ناپدید کردن - الطموس : ناپیدا شدن
 التوقیت - التاقیت : وقت پیدا کردن
 التاجیل : زمان دادن
 الاتباع : از پس در آوردن
 الآخر : پسین
 المهبین : مست
 القرار : آرامیدن و آرامگه
 المکین : جای استوار
 الی : با و تا و سوی
 الکفات : فراهم آوردن
 الراسی : کوه استوار - الراسیات جمع - الرواسی جمع الجمع
 الشامخ : کوه بلند
 الامساء والسقی : آب دادن
 الفرات : آب خوش
 الانطلاق : روان شدن
 الظل : سایه
 الشعب : شاخ - الشعبه : یکی - الشعب جمع
 الشرر : زبانه آتش
 القصر : کوشک
 الجمل : شتر نر
 الاصفر : زرد
 النطق والمنطق : سخن گفتن
 الاعتذار : عذر خواستن
 الاستهزاء : آرزو کردن
 الهنیئ : گواران

التمتع والمتاع : برخورداری گرفتن - و زن را متعه دادن
الركوع : پشت را خم دادن

سورة الدهر (۷۶)

الحنين : هنگام
الدهر : روزگار
المشج والمشيج : آب مردوزن بهم آمیخته
الشكر والشكور : سپاس داری کردن و سپاس
الكفران والكفور : ناسپاسی کردن وفی الحدیث : الايمان نصفان نصفه شكر و نصفه صبر^(۱)
الاعتاد : ساخته کردن
السلسلة : زنجیر
الكفور : معروف و نام چشمه ایست در بهشت
الایفاء : انجام کردن و تمام کردن
النذر : عهد کردن
الاستطارة : پراکنده شدن
الاسیر : برده
القطمير : نیک ترش و سخت دشوار^(۲)
الوقاية : نگاه داشتن
التلقيه : نمودن و چیزی پیش کسی آوردن
الحرير : دیبای تنک
الاتكاء : تکیه کردن
الزمهرير : سرمای سخت و باد سخت سرد
الدنو : نزدیک آمدن
التذليل : رام کردن و فرمان برداری کردن
القطف : بار درخت
الاناء : آوند آب
الفضة : ميم یعنی نقره

(۱) الايمان نصفان نصفه فی الشكر و نصف فی الصبر (بخاری) -

(۲) قطمير : پوستک دانه خرما یا نقطه سپید بر پشت دانه خرما که خرما از وی روید (صراح) -

قمطيرير : روز سخت - قمطرار : سخت ناخوش شدن (صراح) -

القارورة : شیشه

الزنجبیل : چیز است خوش بو و خوش مزه

السلسبیل : نام چشمه ای است در بهشت

الولید : کودک خورد (خرد)

التخلید : جاودان کردن

اللولؤ : مروارید

النشر : پراکندن

السندس : دیبای تنک

الأخضر : سبز

الاستبرق : دیبای ستر

التحلیة : پیرایه بستن و بیارامتن

السوار : دست ورنجن (۱)

البكرة : بامداد

الاصیل : شبانگاه

الطویل : دراز

الوذر والودع : گذاشتن

الشد : سخت بستن

الاسر : پیوند خانها

التبدیل : تبدیل کردن

الادخال : اندر آوردن

الظلم : ستم کردن و ستم و فی الشریعة : وضع الشی فی غیر موضعه

وفی الحدیث : الظلم ظلمات یوم القیمة (۲)

وفی الشعر : الم تعلم بان الظلم عار - جزاء الظلم عند الله نار

الاعداد : ساختن و آماده کردن

سورة القیامة (۷۵)

النوم والملامة : سرزنش کردن

(۱) دست برنجن -

(۲) الظلم ظلمات یوم القیامة (مسلم و بخاری) -

البنان : سر انگشتان
البرق والبروق : درخشیدن و خیره شدن چشم
الخصوف : گرفتن ماه و آفتاب
الوزر : پناه - جا
التحريك : جنبانیدن
العجلة : شتافتن
القرآن : خواندن
التبيين والبيان : پیدا کردن
الفاقرة : سستی که مهره پشت بشکند
البلوغ : رسیدن
الترقوه : چنبر گردن
الرقية : افسون کردن
الالتفاف : بر پیچیدن
الساق : ساق پای - السوق جمع
السوق والمساق : راندن
التمطی : خرامیدن
الترك : ماندن - مدى : فرو گذاشته
الغنى والامناء : منی بیرون آوردن (۲)
المیت والمیت : مرده

سورة المدثر (۷۴)

الادثر : جامه در سر کشیدن اصله التدثر
النکبیر : خدای را به بزرگی یاد کردن
الهجر والهجران : بریدن
الامتکثار : بسیار خواستن
النقر والنفخ : در دمیدن - الناقر : صور
الطعم : چشم داشتن
العنید : متمیزه کار
الارهاق : رسانیدن و دشوار داشتن

(۲) منی انداختن (صراح) -

- الصعود : بر بالا شدن
التفكير : نيك اندیشه کردن
الاستكبار : بزرگی جستن
السحر : جادوی کردن و جادو
الاثار : روایت کردن و نشان
البشر : آدمی
الاصلاء : در آتش در آوردن
ستر : دوزخ
الابقاء : باقی گذاشتن
اللوح : درخشیدن و شوزانیدن
البشرة : پوست روی مردم
العد والعدد والعهده : شمردن و شمار
الاستيقان : بی گمان شدن
الازدياد : زیادت شدن
الارتياب : بگمان شدن و بیماری
الاضلال : گمراه کردن
التقدم : پیش شدن
التأخر : پس شدن
الرهن : گرو کردن و گرو
السلک : چیزی در چیزی در آوردن
الخوض : در چیزی رفتن
الشفاعة : خواهش کردن - فی الحدیث ، شفاعة لاهل الكبائر من امتی يوم القيامة (۱)
الاعراض : رو گردانیدن
الحمار : معروف
الاستنفار : رسیدن و رسانیدن
القسورة : شیر و صیادان و تیراندازان
المغفرة : آمرزیدن
- سورة المزمل (۷۴)

التزمل : کلیم در خویشتن پیچیدن

(۱) ابی داؤد (سنة) - ترمذی (قیامة) - ابن ماجه (زهد) - مسند احمد بن حنبل -

النصف : نیمه
 النقص : کم کردن و نقصان ، کم شدن
 الترتیل : گشاده خواندن و قیل حفظ مخارج الحروف و رعایة الوقوف
 القلیل : اندک . اقل : کمتر
 الناشئة : اول ساعت از شب
 الوطاء : سپردن^(۱) الوطاء الوفاق
 اقوم : اصوب
 التبتل والتبتیل : از خلق بریدن
 لدن : نزد
 لدی : نزد من ، لدینا : نزد ما
 الغصة : بگاؤ گرفتن
 انکثیب : توده ریگ
 الوبیل : گران
 الاشیب : سپید - الشیب : جمع
 ادنی : کمتر
 الثلث : سه یکی
 الفضل : افزونی کردن و افزونی
 المقاتلة والقتال : کارزار کردن
 الاقراض : قرض دادن - القرض : وام : قرضاً حسناً

سورة الجن (۷۲)

الایحاء : وحی فرستادن و فرمان دادن و فرستادن و اشارت کردن
 النفر : گروه
 العجب : شگفت
 الجدد : بزرگی و پدر پدر
 الصاحبة : زن
 السفه والسفاهة : نادان و تنگ خرد شدن
 الشطط : دروغ و مسم
 البعث : فرستادن و برانگیختن

(۱) سپردن زیر پا (صراح) -

- اللمس : بسودن
 العازم : بر نردن
 الحراسة : نگاه دانستن
 الشواب : سازه روشن و پاره آتش
 الآن : اکنون
 الرصد : جمع الراصد - راه بان
 الدراية : دانستن
 الطريقة : راه
 التذرة : گروه هم دل
 الاعجاز : عاجز کردن
 الهرب : گریختن
 البخس : کم کردن
 الاسلام : مسلمان شدن و مسلمانی و گردن نهادن و معلم بستن
 القسوط : متم کردن
 التحری : حساب جستن
 الغدق : آب بسیار
 الصعد : دشوار
 اللبد : گروه
 الاجارة : زنیهار دادن
 الالتحاد : جفسیدن
 الرمالة : پیغام
 الامد : پایان کار
 الاظهار : پیدا کردن و غلبه کردن و در وقت ظهر آمدن
 الارتضاء : پسندیدن
 الابلاغ : رسانیدن
 الاحاطة : گرد در گرفتن و دانستن

سورة نوح عليه السلام (۷۱)

- القوم : گروه مردم
 قبل و قدام : پیش
 الاجل : روزگار و زمان

الامتغشاء : جامه در سر کشیدن
 الاصرار : دل بر کاری نهادن
 الاعلان : آشکارا کردن
 الاسرار : پنهان کردن
 المدرار : باران از پس یکدیگر
 الامداد : زیادت کردن
 الوقار : آهستگی
 طوراً : یکبار
 الطباق : بر یکدیگر نهاده
 البساط والنج : راه فراخ
 الکبار : سخت

وہ وسواع و یعوق و نسر : امامی بتائست
 الخطیئة : گناه بزرگ و فی الحدیث : اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه
 الاغراق : غرقه کردن
 دیارا : هیچ کس
 التبار : هلاک شدن

رة المعارج (۷۰)

العروج : بآسمان بر شدن
 السنة : سال و قحط
 الجمیل : نکو
 البعید : دور
 المهل : مس گذاخته
 الحمیم : دوست خالص و آب گرم
 التبصیر : بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خیرا بصره بعیوب نفسه
 الافتداء : باز خریدن
 الفصیلة : خویشان نزدیک
 الانجاء : رهانیدن
 اللظى : دوزخ

الشواة : پوست
 الهلوع والجزوع : ناضكياً
 الدوام : همیشه بودن
 الحرمان : بی بهره کردن
 الاشفاق : ترسیدن
 العدو : از حد گذشتن
 العهد : نذر نردن و وصیت کردن
 الاطماع : شتافتن
 العزة : گروه هم دل - العزون : جمع
 اللعب واللهو والعبث : بازی کردن
 الجذث القبر . الاجداث القبور
 المسارعة والسراع : شتافتن

سورة الحاقة (۶۹)

الحاقة : قیامت
 ریح صرصر : باد سخت سرد
 العتو : از حد در گذشتن
 التسخیر : رام کردن
 سبع و سبعة : هفت
 ثمان و ثمانية : هشت - و از عدد دوسین تا ده، مذکر را بتا گویند و مؤنث را بی تا بخلاف قیاس
 الحسوم : پیوسته و شوم
 الصریح : افکنده
 العجز : تنه درخت و بن هر چیزی
 الخوی والخواء : افتادن
 الوعي : نگاه داشتن
 الوهی : مسست شدن
 الرجا : کرانه
 ها : بگير تو مرد - هاا هاؤم
 الاسلاف : پیش فرستادن و پس گذاشتن
 السلطن والسلطانية : حجت پیدا
 الذرع : برش بیخودن - الذراع : رش و گز

الغسائین : ریم دوزخیان
 الابصار : دیدن
 الکاهن : فال گو
 التنزیل : فرو فرستادن و فرو آوردن
 الوتین : رگ جان
 الحسرة : پشیمانی

سورة ن (۹۸)

(القلم)

النون : ماهی و دوات
 السطر : نبشتن
 الخلق والخلق : خوی و عادت . وفي التفسیر هو عشر خصال في آية التوبة وقيل اربع :
 الالفة والنصيحة والسخاوة والشفقة وفي الشريعة : اقتراب الاوامر واجتناب
 الزواجر اعنى - آوردن مأمور و دور بودن محظور . وفي الحديث : احسنكم ايمانا
 احسنكم خلقا وانا احسنكم خلقا (۱)

الاهتداء : راه راست گرفتن و برآن بودن
 الادهنان والمداهنة : آسان گرفتن کار دین را
 الحلف : سوگند خوردن
 المشى : رفتن
 النميمة : سخن چینی کردن وفي الحديث : عذاب القبر من ثلثة النجیة والنميمة والبول
 العتل : درشت خو
 الزنيم : حرام زاده
 الوسم : داغ کردن
 الخرطوم : بینی
 الصرم : بریدن
 الاصباح : بامداد کردن
 الاستثناء : چیزی از چیزی بیرون آوردن و در حرکت انشاء الله گذتن

(۱) كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابی داؤد ، احمد بن حنبل) ، اكمل المومنين ايمانا
 احسنهم خلقا (ابی داؤد ، احمد بن حنبل) .

الصریم : شب و صبح
 التنادی : یکدیگر را آواز دادن
 الغدو : در بامداد رفتن
 الحرث : کشت کردن و کشت
 التخافت (۱) : آهسته (سخن) کردن
 الحرد : کینه و قصد
 الاقبال : رو بچیزی آوردن
 عسی : شاید بود و قیل مگر
 الدرس و اندراسة : علم خواندن
 الیمین : سوگند و دست راست و قوت
 الزعیم : پند رفتار (۲)
 الشریک : انباز
 الصدق : راست گفتن و وعده راست کردن و راستی و فی الحدیث الصدق ینجی و الکذب
 یهلك (۳)
 الکشف : برهنه کردن
 الامتطاعة : توانستن
 الاستدراج : درجه درجه گرفتن بخشم
 الاملاء : مهلت دادن
 الحوت : ماهی
 الکظم : خشم فرو خوردن
 التدارک : دریافتن
 العراء : زمین هاسون
 الذم : نکوهیدن
 الاجتباء : برگزیدن
 الازلاق : خزانیدن (۴)

سورة الملك (۶۷)

تبارک : بزرگست و پاینده است و بابرکت بسیار است

(۱) در اصل تخاوت -

(۲) لیز ضامن -

(۳) لغزائیدن =

- التفاوت والتفاوت : بر فرو شدن^(۱)
 الخسوء^(۲) : دور کردن الخسوء : دور شدن
 الحسیر : مانده
 التزین : آراستن
 المصباح : چراغ
 الرجم : سنگسار کردن
 اجرم : جمع راجم
 الشهيق : بانگ سهمناک
 الفور : بر جوشیدن
 التميز : از یکدیگر جدا شدن
 الخزانة : نگاه داشتن
 العقل : در یافتن و خردمند شدن
 الاعتراف : مقرر آمدن
 محققا : دوری باد
 المتكب : کرانه چیزی
 المور : بگشتن
 الحاصب : باد
 القبض : گرفتن
 اللجاجة : ستیهیدن
 النفرة والنفور : رمیدن
 الكب والاكباب : بر روی افکندن
 السوی : راست
 الانشاء : آفریدن - آغاز کردن
 الزلفة : نزدیکی
 السوءة : غمگین شدن
 الادعا : دعوی کردن
 التوکل : اعتماد کردن و فی الشریعة هو تفویض الامور الی الله
 الفور : مایی (آب) بزمین فرو شدن
 المعین : آب روان

سورة التحريم (۹۹)

النبي : پیغامبر - خبر دهنده - اصله نبي : فعيل بمعنى مخبر
لم : چرا

التحريم : حرام گردانیدن

الاحلال : حلال کردن

الفرض : فريضه کردن و اندازه کردن وفي الحديث . العمرة فريضة كفريضة الحج
اي مقدرة كتقدير الحج

التحلة : راست کردن سوگند

التنبيه والالباء : آگاهانیدن

التعريف : شناسا گردانیدن

التطليق والطلاق : رها کردن زن و في الشريعة : هو رفع القيد الثابت شرعا بالنكاح

القنوت : دعا خواندن در نماز و فرمان برداری کردن

السياحة : در زمین رفتن و روزه داشتن

الطيب : زن شوی دیده

البكر : زن شوی ندیده

الغلاظة : درشتی کردن - الغلاظ جمع الغليظ

النصح والنصيحة : نیک خواستن

توبة نصوحا : توبه نصیحت کننده من نفس را بترك گناهان وفي الحديث الدين النصيحة^(۱)

وفي الشريعة التوبة ثلاثة واركانها ثلاثة وشرائطها ثلاثة و اصل كلها الندم و في الحديث :

الندم توبة^(۲)

التكفير والكفارة : در گذاشتن گناه

السيئة : بد شدن و بدی

الاخزاء : خوار و رسوا کردن و شرم زده گردانیدن

الاتمام : تمام کردن

المنافقة والنفاق : دو روئی کردن

لوط : نام پیغامبرست علیه السلام

الابنة والبنت : دختر

(۱) ابی داؤد - ترمذی - نسائی - دارمی - احمد بن حنبل -

(۲) ابن ماجه - احمد بن حنبل -

عمران : نام مردی ست
الاحسان والتحصين : نگاه داشتن

سورة الطلاق (۹۰)

الحد : اندازه کردن و اندازه

التعدى : از حد در گذشتن

الفاحشة : کار زشت

الاشهاد : گواه گرفتن

الوعظ والعظة : پند دادن

حسب : بس

العدل : راست کردن و برابر کردن و داد دادن و داد و فی الشريعة وضع الشئ في محله

اليأس : نومید شدن

الحيض والمحيض : بی نماز شدن زن با دهن خون

الحمل : بار برداشتن

الاعظام والتعظيم : بزرگ داشتن

الاسكان : آرامانیدن

الوجد : توانگری

الضر والضررا والمضرة : زیان رسانیدن

التضييق : تنگ کردن

الانفاق : هزینه کردن اعنی صدقه دادن

الارضاع : شیر دادن

الابتمار : فرمان بردن و دستور کردن

التعاصر : با یکدیگر دشواری کردن

التكليف : چیزی از کسی درخواستن که او را ازان رنجی باشد

وكاين : چند

القربة : دبه القری جمع

اللب : خرد الالباب جمع - اولوا : جمع ذووله از لفظ ذی

الظلمة : تاریکی

الاحسان : نیکوئی کردن

الرزق : روزی دادن و روزی

سورة التغابن (۶۱)

الزعم : گمان بردن و دعوی کردن
التغابن : با یکدیگر غیب کردن والغبن : زبان
الحذر : ترسیدن
الغفو والصفح : در گذاشتن از گناه
الشغ : بخیلی کردن
المضاعفة : دو چندان کردن
الحلم : بردبار شدن -
الحکمة : معنی درست گفتن و کار درست کردن - الحکیم : استوار کارو . . . گفتار

سورة المنافقون (۶۲)

الجنة : سپر
الصد : بگردالیدن - الصدود : بهگشتن
انطیع : مهر کردن
الفقه : دانستن و دریافتن و فی الحدیث، لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه (۱) الفقاہة: فقیه
شدن والفقیه داننده و در یابنده و فی الحدیث: فقیه واحد اشد علی الشیطن من الف عابد (۲)
الاعجاب : بشکفت آوردن
الجسم والجرم والجسد : تن
الخشب : چوب
التسئید : چوب بدیوار باز گذاشتن
الافک : گردانیدن و زبان روا شدن بدروغ و دروغ
اللی : پیچانیدن
الفسق والفسوق : از فرمان بیرون آمدن
الخزانة : نگاه داشتن والخزانة والخزینة : گنجینه
لکن : جزکه
المدينة : شهر
العز والعزة : عزیز شدن و سخت آمدن و غلبه کردن و لایافت شدن و فی الحدیث :
من اراد عزالدارین فلیطم العزیز

(۱) الطبرانی -

(۲) ترمذی (علم) - ابن ماجه (مقدمه) -

الذل والمذلة : خوار شدن
التصدق والاصداق : صدقه دادن

سورة الجمعة (۶۳)

القدوس : پاکی
الامی : اللویسنده
اللهوق : در رسیدن
التحمیل : بار نهادن
الیهود والھیادة : جهود شدن و توبه کردن
التمنی : آرزو بردن
الفرار : گریختن
الجمعة : آدینه
البيع : خریدن و فروختن وهو من الاضداد
الكثرة : بسیار شدن
التجارة : بازرگانی کردن

سورة الصف (۶۱)

المقت : دشمن داشتن و دشمنایی
الرص : بنا استوار کردن
الایذاء : بیازردن
الزیغ : بگشتن
الازاحة : بگردالیدن
الافتراء : دروغ بر بافتن
الاطفاء : کشتن آتش و چراغ
الکره والکراهة والکراهية : دشمن داشتن و دشوار داشتن و دشواری
الدلالة : راه نمودن
الطیب : خوش شدن و خوش بو شدن و پاک شدن
العدن : پیوسته جایی بودن
الحواری : یار
الظهور : پیدا شدن و غالب آمدن

سورة الممتحنة (۹۰)

الود والموودة : الحب والمحبة : دوست داشتن

الثقف : گرفتن

الرحم : خویشی

البراءة : بیزار شدن

البدو : پدید آمدن و بیابان

العداوة والبغضاء والبغض : دشمن داشتن

الانابة : بازگشتن بحق

الاسوة : پس روی

المعاداة : با کسی دشمنی کردن

البر و سبرة : نیکوئی کردن و راست شدن سوگند و لیکوئی

الاقساط : داد دادن

التولی : برگشتن و دوست داشتن و ولی شدن

المظاهرة والظهار : با کسی پیدا شدن و غلبه کردن و تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر

الامتحان : آزمون

الجناح : بزه

النکاح : زن کردن مرد و شو کردن زن وفي الحديث النکاح من منى فمن رغب عن منى

فليس منى^(۱)

العصمة : نگاه داشتن و رستن

الفوت والفوات : در گذشتن

المعاقبة والعقاب : عقوبت کردن

المبايعة : با کسی بیعت کردن و بیع کردن

السرقه : دزدی کردن

البهتان : دروغ بر بافتن

سورة العشر (۹۱)

الحصن : جای استوار و حصار

الرعب : ترس

التخريب والخراب : ویران کردن

الاعتبار : پند گرفتن

(۱) ابن ماجه (لکاح) -

الجلاء : از خانمان بیرون شدن
 المشاقاة والشقاق : با کسی خلاف کردن
 اللينة واللين : نرم شدن
 الاصل : بیخ و نژاد
 الافاءة : بازگردانیدن
 الخيل : اسبان
 الركاب : شتران دونده
 التسليط : بر گماشتن
 الدولة : آنچه بدان دولت گیرند دست بدست
 الفقر والافتقار والافتقار : درویش شدن والفقر : درویشی و نیازمندی وفي الحديث الفقر فخرى
 و به افتخر
 التبوء : جای گرفتن
 الحاجة : نیاز
 الخصاصة : درویشی و بد حالی
 الغل والغلول : خیالت کردن
 تولية : ولایت دادن و روی گردانیدن
 الدبر : پس
 الرهب والرهبنة : ترصدن
 الجدار : دیوار
 البأس والبأسا : سختی
 الغد : فردا
 الانساء : فراموش گردانیدن
 الامتواء : برابر شدن و تمام شدن و دست یافتن یعنی مستولی شدن

سورة المجادلة (۴۸)

المجادله والجدال : با یکدیگر متبیهدن
 الاشتكاه والشكایة والشكوى : گله کردن و نالیدن
 التحاور : رو با رو سخن گفتن
 الانكار : ناشناختن
 الزور : دروغ
 العود : باز گشتن

- التحریر : بنده آزاد کردن
التماس : یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن
الصوم والصیام : روزه داشتن
التتابع : از پس یکدیگر شدن
المعاربة : با کسی جنگ کردن
المعادة : یکدیگر را باز داشتن
الکبت : بر روی افکندن
النجوی : راز گفتن و راز
التجاسی : با یکدیگر راز گفتن
التحیة : سلام و درود و بادشاهی دادن (؟) و آفرین کردن
الحزن : اندوهگین کردن
التفسح : فراخ نشستن
الفسح : فراخ کردن
النشوز والانشاز : از جای برخاستن و برتر نشستن و ناسازواری کردن
الجلوس : نشستن
الا : بدان و آگاه باش
الاستحواذ : غلبه کردن
الحزب : گروه
العشيرة : الفصيلة
سورة الحديد (۳۷)
- الولوج : در آمدن
الایلاج : در آوردن
الاستخلاف : خلیفه گرفتن
الاقتماس : علم جستن و نور و نار
الالتماس : جستن
التربص : چشم داشتن
الامنية : آرزو
الفدية والفداء : باز خریدن
القصة والقساوة : سخت دل شدن
الزينة : آرایش

التفاخر والافتخار والفخر : لازیدن
 الغيث : باران بانفع والمطر ہی نفع
 الهيج والهباج : خشک شدن گیاه
 الحطام : گیاه و خشک و شکسته
 المسابقة والسباق : پیش دستی کردن
 العرض : پهنا
 الاسی : اندوهگین شدن
 الفرح والمرح : شاد شدن
 الاختيال : خرامیدن
 القسط : داد
 الحديد : آهن
 الذرية : فرزندان
 التقفية : چیزی از پس چیزی داشتن
 الرأفة : مهربانی
 الرهبانية : ترسکاری
 الابتداع : چیزی نو نهادن
 المراعاة والرعاية : نگاه داشتن
 الكفل والنصيب : بهره

سورة الواقعة (۹۶)

الخفض : فرو داشتن
 الرج : جنبانیدن
 البس : ریزه کردن
 الهباء والغبار : گرد باد
 الانبثاث : پراکنده شدن
 الثلثة : گروه
 الوضن : نوار بافتن و بجواهر مرصع کردن
 التقابل : با یکدیگر برابر شدن و برابر کردن
 الابریق : کوزه آب دست
 التصديع : درد سردادن و پراکنده کردن

- الانزاف : برصیدن و سپری شدن
 الاحور : آنکه سیاهی چشم وی نیک سیاه باشد و سپیدی نیک سپید
 الاعین : گشاده چشم و حورعین جمع وی کاشمال اللؤلؤ المکنون صفت وی - الکن : فراپوشیدن
 التائیم : در بزه افکندن
 الصدر : درخت کنار
 الخضد : خار از درخت باز کردن
 الطلح : درخت موژ
 النضد : برهم نهادن
 السكب : آب ریزالیدن - السکوب : آب ریختن
 العروب : زن شوی دوست
 السموم : نفس باد
 الحمیم : گرم و دود سیاه
 الاتراف : در نعمت دانه گرفته گردالیدن^(۱)
 الحنث : سوگند شکستن و گناه
 الزقوم : نام درختی ست و قیل دیوی^(۲) است در دوزخ
 الاهییم : شتر نیک تشنه - الاهییم جمع
 الظل^(۳) : روزگار گذاشتن
 التفکه : دل خوش کردن و پشیمانی نمودن
 الاغرام : تاوان زده کردن
 المزن : اهر سپید
 الاجاج : آب تلخ
 الاقواء : [خالی شدن سرای و به بیابان رسیدن و سپری شدن زاد]
 الحلقوم والحنجرة : نای گلو
 الروح : آسایش و آسانی و رحمت
 الريحان : روزی و سپرغم
 سورة الرحمن^(۴)
- الالام : آفریدگان
 الکم : کل و غلاف شکوفه
 الآلاء : نعمتها

(۱) به نعمت پروردن - بی راه گردالید او را نعمت (منتهی الارب) -

(۲) در متن الظیل - (۳) درختی (در فرهنگنامه ها)

الصلصال : گل خشت
 الفخار : سفالینه
 البجان : پدر پریان
 المارج : زبانه آتش
 الالتقاء : فراهم آمدن
 البرزخ : باز داشت میان دنیا و آخرت
 البغیة والبغاء والابتغاء : جستن
 المرجان : مروارید خرد
 العلم : کوه و نشان
 القنا : نیست شدن
 القطرة : پاره و کرانه
 الشواظ : زبانه آتش
 النحاس : دود
 الانتصار : داد ستدن و یاری خواستن
 الورد : گل
 الدهان : ادیم و جمع الدهنت
 الفن : هنر و شاخ
 الجنی : بار درخت
 القصر : کوتاه کردن و حبس کردن
 الطرف : چشم
 الطمث : مجامعت کردن
 النضخ : الفور - نضاختان : قوارتان بالماء
 الخیرة : زنی نیک و پارسا
 الخیمة : سایه بان
 الرفرف : شاد روان

ورقة القمر (۵۴)

الاستمرار : روان شدن و استوار شدن و همیشه بودن
 الازدجار : آزرده شدن
 الجراد : ملخ
 الانهمار : دویدن آب

الدمار : میخ آهنین
 لوح : تختہ کشتی
 الآدکار : یاد آوردن و ہند پذیرفتن
 النعس : شوم
 الانقعار : از بیخ برکنده شدن
 الأشر : [تکبر و تبختر کردن]
 الارتقاب : چشم داشتن
 الاضطبار : صبر تمام کردن
 الهشيم : گیاه خشک شده
 الاحتظار : حظیرہ ساختن
 السحر : پیش از صبح
 التمارى : متہیدن و بشک شدن
 المرآوده : از کسی چیزی درخواستن
 الضيف : مہمان
 التصبيح : بامدادان آمدن
 الزبور : نامہ نبشته
 الهزم والهزيمة : لشکر شکستن
 ادهى : اشد
 امر : اقوى (۹) (۲)
 السحب : بر رو کشیدن
 الملح : نگرستن
 الشيعة : گروه یک دل
 الاستطارة : نبشتن و پراکنده شدن

سورة النجم (۵۳)

التذلى : سخت شدن (۱)
 قاب قوسين : مقدار دو کمان
 المآراء والمراء : با یکدیگر متمیزه کردن
 لات و عزی و مناة : اسامی بتان

(۱) تذلى : نزدیک شدن (شمس اللغات) (۲) تلخ تر (منتخب اللغات)

الغبيزي : كم و كثر
الاجتناب : دور شدن
الكبيرة : گناه بزرگ
اللمم : گناه خورد
الجنين : كودك كه در شكم مادر بود
الاكداء : پریدن
الاضحاک : خندانیدن
الابكاء : گریانیدن
الاقناء : اصل مال بیرون آوردن
الشعری : ستاره روشن كه بعد از جوار ابر آید (غیاث اللغات)
الاهواء : انداختن
التغشية : پوشانیدن
الازف : نزدیک آمدن
السمود : غافل شدن و سرود گفتن

سورة الطور (۵۲)

الرق : پوست
العمارة : آبادان کردن
السير : رفتن
الليت والالات : کم کردن
الشعر : دانستن
ريب المنون : گردش روزگار (سختیهای زمانه - منتهی الارب)
الحلم (۱) : خواب و خرد
الايقان : بی گمان شدن
الكسف : پاره آسمان
السقوط : افتادن
المحاب : ابر
الركم : برهم نشاندن
الصبق : بی هوش شدن

(۱) الحلم : خواب - التحليم : خرد -

سورة الذاریات (۵۱) والذاریات ذروا

الذرو : برباد کردن [

الحبک : راههای آسمان

الخرص : دروغ گفتن - قتل الخراصون لعن الكذابون

الغمرة : [سختی] (منتهی)

الهجوع : خفتن

الروغ : سوی چیزی شدن

العجل : گوساله

الایجاس : بیم دل گذاشتن

الصره : بانگ

الصک : گرفتن و چک کردن (۱)

العجوز : کند پیر

العقیم : نازاینده

الخطب : کار

التصویم : نشان کردن

الاسراف : گزاف کاری کردن

الرکن : گوشه

الیم : دریا

الرمیم : پوسیده

الصاعقة : آتشی که از ابر جهد و بانگ هلاک کننده

الاید : قوت

الایساع : توانگر گردانیدن

الفرار : گریختن - نفروا الى الله یعنی من الجهل الى العلم ومن المعصية الى الطاعة

الالیعبدون : قیل الا لیعرفون وقیل المقصود من خلق الخلق هو .

سورة قی (۵۰)

قاف : نام کوهیست گرد عالم

المریج : کار سوزنده

البهجة : شاد شدن

الحصد والحصاد : درودن

(۱) زدن و چک کردن (تاج المصادر) -

- البسوق : دراز شدن
 الرس : چاه
 الايكة : ايشه
 تبع : نام ملکی است
 الوعيد : بيم کردن
 العى : درمانده
 اللبى : پوشيده کردن کار
 حبل الوريد : رگ جان
 التلقى : دیدن
 اللفظ : گفتن
 السكره : بيهوشی
 الحيد : یکسو شدن
 القربن : یار
 العتيد : حاضر
 الارابة : بگمان افکندن
 الاطغاء : بی فرمانی کردن و از حد گذشتن
 الاختصام : خصومت داوری کردن^(۱)
 الامتلاء : پر شدن
 القرن : گروه ، سی اند سال و قیل صد سال
 التنقيب : در شهرها گشتن
 المحيص : گریختن و جای گریز
 اللغوب : مانده شدن
 الاستماع : گوش داشتن
 التشقق : شکافته شدن
 وعيد : در عقابی^(۲)^(۳)

سورة الحجرات^(۴)

- الحجرة : خانه خورد
 الصوت : آواز

(۱) خصومت کردن و پیکار کردن (صراح) - (۲) وعده بدر بيم کردن (منتهمی الارب)

العبط والحبوط والعبطة : باطل شدن
 الغض : چشم فرو خوابالیدن
 الندم والندامة : پشیمان شدن و پشیمانی و فی الحدیث : الندم توبه
 العنت : در کاری افتادن
 التحبيب : دوست گردانیدن
 الشكرية : دشمن گردانیدن
 الاقتتال : کارزار کردن
 البغى : مسم کردن
 الفى : بازگشتن
 الاحباب : دوست داشتن
 التناهب : بملقب بدخواندن
 اللقب : از نام بگردانیدن
 التجسس : خبر جستن در شر
 الاغتياب : غیبت کردن - الحدیث - لا ینج المؤمن من عذاب الله حتى یترک اربعاً الکذب
 والغیبة والنميمة وظن السوء بالله
 الشعب : قبیله بزرگ
 الاحباب : یکدیگر را شناختن
 الاعرابی : بیابانی و بدوی

سورة الفتح (۴۸)

السكينة : آرامش
 التعزير : قوی گردانیدن
 التوقير : حرمت دادن و بزرگ داشتن و فی الحدیث : ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم
 يوقر كبيرنا (۱) ای من لم يعظم
 النكث : عهد شکستن
 التغليف : پس گذاشتن
 البور : هلاک شدن
 الاخرج : لنگ

(۱) ترمذی (بر) - ابی داؤد (ادب) - احمد بن حنبل -

الكف : باز داشتن و باز ایستادن
 الاظفار : فیروزی دادن
 الهدی : قربانی که در مکه فرستند
 العکف والعکوف : روی بچیزی آوردن و مقیم شدن
 المعرة : گناه
 التزیل : پراکنده شدن
 الحمیة : ننگ
 الالزام : لازم کردن
 الاستفلاظ : ستبر کردن و درستی کردن

سورة محمد علیه السلام (۴۷)

البال : حال
 الاثخان : بسیار کشتن
 التثبیت : بر جا بداشتن
 تعسأله : نگوئساری باد ویرا
 التدمیر : هلاک کردن
 الامن والاسون : از حال بگشتن
 العسل : شهد و انگبین
 النصفیة : پاک کردن و روشن کردن و صاف کردن
 المعی : رودگانی
 آنفا : اکنون
 البغثة : ناگه
 الشرط : نشان و فی الشریعة : ما یتوقف صحة المشروط علیه
 التقلب : گشتن
 السورة : پاره از قرآن
 الاحکام : استوار کردن
 العزم والعزيمة : دل بر کاری نهادن وهو فی الاصل تحقیق القصد
 الاصمام : کر کردن
 الاعماء : کور کردن
 التدبر والتفکر : اندیشیدن

الارتداد : برگشتن
 التسويل : بیاراستن
 التوفى : جان برداشتن
 الاستغاط : بخشم آوردن
 اللحن : خطا کردن در سخن
 الوهن : مست شدن
 الاحفاء : الحاح کردن
 الاستبدال : بدل کردن

سورة الاحقاف (۴۶)

الاستجابة والاجابة : پاسخ کردن
 التوصية والايضاء : وصیت کردن
 الفصال : از شیر باز کردن
 الایزاع : الهام دادن
 التقبل : پذیرفتن
 التجاوز : در گذاشتن
 اف واف : کراهت و پلیدی
 الاستغاثة : فریاد خواستن
 الامة : گروه
 الاذهاب : بردن
 الحقف : توده ریگ
 المعارض : [ابر]
 الاستقبال : پیش آمدن
 الامطار : بارانیدن
 التمكين : جای دادن
 الحيق : فرود آمدن
 الاستهزاء : افسوس داشتن (۱)
 الحول : گشتن و سال و گرد بر گرد
 التصريف : مبالغه الصريف : گردانیدن

(۱) ریشخند و مسخره کردن

القربان : هر چه نزدیکی جویند بدان برحمت
الانصات : خاموش بودن

سورة الشريعة (۱۰)

(الجائية)

الشريعة : راه راست و روشن
الاجتراح : بدی کردن
الحجة : سخن درست
الجشو : بزانو در آمدن
الاستنساخ : کسخت گرفتن
الاستعتاب : خشنودی خواستن

سورة الدخان (۴۴)

الدخان : دود سیاه
الانتقام : کینه کشیدن
التأدية والاداء : گزاردن
الاعتزال : یکسو شدن
رهوا : یله کردن (۱)
الایراث : میراث دادن
الاختیار : برگزیدن
الغلی والغلیان : برجوشیدن
العتل : بیجفا کشیدن
الاسترا : به گمان شدن
المربة : شک

سورة الزخرف (۴۳)

الاقران : طاقت داشتن
الجزو : پاره
الاصفاء : برگزیدن
النشا : بر بالیدن - التنشية : بر بالانیدن
الحلية : زیور
التمسک والامتمساک : چنگ در زدن

(۱) ول کردن -

الاقتداء : در پی کسی رفتن
 الفطر : آفریدن
 العقب : پاشنه و فرزندان
 الزخرف : زر و آرایش
 العشو : روگردانیدن
 تقييض : برگماشتن
 الشركة والاشتراک : انباز شدن
 الاسماع : شنوائیدن
 الملا : گروه بزرگان
 الذهب : زر
 الاقتران : یار شدن
 الاستخفاف : سبک داشتن^(۱)
 الايساف : بخشم آوردن
 السلف : گذشتن
 الخلافة : بجای کسی ایستادن
 الخليل : دوست
 الحبر والجبور : شاد شدن
 الصحفة : کامه
 التفتير : مست کردن
 الابلاس والياس : نومید شدن
 العبد : ننگ داشتن
 سورة الشورى^(۲)

المقلد والمقلاد والمقلید والمفتاح : کلید^(۳)
 المحاجة : حجت آوردن
 الدحوض : باطل شدن
 المحو والمحق : نیست کردن
 الركود : ایستادن [آرام گرفتن - باز ایستادن]
 الايباق : هلاک کردن
 الشورى : مشورت کردن

(۱) سبک شمردن (منتهی الارب) -

(۲) در حاشیه آمده : و حکایات المقالید و ترکى الوعيد و مزان ابن عباس رضى مع البدوى معروفة

التزویج : مرد را زن دادن

سورة السجده (۴۱)

(حم سجده)

الکنان : پوشش

الوزع : باز داشتن

الانطاق : سخن گویانیدن

الاستتار : در پرده شدن

الارداء : هلاک (کردن)

الاعتاب : خشنود کردن

النزع : افکندن

السام والسامة : متوه شدن

الاعتزاز : جنبیدن

الالحداد : یکسو شدن - از حق بگشتن

الاعجمی : آنکه عربی نداند

الشفأ : شفا دادن

النأی : دور شدن

سورة المؤمن (۴۰)

الطول : الفضل والحن

الهمم : قصد کردن

التلاقی : یکدیگر را دیدن

الاستحیاء : شرم داشتن و زندگانی خواری

الداب والعادة : خو

التنادی : از یکدیگر رسیدن

الصرح : کوشک پیدا

السبب : رسن

التفویض : کار بکسی سپردن

الدخور : خوار شدن

القص والقصص : قصه بر خواندن

سورة الزمر (۳۹)

التحویل : گردانیدن و عطا دادن

الغرفة : خانه بالا

الینبوع : چشمه
 الاتشعراو : موازنن خاستن
 العوج : کژی
 التثاکس : با یکدیگر بد خوئی کردن
 الاشمئزاز : ارامیدن (۱)
 الجنب : بهار و فرمان
 الاشراق : روشن آمدن
 الحف والحزوف : گرد بر گرد آمدن
 سورة ص (۳۸)

الملة : کیش
 الاختلاق : دروغ بر بافتن
 الارتقاب : بر بالا شدن
 الفواق : روزگار نیک (۲)
 القط : نامه
 التسور : بر شدن
 الاضطاط : بی داد کردن
 النعجة : ماده سیش
 الخرور : بر رو افتادن
 الصافنات : اسبان که بر مه پای بایستند
 الجواد : اسب نیک دو
 التواری : پنهان شدن
 الطفوق : ایستادن (۳)
 ینبغی : باید که
 الرخاء : باد نرم
 الغوص : بدریا فرو شدن
 التقرین : دو چیز را بهم در بستن
 صفاد : بند آشن
 الرکض : جنبانیدن

(۱) منقبض و گرفته شدن - ناخوش داشتن چیزی را (منتهمی) -

(۲) راحت - افاقه -

(۳) نزدیک شدن و شروع کردن به چیزی (منتخب) -

الضغث : دستہ سپرغم
 النفاد والنفود : سپری شدن
 التكلف : چیزی از خویشتن نمودن كه آن نباشد وفي الحديث : انا واتقياء امتي براء
 من التكلف

سورة الطباق (۳۷)

(صافات)

والصافات : قسم بملثكة السماء صفولهم
 المرید المارد والعفريت : دیو متنبه
 الواصب : الدایم و قیل شدید
 الخطف والسلب : ربودن
 الاستفتاء : فتوی خواستن
 اللزوب : جفسیده شدن
 الاستسغار : افسوس کردن^(۱)
 الدحور : القذف والطرح و قیل والدحر والدحور - الطرد والابعاد [راندن و دور کردن]
 التناصر : یکدیگر را یاری دادن
 الغول : هلاک کردن
 الشوب : آمیختن
 الالفاء : یافتن^(۲)
 الكرب : اندوهگین شدن
 الزفیف : پوئیدن
 النحت : تراشیدن
 التل : بر روی افکندن
 الامتبانة : پیدا کردن و پیدا شدن
 الغبور : باقی ماندن
 الاباق : گریختن
 الفلك : کشتی و چرخ
 الشحن : پر کردن

(۱) تمسخر کردن -

(۲) در رسیدن چیزی را و باقی گذاشتن (فرهنگ انند راج) -

المساهمة : با کسی قرعه زدن و آمان گرفتن
 الالتقام : الابتلاع : فرو بردن
 الیقظین : درخت کدو

سورة یس (۳۶)

یس : معناه یا انسان - خطاب محمد صلعم
 الذقن : زنج
 الاقماح : سر برداشتن و چشم در پیش داشتن
 السد : رخنه بستن و السد : رخنه بسته
 التطیر : فال گرفتن
 اقصى : دور تر
 الخمود : مردن
 العرجون : خوشه خرما
 الصریخ : فریاد رساننده
 النسلان : دویدن
 الرقود : خفتن
 الامتیاز : جدا شدن
 الشعر : سخن باقافیه و فی العرف کلام موزون مقفی معنوی
 الجبل : بتشدید و تخفیف بکسرتین و ضمتین : آفریدگان
 المسخ : از صورت بگردانیدن
 التعمیر : زندگانی دادن
 النکس والتنکيس : نگو سار کردن
 الملكوت : پادشاهی

سورة الملكة (۳۷)

(فاطر)

الجناح : بال
 مواخر : شکافته
 القطمیر : پوست خرما
 الجدة : راه - الجدد جمع
 الغریب : میاه

الدابة : جنبنده - انما يخشى الله من عباده العلماء - انما للا نجهار يعنى الخشية مختصة
بالعلماء قوله عليه السلام ما عبدا لله لولا العلماء^(۱)
الاقتصاد : ميانه رفتن

سورة السبا^(۳)

العزوب : غايب شدن و بى زن بودن
تعزيق : دراليدن^(۲)
التأويب : تسبيح كردن
السابغة : زره فراخ و تمام
السرد : زره بافتن
الرواح : شبانگاه رفتن
الامالة : روان كردن آب
القطر : مس گداخته
التمثال : پيكر ويت
الجفنة : كاسه بزرگ
الجابية : حوض بزرگ
القدر : ديگ
المنساة : عصا
التبين : پيدا شدن
السبا : نام قبيله
العرم : سيل العرم و سيل تندر
الاكل : بار درخت
الخط^(۳) ؟ [ترش و هوگياه كه مزه تاخى گرفته باشد (سنتهى)].
الائل : گز
التفزيغ : اندوه بردن
الاستيخار : پس شدن
الاستقدام : پيش شدن خواستن

(۱) در معجم و كنوز و جامع مذكور نيست -

(۲) پاره كردن -

(۳) در متن خاليست *

الاستضعاف : ضعيف شمردن

المعشار : ده يك

التناوش : گرفتن

سورة الاحزاب (۳۳)

دعى : پسر خوانده

يشرب : مدينه

التلبث والتلبث والمكث : درنگ كردن

التعويق : باز داشتن

السلق : زبان آورى كردن

هلم : بشتاب و بيا و بياور

الصيصية : حصار

الاسر : برده گرفتن

التسريح والسراح : رها كردن

الوقور والقرار : در خانه نشستن

التبرج : بياراستن

الخيرة : اختيار

الوطر : حاجت

الارجاء : تاخير كردن

العزل : جدا كردن

الاستيناس : انس گرفتن

الادناء : نزديك كردن

الجلباب : چادر

الارجاف : بس دروغ گفتن

الاغراء : براغاليدن

السداد : راست شدن

سورة الم السجدة (۳۲)

السلالة : گل خاره سرشته

التوكيل : وكييل كردن

التجافی : یکسو شدن

الجرز : زمین بی نبات

سورة لقمن (۳۱)

التصعیر والمصاعرة : روگردانیدن

الاسهاغ : تمام کردن

العروة الوثقی : گوشه استوارتر

الاضطرار : بیچاره گردانیدن

سورة الروم (۳۰)

البضع : کم از ده

الروم : جمع رومی

الظرة والصبغة : دین . فطرة الله الزموا دین الله .

الودق والواهل والصیب : باران

الخلال : میانه چیزی

سورة العنكبوت (۲۹)

الوثن والصنم : بت

العثو : فساد کردن

الجثوم : خفتن مرغ [سینه بر زمین نهادن مرغ و مردم - غیاث اللغات که از جانچنبند -

متهی الارب]

الاستبصار : بینادل شدن

الحيوان : جانور

سورة القصص (۲۸)

الالتقاط : برچیدن

الربط : بستن

الوکز : شست (دن

اس : دی

الامتصراخ : فریاد خواستن

التوجه : رو بچیزی نهادن
 الورد : آمدن
 الذود : راندن
 الاستیجار : بمزد گرفتن
 الانکاح : مرد را زن و زن را شوهر دادن
 الاتیان : آمدن
 الاصطلاء : گرم شدن
 الشاطی : کرانه رود
 التعقیب : برگشتن
 الضم : فراهم آوردن
 العضد : بازو
 التطاول : دراز شدن
 الدرء : دفع کردن
 الجبایة : گرد کردن
 الاکنان : در دل پنهان داشتن
 الضیاء : روشنی
 سرمداً : ابداً - دائماً - پیوسته
 العصبية والشرذمة والجبل والشبه والرط والفرقة : گروه

سورة النمل (۲۷)

التبسم : دندان سپید کردن بخنده
 الفقد والتنقد : کم شده چستن
 الخبء : پنهان کردن
 التنکیر : ناسناسا گردانیدن
 اهکذا : اینچنین
 المجة : دریای ژرف
 التمريد : هموار گردانیدن
 الردف : از پس در آمدن
 الجمود : افسردن و فی الحدیث - جمود العين من قساوة القلب (۱)

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

سورة الشعراء (۲۶)

البئع : هلاک کردن
 الاحداث : نو کردن و حدث کردن
 التعميد : بنده کردن
 الشعبان : مار بزرگ
 التلقف : بگلو گرفتن
 التصليب : بردار کردن
 التقطيع : پاره پاره کردن
 الترائی : یکدیگر را دیدن
 الطود : کوه بزرگ
 الكبکبة : نگوسار کردن
 الارذل : فرومایه تر
 الطرد : راندن
 القسطاس : ترازو
 الهيم : شیفته شدن بعشق

سورة الفرقان (۲۵)

الفرقان : جدا کننده بیان حق و باطل
 الاکتتاب : نوشتن
 التفیظ : از خشم بجوشیدن
 الحجر : حرام کردن
 القیلولة : نیم روز خفتن
 العض : گزیدن
 الخذلان : خوار فرو گذاشتن
 النسب : خویشی
 الصهر : خسر
 القتر والقتور والاقطار والتفتیر : نفقه تنگ کردن
 العبؤ : باک داشتن

سورة النور (۲۴)

الجلد : تازیانه زدن .

- الشیوع : آشکارا شدن
 الايتلاء : سوگند خوردن
 الایم : بی جفت
 الاستعفاف : از حرام باز بودن
 التحصن : خود را از حرام نگاه داشتن
 المشلاة : طاق
 الزجاجة : آبگینه
 الدرى والدرى : ستاره نیک روشن
 الاضائة : روشن کردن و روشن شدن
 السنا : روشنائی
 قاعاصفصفا : زمین هاسون - القیعه جمع
 انظماً : تشنه شدن
 انظمان : تشنه
 الازجاء : راندن
 البرکام : ابر برهم نشسته
 البرد : ژاله
 الحیف : جور کردن
 القاعدة : زنی از زه بشده
 التسلل : در پس پنهان شدن
 الملاوذه واللواذ : در پس یکدیگر پنهان شدن
 سورة المؤمنون (۲۳)

- الفردوس : بوستانی که جمیع انواع نعم در وی میباشد
 الکسوة : پوشانیدن
 التنور : آنج درو خبز خبز کنند
 هیئات : دوری
 تتری : پس یکدیگر
 الربوة : بلندی
 الوجل : ترسیدن
 الخوار : زاری کردن
 النکوص : برگشتن
 النکوب : از راه برگشتن

الاستکانة : فروتنی کردن

اللفح : سوختن

سورة الحج (۲۲)

الذموم والاذهال : مشغول کردن

الهمود : آراسیدن

العطف : [گردن پیچیدن یا متکبرانه اعراض کردن (منتهمی)]

الحرف : گوشه

الصابی : جنسی از نصاری و قیل از دینی بدینی شونده

المجوسی : مغ

المقمعه : کافر کوب

الحج : قصد کردن و حج گزاردن و فی الحدیث : افضل الحج العج والشج العج رفع الصوت (صب الدعاء القرابة؟) من مات فی حج او عمرة لم يعرض ولم يحاسب ويدخل الجنة

بغير حساب (۱)

الراجل : پیاده

الاضمور : باریک میان شدن

العمیق : ژرف

التفت : آنچه بر محرم واجب آید بعد قضای مناسک

الاخبات : فروتنی کردن

القناعة : خرسند شدن و خرسندی - وفی الحدیث : القناعة كنز لا يفنى (۲)

الاعترار : حال عرضه کردن (۳)

الهدم والتهدیم : خراب کردن

الصومعة : عبادت گاه

البيعة : کلیسای ترمایان

الصلوة : کنشت جهودان

البئر والجب : چاه

التشید : گچ کردن و بر افراشتن

النسخ : حکم بگردانیدن

حق جهاده : مزای کار زار

(۱) ابن ماجه (مناسک) - (۲) الطبرانی -

(۳) معتر : محتاج که از کسی چیزی نخواهد (صراح) -

سورة الانبياء عليهم السلام (۲۱)

الاحساس : دیدن و دانستن و یافتن
 الدمع : باطل کردن
 الزهوق : باطل شدن
 الاستحسار : مانده شدن
 الرتق : بستن
 الفتق : گشادن
 البهت : حیران کردن
 البهتان : دروغ بر یافتن
 الكلاء : نگاه داشتن
 الجذاذ : پاره پاره
 النافلة : طاعت زیادت و پسر پسر
 التفهيم : دریا بانیدن
 الشخوص : از جا بجا شدن آتش (۱)
 السجل : نامه حکم

سورة طه (۲۰)

طه : ای ماه شب چهارده، خطاب محمد علیه السلام
 الثرى : خاک نمدار
 استوى : استولی
 الخلع : کشیدن
 الهش : برگ از درخت فرود آوردن
 الحل : گشادن
 الوفی : مت شدن
 الفرط : شتافتن و غالب شدن
 السعت والاسحات : هلاک کردن
 التخییل : بگمان افکندن
 الجذع : تنه درخت
 العن : ترانگین

(۱) شخص بصره : وا کرد چشم را و واداشت و برهم نزد آنرا و بلند کرد نگاه را (منتهی لارب) -

السلوی : ولج (؟) [مرغی است شبیه تیمبو ، بلدرچین]

الخوار : بانگ بقر

اللاحیة : ریش

الازرق : سبز چشم

الهمس : موج بای و نفس مردم

الهضم : حق کسی کم کردن و شکستن بی جدائی والقصم مثله

الضنک : تنگی

العرى : برهنه شدن

البلی : کهنه شدن

الزهرة : شکوفه

العورة والسواة والفرج : شرم گاه

سورة مریم رضی الله عنها (۱۹)

الاشتعال : پیدا شدن سپیدی در موی و افروخته شدن آتش

الجنان : شتربانی کردن و مهربان شدن

الاجائة : آوردن

المخاض : ذود (؟) درد زه حاستن

النسی رکوه : حیض (۱)

السرى : جوی خورد

التساقط والمساquite : بیفتادن میوه از درخت

الاشارة : اشارت کردن

الحتم : واجب شدن

الاز : [بر انگیزختن]

الوفد : سواران جمع وافد (۲) کالركب جمع راكب

الهد : شکستن

الالد : سخت خصومت - اللد جمع

(۱) النسی : آنچه ماند بفراموشی یا اندازندش در منزلی که کوچ باشد از وی (صراح) -

(۲) الوفد : بعنوان مهمان/نماینده رفتن - برصولی رفتن -

سورة الكهف (۱۸)

الصعيد : خاک روی زمین
 الكهف والغار : شکاف در کوه
 التهيبة : ساختن
 الكلب : سگ
 القرض : بگردیدن از چیزی
 الاعثار : دیده‌ور شدن
 السرادق : سرای پرده
 الشى : بریان کردن

كلا و كاتا : هر دو معربند با مضمير وفي الحديث (من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم) (۱)

البيد والبيدودة : هلاک شدن
 المغادرة : گذاشتن
 الانقضاض : بیفتادن
 المداد : آنچه بدان نویسند

سورة الاسراء (۱۷)

(بنی اسرائیل)

سبحان الذى اسرى بعبده ليلاً : پاک ست آن خدای که برد بنده خود را در یک شب
 و تقدیره سبحوا سبحانه
 الجوس : برای غارت گشتن
 الحصير : بوريا و زندان
 الحظر : باز داشتن
 التبذير : مال اسراف کردن
 الاملاق : درویشی
 الرفات : پوسیده
 الانفاض : سر جنبانیدن
 الاحتناك : [لويشه کردن ستور را]
 الاجلاب : لشکر کشیدن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

الركون : گشتن واصله الميل
 الدلوک : گشتن آفتاب وقت زوال
 الاستفزاز : سبک گردانیدن [ترس کسی را]
 التهجيد : شب (بیدار بودن)

سورة النحل (۱۶)

الدف : بیچه شتر
 الأراحة : چرانیدن
 البغل : استر
 الحرص : حریص شدن یعنی نیک راغب و جویان شدن
 التفیو : بگشتن سایه
 القرث : سرگین شکنجه
 السكر : نوعی از شراب
 النحل : زنبوران انگبین
 الحفد : شتافتن در خدمت
 الکول : گران شدن الکل کذا کند از زبان (منتهی)
 العجو : (میان) آسمان و زمین
 الظعن : از جای بجا شدن و کوچ کردن
 الصوف : پشم - صوفی : پشم پوش
 الوبر : پشم شتر
 الدرع والقمیص : پیراغن
 الغزل : ریسمان تافتن
 الدخل : خیانت
 الزلة : لغزیدن
 الثمن : بها
 الرغد : فراخی عیش و نعمت
 السبت : خفتن و شنبه کردن و شنبه

سورة العنكبوت (۱۷)

التسکیر : چشم بندی کردن
 اللواقح : بادهها که درخت را باردار کند
 الالتفات : چپ و راست نگریستن
 الفضيحة : خوار و رسوا کردن
 القطع : پاره

العمه : حیران شدن و سرگردان شدن
التوسم : بفراموشی شناختن یعنی بنشان دریافتن
الاقسام : قسمت کردن

سورة ابراهيم عليه السلام (۱۱)

السوم : رنجانیدن
الرماد : خاکستر
الاصراخ : فریاد رسیدن
الاجتثاث : از بین و بیخ برکنیدن
المخالفة والمخالل : با یکدیگر دوستی داشتن
الافناع : سر و چشم برابر چیزی داشتن (۱)
الهوى والهوى : آرزو مند شدن و افتادن دیوار
القطران والقطر : داروی سیه و مس گذاخته

سورة الرعد (۱۲)

الصنوب : درخت خرما [شاخ درخت که باشاخ دیگر از یک تنه برآمده باشد غیث اللغات]
المثبات : عقوبتی که بدان پند گیرند
المحال : عقوبت
الغیض : کم شدن آب
السروب : بیرون شدن (۲)
الزبد : کف آب و مسکه
الجزاء : رودبار

سورة يوسف عليه السلام (۱۳)

الرتع : چرا کردن
السیارة والعب (؟) : کاروان
الدئب : گرگ
الادلاء : دلو فرو گذاشتن
البضاعة : مال که بتجارت گیرند

(۱) برداشتن سر را یا بجانبی التفت نکردن و نگاه را مقابل داشتن (فرهنگ راج) اند -

(۲) سارب : بریک جانب رونده -

الزهد : بی رغبت و ناخواهان شدن
 التغلیق : مبالغه الغلق : در هابستن
 هیت لك : بیا بدانچه می خوانم ترا
 الشغف : شیفته شدن و دوستی بدل رسیدن
 حاشا لله : مغاذ الله و حقیقتش للتعزیه
 الاستعصام : باز بودن از ناشایست
 العصر : شیره کردن انگور
 العبارة : جواب گزاردن^(۱)
 الاعجف : لاغر
 الحصحصه : پدید آمدن حق
 الاستخلاص : گزیدن و خالص کردن
 التجهیز : جهاز ساختن - الجهاز - ساز مسافر و عروس و میت
 الصاع : پیمانۀ چهار منی
 البعیر : شتر
 البدء : آغاز کردن و بادیه
 التحسس : خبر جستن در خیر
 التثریب : سرزنش کردن
 التنفید : نکوهیدن و بکاذب و جهل نسبت کردن

سورة هود علیه السلام^(۱)

الاستمداع : ودیعت نهادن
 الازدراء : بچشم خواری نگریستن
 البلع : فرو بردن
 الاقلاع : باز ایستائیدن
 الجودی : کوهیست در موصل
 الاستعمار : زندگانی دادن و آبادان کردن خواستن
 الحنذ : گوماله بریان کردن
 التأوه بنالیدن

(۱) بیان و تفسیر کردن سخن و تعبیر کردن خواب (صراح) -

التوفيق : سازوار کردانیدن و قوت دادن

الزلفة : پاره الرشب

سورة يونس عليه السلام (۱۰)

الحسنی الجنة والزيادة اللقاء وفي الخبر : سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية

فقال الحسنی الجنة والزيادة هو اللقاء وفي رواية والزيادة النظر الى وجه الله الكريم (۱)

البيات : عذاب شب

سورة التوبة (۹)

الانسلاخ : برآکنده شدن

الرصد والرصود : چشم داشتن

الال : عهد و قرابت

الذمة : بیزاری و زنهاری

الوليعة : دوست خالص

حنين : نام وادی میان مکه و مدینه

الجزية : کزید

المسيح : عیسی علیه السلام

المضاهاة : مانند کردن بچیزی

العبر : دانشمند

الراهب : زاهد ترسایان

الكنز : گنج نهادن و گنج

الکى : داغ کردن

النسأ : تاخیر کردن

التثاقل : گران شدن

التثبط : درنگ کردن

الايضاء : شتابانیدن

الجموح : سر باز کشیدن

التعذير : عذر دروغ آوردن

اجدر و اولی و احق : سازوار تر

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

التأسیس : بنیاد نهادن

الشفاء : کرانه رود

الجراف : آب رود [جائیکه آب درو جمع شود - غیاث اللغات]

التفقه : فقه آموختن وهو مشتق منه والفقه فی اللغة الفهم^(۱) یا شعیب ما نفقه ای ما نفهم
وفی الشریعة علم المشروع من الأمور والممنوع ومعرفة النصوص... الاصول بالفروع
والعمل به بالخشوع والخضوع وفی قوله تعالی لیتفقهوا فی الدین ولینذروا الانذار
هو الدعوة الی العلم والعمل جمیعا وفی قوله علیه السلام فقیه عالم خیر من عشرين
الف عابد...^(۲)

سورة الانفال^(۸)

النفل : غنیمت

النعاس : غنودن

الابلا - اعطا : دادن

المکاء : شبیلک زدن

التصدیة : دست برهم زدن

العدوة : کرانه رود

الفشل : بد دلی کردن

التشريد : رمانیدن

الجنوح : میل کردن

سورة الاعراف^(۷)

المواراة : پوشیدن

الريش : پر و جامه

السم : سوراخ

الاعراف : پاره ایست میان بهشت و دوزخ

الحثيث : شتاب

الاقفال : اندک کردن

(۱) جای خالی -

(۲) الفقیه اشد علی الشیطان من الف عابد - ترمذی (علم) ، ابن ماجه (مقدمه) -

النكد : اندک خیر شدن
 القمل : ملخ پیاده
 الضفدع : غوک
 التجلی : پیدا کردن و روشن کردن و فی التفسیر - خلق الحيوة والروية والفهم
 الافاقة : بهوش باز آمدن
 الاشعات : شادمانه (شاد کامه) کردن دشمن
 الاصر : گرانی و عهد
 القرد : کپی یعنی حمدونه
 الحرط : فرو نهادن
 الشرع : پدید کردن
 الشروع : در کاری در آمدن
 التثق : بر کنندن
 الاخلاص : میل کردن و جاودان کردن
 اللهث : زبان بیرون افکندن کاب
 الحفی : مهربان
 الطيف : نموده شدن خیال و وسوسه

سورة الانعام (۶)

القرطاس : کاغذ
 الابلاس : بخذلان گذاشتن
 النفق : سمج
 السلم : نردبان چوبین
 الطیران : پریدن
 الامتهواء : سرگشته شدن
 الجنان : در آمدن شب
 الافول : فرو شدن ماه و ستاره
 البزوغ : بر آمدن
 التوجيه : روی بچیزی آوردن
 التراکب : برهم نشستن
 القنوان : خوشه خرما

النواة : دانه خرما - النوى جمع

الينع : رسیدن

التصعيد والجمعود : بر بالا بردن

الحمولة : شتران بارکش

الفرش : شتران خورد

الضمان : میش

المعز : بز

الاشتمال^(۱) : جامه بخویشتن در کشیدن

الظفر : ناخن کل ذی ظفر ای کل ذی حافر من الدواب وکل ذی سخلب من الطیر

الشحم : پیه

الجاویه : چرب روده - الحوايا جمع

سورة المائدة^(۲)

العبيد والاصطياد : شکار کردن

القلادة : گردن بند

التعاون والعون والاعانة : هم پشت شدن اعني يكدبگر را يارى دادن وفي الحديث - والله في عون العبد مادام العبد في عون اخيه وايضاً : المؤمنون كالبنيان يشد بعضهم

بعضاً^(۲)

الانخناق : خفه شدن

الوقذ : بچوب کشتن

النطح : بسرون کشتن

التردى : از کوه بیفتادن

السبع : دده و قیل درنده

التذكية : ذبح کردن

النصب : آنچه بنا کنند برای پرستش

الزلم والزلم : تیر قمار و قیل هو الشطرنج

الاستقسام : بخش کردن خواستن

(۱) در متن اصلی : الاستمهال -

(۲) حدیث دوم در بخاری (مظالم - صلاة - ادب) - احمد بن حنبل -

- التجائف : میل کردن
 التکایب : سگ داری کردن
 المسافحه والسفاح : زنا کردن و فی الحدیث - کل نکاح لم یحضره اربعة فهو سفاح (۱)
 التیمم : قصد کردن
 المواثقة والوثاق : با کسی استواری گرفتن
 التقیب : سالار یعنی سہتر بر چند کس
 للموافقة : یار گشتن
 الغراب : زاغ
 البعث : جاویدن و بآن جستن
 التحکیم : حاکم گردانیدن
 التحریف : بگردانیدن
 التیہ : حیران شدن و تکبر کردن و فی الحدیث : ته علی التیاه حتی ینسی تیہہ (۲)
 الربی والربانی : مرد عالم و خدای شناس - حق شناختن
 الأنف : بینی
 السن : دندان
 المقاصاة والقصاص : کسی را از برای دیگری کشتن
 المنہاج : راه روشن
 الغلو : از حد در گذشتن
 القسیس : دانشمند ترمایان
 الدمع : آب چشم و چشمه روان شدن
 المیسر : قمار بازی
 الرمح : نیزه الرماح جمع
 البحیرة والسائبة والحامی : آن شتران کہ گوششان می شکافتند و آزاد می کردند
 الکھل : دو موی یعنی می و چہلہ تا پنجاه یک
 الابراء : بیزار کردن
 المایدة : خوان آراسته
 العید : (جشن) (۳) مسلمانان وهو السرور العاید سمی به لعودہ مرة بعد اخرى

(۱) از احادیث بشمار نمی رود -

(۲) در کتاب های معروف حدیث دیده نشده است -

(۳) در متن جیش -

سورة النساء الكبرى (۴)

- الجبوب : گناه وفي الحديث : الربوا سبعون حوباً—حوباً اي ذنباً كبيراً (۱)
- النحل والنحلة - عطا دادن
- هنيئاً مريئاً : گوارنده باد وقيل الهنيء ما يحمد عاقبته والمرئى ما يلد الاكل
- الكبر : بزرگ شدن
- الدين : وام
- الكلالة : وارث جز پدر و پسر
- الاضلان : باز داشتن
- المعاشرة : با کسی خوشتر زندگانی کردن
- القنطار : پوست گاو بزرگ [پراز طلا و نقره - يك صد رطل زر سر و سیمه]
- الجليلة : زن . الربيبة : دختر زن-الجلاليل والربائب جمع
- الحجر : کنار
- العبر والعبور : گذشتن
- الرعونة : نادان و تنگ خرد شدن - الرعنا منها ومن الرعانة
- المنضج : پخته و بریان شدن
- الشجر : اختلاف افتادن
- التبضية : درنگی کردن
- المراغمة : از کسی بریدن [رفتن جای و گریز جای و قلعه] (درتمهی)
- ثبات (۲) : پاره پاره [گروه گروه]
- النقير : چاهک پشت خسته خرما
- المعلقة : زنی نه باشو نه بی شو
- الاستنباط : بیرون آوردن
- الارکاس : نگوسار کردن
- الحصر : در ماندن و تنگ دل شدن و شمردن
- [الرد] (۳) : گردانیدن
- الرسوخ : استوار شدن
- الاستنکاف : ننگ داشتن

(۱) ابن ماجه (تجارات) -

(۲) و (۳) جای خالی -

سورة آل عمران (۳)

- القنطرة : زبر یکدیگر نهادن (۱)
 الرمز : انارت کردن
 الحصور : مردی که بزنان رغبت نکند
 الادخار : ذخیره نهادن
 الابتهاال : زاری کردن
 البکة : مکه و قیل اندرون مکه و قیل زین کعبه
 الايضاض : سپید شدن
 الانملة : سر انگشت
 الکظم : خشم فرو خوردن
 القرح الجرح : والقرح الجرح والجراحة : خستگی
 المداولة : روزگار گردانیدن
 التمهيص : پاک کردن
 الادالة : دولت دادن
 الحس : بکشتن
 الازلال : لغزانیدن
 غزی : جمع غازی کالسجد جمع ساجد
 التطویق : طوق در گردن کسی کردن
 النظ : درشت خو
 الغلول : خیانت کردن
 الزحزحة : دور کردن

سورة البقرة (۲)

ای السورة التي تذكّر فيها البقرة

الم و باقی حروف هجا که در اول سورتهاست تاویل ری بر دو گونه است یکی عام و یکی خاص - آنکه عام است در وی اقاویل بسیار است - دو از وی مشهور تر است - یکی آنکه حق تعالی را در هر کتابی سری است و سر او در قرآن حرف هجا است - دوم آنکه از متشابه است و تاویل - - (۲) فی الحدیث - انزل القرآن علی عشرة - بشیراً و نذیراً و ناسخاً و منسوخاً و حکماً و متشابهها و عظة و مثلاً و حلالاً و حراماً - فمن ضیع واحدة

(۲) عبارت در متن محو شده -

(۱) مالک مال بقنطار شدن -

(۳) انزل القرآن علی عشرة احرف بشیراً - - - حراماً - متن سعید بن منصور (جامع الصغیر)

سنهن فقد ضیمنهن کلهن (۳) واما تفسیر خاص انا الله اعلم امت منم آن خدائی که می دانم
و این قول امیر المؤمنین ابریکر صدیق امت رضی الله عنه و اولاده - هر کلمه اشارت
بحرفی و الاشارة تحقیق القاعدة -

الربح : سود کردن

البعوضة : پشه

فما فوقها ای فما دونها فی الصغر

السفک : خون ریختن

القثاء : خیار

العدس : نسک

الفوم : گندم و سیر

الثوم : سیر

البصل : پیاز

الفارض : پیرگاو

العوان : میانه نه پیر و نه جوان

الفاقع : خوش رنگ

الشیة : نشان

الادارؤ : با یکدیگر خصومت کردن - اصله التدارؤ

هاروت و ماروت : دو فریشته اند نگومار آویخته در چاه بابل . بابل نام زمینی است در

عراق و قیل کوهیست

الشطر : پاره و سوی

الوجهة : قبله

التولية : روی بچیزی آوردن

الصفاء و العروة : جبلان فی مکه

الاعتمار : همراه آوردن

النعق : بانگ بر گوسپند زدن

الوصية : اندرز

الرفث : جماع

الهلال : ماه - الالهة جمع

النزود : توشه برداشتن - الزاد : توشه

السلام : الاسلام

الاعتات : در کاری دشوار انداختن

الایلاء : سوگند خوردن و فی الشریعة : سوگند خوردن که با زن مجامعت نکند چهار ماه یا زیادت

القرء : بی نمازی زن و پاکی

التعریض : سخن پوشیده گفتن و عرضه کردن

الخطبة : زن خواستن

الاعتراف والغرف : آب بدمت برداشتن

السنة : غنودن و خواب سبک و قیل السنة ثقل فی الرأس والنعاس فی العین والنوم فی القلب

الاکراه : بستم بر کاری برداشتن

الانفصام : بریده شدن بی جدائی

التسنة : از حال بگشتن

الصور : پاره پاره کردن

الصفوان : سنگ نشین (۱)

الصلد : سنگی که برو خاک نباشد

الطل : باران نرم و خورد قطره

الاعصار : گرد باد

الوابل : باران بزرگ قطره

الاحتراق : سوختن

الانماض : چشم فرو خوابالیدن

الایحاف : الحاح کردن در سوال والایحاج اللجاج وفی الحدیث : ان الله یحب الملحف فی الدعاء (۲)

التعفف : پرهیزگاری نمودن

التخبیط : تباہ شدن (۳)

المس : دیوانگی

المنظرة و الانظار : مهلت دادن

المیسره : فراخ دستی

الدین : بوام فروختن - التداین : با یکدیگر بیع کردن

الغفران : المغفره - غفرانک : بیامرز اصله الستر . ذنب مغفور ای ستره الله تعالی حتی لا

تبقى علیه وحشة ذنبه والله سبحانه وتعالی ستار یحب الستر وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

(۱) صفت سخت و تابان (منتهی الارب) -

(۲) ان الله یحب الملحف فی الدعاء (ابن عدی) -

(۳) بدیوانگی داشت -

من متر على اخيه المسلم ستره الله تعالى فى الدنيا والآخرة^(۱) - الغافر : آمرزنده - الغفار
والغفور : آمرزنده گناهان بندگان - غفرانك ربنا واليك المصير - نعم المولى ونعم النصير
والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد خاتم النبيين وعلى آله واصحابه
وعلى ازواجه و اولاده الطيبين الطاهرين و على التابعين لهم باحسان الى يوم الدين -
حصل الفراغ من تاليف خلاصة جواهر القرآن بتوفيق الرحمن فى بلدة ملتان صانها الله
عن آفات الزمان بعون ربه الكريم المفضل - فرغت فى وسط ربيع الاول فى العشر والثمان
والسبعماية هجرة الصدر الرسول الافضل . ووقع الفراغ من تنميته لمؤلفه بعون الله ولطيف
لطفه فى اواسط رمضان فى رباط الساطان صلاح الدين يوسف بن ايوب^(۲) رحمه الله المعروف
بغنائقه سعيد السعداء^(۳) فى القاهرة المحروسة مملكة المصريه -
سنة اربع و ثلثين وسبع مائة -

(۱) من متر مسلما ستره الله يوم القيامة (بخارى - ابن ماجه - احمد بن حنبل) -
(۲) صلاح الدين يوسف اول بن نجم الدين ايوب (۵۳۲-۵۸۹هـ) -
(۳) القاهرة - فواد فرج - مصر - ۱۹۴۶، ج ۱، ص ۴۴۷-۴۴۸ -

BIBLIOGRAPHY

1. Persian literature—A bio-bibliographical survey—C.A. Storey, London. 1970—Vol. I.
2. Geschichte der Arabischen Literature, Carl Brocklemann, 2 Band, Berlin, 1902.
3. Berlin, Koniglichen bibliothek zu Verzeichnise Arabischen Handschriften. Ahlwardt - W. Berlin, 1888—1897.

فرہنگ نویسی فارسی در ہند و پاکستان - دکتر شہر یار نقوی - تہران - ۱۳۴۱ھش
 المعجم المقہرس لالفاظ الحدیث النبوی - ای - و نسنگ - لیڈن - ۱۹۵۵

کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق - عبدالرؤف المناوی - ۱۳۳۰ھ

جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر - جلال الدین سیوطی - قاہرہ - ۱۳۵۱ھ

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون - خلیفہ مصطفی آفندی - بغداد - ۱۹۴۵

تاج المصادر - بیہقی - ۱۹۰۲م

منتخب اللغات - عبدالرشید - لکھنؤ - ۱۸۷۷م

منتہی الارب فی لغات العرب - عبدالرحیم صفی پوری - لاہور - ۱۸۷۱م

الصراح من الصحاح - جمال القرشی - قاہرہ - ۱۲۳۵ھ

فرہنگ آئند راج - محمد پادشاہ - تہران - ۱۳۲۶

شمس اللغات - جوزف بریتو جیز - بمبئی - ۱۳۰۹ھ

غیاث اللغات - غیاث الدین - بمبئی - ۱۸۸۰م

القاہرہ - فواد فرج - مصر - ۱۹۴۶ - ج ۱ - ص ۴۴۷-۴۴۸

4. Die Handschriften-Verzeichnisse Der Koniglichen Bibliothek zu Berlin
 Vierter Band' Verzeichnias Der Perischen Handschriften. Wilhem
 Pertsch, Berlin, 1888.

The book hereby presented with an introduction and necessary annotations is the 'Khulasatul Jawahiril Qur'ān fi Ma'āni lughatil Furqān. It is a glossary of the Holy Qur'ān in Persian. The compiler introduces himself as Abu Bakr bin Abil Hasan Albāfīz As-Sūfī, Albakri Al-Multāni, who compiled it in 717 A.H. The only manuscript of the small book, is known to have existed in Tobingan University Library (West Germany). It was scribed at Cairo by the compiler himself in 734 A.H.

The author has picked up important and difficult words as well as simple common nouns and pronouns and explained their meanings. He has given roots of words and their original meaning along with verbs based on *افتعال* and *تفعیل*. He cited 54 traditions of the Prophet and other passages from jurist terminology to clarify and testify the meaning. He has started the glossary from the first chapter and then turned to the last chapter and went on giving meaning of words from chapter to chapter backward and brought upto the second chapter. The author has selected this arrangement with purpose as the difficult and doubtful words are used in most of the last chapters. If one learns the meaning of these words it becomes simpler for oneself to understand the later chapters.

The credit goes to the author, who, being a native of a city, now in Pakistan, had mastery over Arabic and Persian and explained the meaning of the Qur'ān in Persian, the language which was understood by students and scholars in his times.

The editor thanks the authorities of Tobingan University Library for supplying the microfilm of the manuscript.

- ۱- فهرست اسماء و افعال و ریشه های کلمات به ترتیب حروف هجاء
 ۲- اعداد در برابر کلمات، صفحات کتاب را نشان می دهد
 ۳- (پ) = نشانه پاورقی

۱

الابكاه ، ۵۹
 الابل ، ۲۶
 الابلا ، ۸۵
 الابلاس ، ۶۶ ، ۸۶
 الابلاغ ، ۴۲
 الابلاء ، ۲۷
 الابن ، ۳۲
 الابنة ، ۴۸
 الابول ، ۱۴
 ابو لهب ، ۶۱
 الابيضاض ، ۹۰
 الاتباع ، ۳۶
 الاتراف ، ۵۶
 الانساق ، ۲۹
 الاقواء ، ۲۲
 الاتقى ، ۲۲
 الاتكاء ، ۳۷
 الاتمام ، ۴۸
 الاتيان ، ۱۸ ، ۸۴
 الاثارة ، ۱۷
 الاثخان ، ۶۳
 الاثر ، ۴۰
 الاثل ، ۷۱
 الاثم ، ۲۹

الآخرة ، ۲۱
 الآلاء ، ۵۶
 آمين ، ۹
 الآن ، ۴۲
 أنفا ، ۶۳
 الآنية ، ۲۶
 الآية ، ۲۴
 الاب ، ۳۲
 الاباق ، ۶۹
 الابتداء ، ۵۵
 الايتر ، ۱۲
 الابتغاء ، ۲۲ ، ۵۷
 الابتلاع ، ۷۰
 الابتلاء ، ۲۵
 الابتوال ، ۹۰
 الابد ، ۱۸
 ابدأ ، ۷۴
 الابداء ، ۲۸
 الابرار ، ۸۸
 الابريق ، ۵۵
 الابصار ، ۴۵
 الابعاد ، ۶۹
 الابقاء ، ۴۰
 ابقي ، ۲۷

الاخبات ، ٧٧
 الاخبار ، ١٧
 الاختصاص ، ٦١
 الاختلاق ، ٦٨
 الاختيار ، ٦٥
 الاختيال ، ٥٥
 الاخدود ، ٢٨
 الاخذ ، ٣٤
 الاخر ، ٣٦
 الاخراج ، ١٧
 الاغزاء ، ٤٨
 الاغضير ، ٣٨
 الاخلاص ، ١٤ ، ٨٦
 الاخلاص ، ١٨
 الاخلاف ، ٣٤
 الادارؤ ، ٩١
 الادالة ، ٩٠
 الاداء ، ٦٥
 الادبار ، ٣٤
 الادثر ، ٣٩
 الادخار ، ٩٠
 الادخال ، ٣٨
 ادراك ، ١٤
 الادكار ، ٥٨
 الادعا ، ٤٧
 الادلاء ، ٨٢
 الادناء ، ٧٢
 ادنى ، ٤١
 الادهنان ، ٤٥
 ادهى ، ٥٨
 اذ ، ١٠ ، ١٥
 اذا ، ١٠ ، ٣٣
 الاذن ، ١٩ ، ٢٨

الاجابة ، ٦٤
 الاجانة ، ٧٩
 الاجاج ، ٥٦
 الاجتراح ، ٦٥
 الاجدات ، ٤٤
 اجدر ، ٨٤
 الاجر ، ٢٠
 الاجرام ، ٣٠
 اجرم ، ٤٧
 الاجل ، ٤٣
 الاجلاب ، ٨٠
 الاجاطة ، ٤٢
 الاحباب ، ٦٢
 الاحتباء ، ٤٦
 الاحتثاث ، ٨٢
 الاحتراق ، ٩٢
 الاحته لار ، ٥٨
 الاحتاب ، ٥٩
 الاحتناك ، ٨٠
 الاحد ، ١٠
 الاحداث ، ٧٥
 الاحسار ، ٢٩
 الاحساس ، ٧٨
 الاحسان ، ٤٩
 الاحسن ، ٢٠
 الاحصان ، ٤٩
 الاحناء ، ٦٤
 احق ، ٨٤
 الاحكام ، ٦٣
 الاحلال ، ٤٨
 الاحور ، ٥٦
 الاحوى ، ٢٦

الازف ، ٥٩
 الازلاق ، ٤٦
 الازلال ، ٩٠
 الاساطير ، ٢٩
 الاسالة ، ٧١
 الامباغ ، ٧٣
 الامتبانة ، ٦٩
 الاستبدال ، ٦٤
 الامتبرق ، ٣٨
 امتبشار ، ٣٣
 الامتبصار ، ٧٣
 الامتتار ، ٦٧
 الامتثناء ، ٤٥
 الامتجابة ، ٦٤
 الامتتسار ، ٧٨
 الامتتواد ، ٥٤
 الامتتواء ، ٦٧
 الامتتخفاف ، ٦٦
 امتتخلص ، ٨٣ ، ٥٤
 الامتتدراج ، ٤٦
 الامتتسغار ، ٦٩
 الامتتصراخ ، ٧٣
 الامتتضعاف ، ٧٢
 الامتتطاراة ، ٥٨ ، ٣٧
 الامتتطاعه ، ٤٦
 الامتتعمانة ، ٩
 الامتتعتاب ، ٦٥
 الامتتعمصام ، ٨٣
 الامتتعفاف ، ٧٦
 الامتتعمار ، ٨٣
 الامتتغائة ، ٦٤
 الامتتغشاء ، ٤٣

الازهاب ، ٦٤
 الازهال ، ٧٧
 الاراءة ، ١٧
 ارايت ، ١٢
 الارابة ، ٦١
 الاراحة ، ٨١
 الارادة ، ٢٨
 اربعين ، ٧-٨ (پ)
 الارقداد ، ٦٤
 الارقتضاء ، ٤٣
 الارقتاب ، ٦٨ ، ٥٨
 الارتياب ، ٤٠
 الارجاف ، ٧٢
 الارجاء ، ٧٢
 الارءاء ، ٦٧
 الارذل ، ٧٥
 الارسال ، ١٤
 الارساء ، ٣٤
 الارض ، ١٧
 الارضاع ، ٤٩
 الاركاس ، ٨٩
 الارهاق ، ٣٩
 ارم ، ٢٤
 الاربكة ، ٣٠
 الاز ، ٧٩
 الازاغة ، ٥١
 الازجاء ، ٧٦
 الازدراء ، ٨٣
 الازدجار ، ٥٧
 الازدهاد ، ٤٠
 الازرق ، ٧٩

الأسعاط ، ٧٨
 الأسفط ، ٦٤
 الأسر ، ٣٨ ، ٧٢
 الأسرار ، ٤٣
 الأسراف ، ٦٠
 الأسفار ، ٣٣
 أسفل ، ٢٠
 الأسقاء ، ٣٦
 الأسكان ، ٤٩
 الأسلاف ، ٤٤
 الإسلام ، ٤٢
 الأسماع ، ٦٦
 الأسمان ، ٢٦
 الأسن ، ٦٣
 الأسوة ، ٥٢
 الأسون ، ٦٣
 الأسى ، ٥٥
 الأسير ، ٣٧
 الإشارة ، ٧٩
 الاشتراك ، ٦٦
 الاشتعال ، ٧٩
 الاشتكار ، ٥٣
 الاشتمال ، ٨٧
 الاشتهار ، ٣٦
 الأشمر ، ٥٨
 الأشراق ، ٦٨
 الأشراك ، ١٧
 الأشطاط ، ٦٨
 الأشفاق ، ٤٤
 الأشقى ، ٢٢
 الأشمات ، ٨٦
 الأشمزاز ، ٦٨

الاستغفار ، ١٢
 الاستغلاظ ، ٦٣
 الاستغناء ، ٦٩
 الاستفتاء ، ٦٩
 الاستفزاز ، ٨١
 الاستقامة ، ٩
 الاستقبار ، ٣٢
 الاستقبال ، ٦٤
 الاستقدام ، ٧١
 الاستقسام ، ٨٧
 الاستكانة ، ٧٧
 الاستكبار ، ٤٠
 الاستكثار ، ٣٩
 الاستماع ، ٦١
 الاستمرار ، ٥٧
 الاستمسك ، ٦٥
 الاستنباط ، ٨٩
 الاستنساخ ، ٦٥
 الاستنكاف ، ٨٩
 الاستنفار ، ٤٠
 الاستواء ، ٥٣
 استولى ، ٧٨
 استوى ، ٧٨
 الاستهزاء ، ٦٤
 الاستهواء ، ٨٦
 الاستيجار ، ٧٤
 الاستيغار ، ٧١
 الاستيداع ، ٨٣
 الاستيفاء ، ٢٩
 الاستيقان ، ٤٠
 الاستيناس ، ٧٢
 اسجد ، ٩٠

الاعتداء ، ٢٩
 الاعتذار ، ٣٦
 الاعتزاز ، ٧٧
 الاعتراف ، ٤٧
 الاعتزال ، ٦٥
 الاعتماد ، ٩١
 الاغاثار ، ٨٠
 الاعجاب ، ٥٠
 الاعجاز ، ٤٢
 الاعجف ، ٨٣
 الاعجمي ، ٦٧
 الاعداد ، ٣٨
 الاعرابي ، ٦٢
 الراض ، ٤٠
 الاعراف ، ٨٥
 الاعرج ، ٦٢
 الاعزام ، ٦٥
 الاعصار ، ٣٥ ، ٩٢
 الاعطاء ، ١٢
 الاعظام ، ٤٩
 الاعلان ، ٤٣
 الاعلى ، ٢٢
 الاعمي ، ٣٢
 الاعين ، ٥٦
 الاغارة ، ١٩
 الاغتراف ، ٩٢
 الاغتياب ، ٦٢
 الاغراق ، ٤٣
 الاغراء ، ٧٢
 الاغطاش ، ٣٤
 الاغلب ، ٣٢
 الاغماض ، ٩٢

الاشهاد ، ٤٩
 الاشبب ، ٤١
 الاصباح ، ٤٥
 الاصداق ، ٥١
 الاصر ، ٨٦
 الاصراخ ، ٨٢
 الاصرار ، ٤٣
 الاضطبار ، ٥٨
 الاضطلاء ، ٧٤
 الاضطيار ، ٨٧
 الاصفاء ، ٦٥
 الاصفر ، ٣٦
 الاصل ، ٥٣
 الاصلاح ، ٤٠
 الاصمام ، ٦٣
 الاصيل ، ٣٨
 الاطعام ، ١٣
 الاضائة : ٧٦
 الاضحاك ، ٥٩
 الاضطرار ، ٧٣
 الاضلال ، ٤٠
 الاضمور ، ٧٧
 الاطاعة ، ٢٠ ، ٣١
 الاطفاء ، ٦١
 الاطلاع ، ١٤
 الاطمينان ، ٢٥
 الاظفار ، ٦٣
 الاظهار ، ٤٢
 الاعادة ، ٢٨
 الاعانة ، ٨٧
 الاعتاب ، ٦٧
 الاعتاد ، ٣٧
 الاعتبار ، ٥٢

الافماج ، ۷۰
 الاقناع ، ۸۳
 الاقناء ، ۵۹
 الاقواء ، ۵۶
 اقوم ، ۴۱
 اقوى ، ۵۸
 الاكباب ، ۴۷
 الاكتاب ، ۷۵
 الاكتيال ، ۲۹
 الاكثار ، ۲۵
 الاكداء ، ۵۹
 الاكرام ، ۲۵
 الاكراه ، ۹۲
 الاكرم ، ۱۹
 الاكل ، ۱۴ ، ۷۱
 الاكنان ، ۷۴
 الا ، ۱۵ ، ۵۴
 الال ، ۸۴
 الالباب ، ۴۹
 الالتهاد ، ۴۲
 الالتهات ، ۸۱
 الالتهاف ، ۳۹
 التهاف ، ۵۷
 الالتهاف ، ۷۳
 الالتهاف ، ۷۰
 الالتهاف ، ۵۴
 التهاف ، ۱۹
 الالتهاف ، ۶۷
 الالتهاف ، ۹۲
 الالده ، ۷۹
 الالتهاف ، ۶۳
 الالتهاف ، ۵۹

الاغناء ، ۱۱
 اف ، ۶۴
 الافاقه ، ۸۶
 الافتخار ، ۵۵
 الافتداء ، ۴۳
 الافتراء ، ۵۱
 الافتقار ، ۵۳
 الافق ، ۳۱
 الافك ، ۵۰
 الافلاح ، ۲۳
 الافول ، ۸۶
 الائمة ، ۱۸ ، ۵۳
 الاقبال ، ۴۶
 الاقتار ، ۷۵
 الاقتباس ، ۵۴
 الاقتار ، ۵۳
 الاقتحام ، ۲۴
 الاقتتال ، ۶۲
 الاقتداء ، ۶۶
 الاقتراب ، ۲۰
 الاقتران ، ۶۶
 الاقتسام ، ۸۲
 الاقتصاد ، ۷۱
 الاقراض ، ۴۱
 الاقران ، ۶۵
 الاقراء ، ۲۶
 الاقساط ، ۵۲
 الاقسام ، ۲۳
 الاقشعرار ، ۶۸
 اقصى ، ۷۰
 الافلاج ، ۸۳
 الاقلال ، ۸۵

١٢ ، إن
 ١٢ ، انا
 ٥٢ ، الانابة
 ٥٦ ، الانام
 ٣٧ ، الاناء
 ٣٢ ، الانبات
 ٤٨ ، الانهاء
 ٥٥ ، الانبثاث
 ٢٣ ، الانبعاث
 ١٢ ، انت
 ١٢ ، انت
 ٣٠ ، الانتشار
 ٥٧ ، الانتصار
 ٦٥ ، الانتقام
 ١٢ ، انتم
 ١٤ ، انتماء
 ١٢ ، اتن
 ٢٢ ، الاثني
 ٤٣ ، الانجاء
 ٣٦ ، ٢٢ ، الانذار
 ٥٦ ، الانزاف
 ١٨ ، الانزال
 ١٥ ، الانسان
 ٥٣ ، الانساء
 ٨٤ ، الانسلاخ
 ٤٧ ، الانشاز
 ٥٤ ، الانشاء
 ٢٨ ، الانشقاق
 ٦٥ ، الانصبات
 ٧٧ ، الانطاق
 ٣٦ ، الانطلاق
 ٩٢ ، الانظار

١٩ ، الالف
 ٦٩ ، الالفاء
 ٦٢ ، الفى
 ٢٨ ، الالفاء
 ٨ ، الله
 ٩٠ ، ٢٩ ، الالم
 ٢٣ ، الالهام
 ١٥ ، الالهاء
 ٣٦ ، الى
 ٤٩ ، الياس
 ١٦ ، الام
 ١٦ ، اما
 ٣٢ ، الاماظة
 ٦٤ ، الامة
 ٥٢ ، الامتحان
 ٦٥ ، الامتراء
 ٦١ ، الامتلاء
 ٧٠ ، الامتياز
 ٤٢ ، الامد
 ١٨ ، الامر
 ٥٨ ، امر
 ٧٣ ، امس
 ٦٤ ، الامطار
 ٨٠ ، الاملاق
 ٤٦ ، الاملاء
 ٣٩ ، الامناء
 ٥٤ ، الامنية
 ٢٧ ، الامهال
 ٥١ ، الامسى
 ٢٠ ، ٩ ، الامين
 ١٥ ، ١٢ ، ان

اهل الكتاب ، ١٧
 الأهلة ، ٩١
 الأهواء ، ٥٩
 الأهيم ، ٥٦
 اى ، ٣١
 ابا ، ١٢
 الاياب ، ٢٦
 اياك ، ٩
 ايان ، ٣٤
 الايبان ، ٦٦
 الايتاء ، ١٨
 الايتلاء ، ٧٦
 الايتمار ، ٤٩
 الايثار ، ٢٧
 الايثاق ، ٢٥
 الايجاس ، ٦٠
 الايجاء ، ١٧ ، ٤١
 الابد ، ٦٠
 الاينداء ، ٥١
 الايرات ، ٦٥
 الابراء ، ١٦
 نلايزاع ، ٦٤
 الايصاع ، ٦٠
 الايساف ، ٦٦
 الايصاد ، ١٥
 الايصاء ، ٦٤
 الايضاع ، ٨٤
 الايعاد ، ٣٦
 الايعاء ، ٢٩
 ايفاء ، ٣٧
 الايقاد ، ١٤
 الايقان ، ٥٩

انعام ، ٢٢ ، ٩
 الانفاض ، ٨٠
 الانفناق ، ٨٧
 الانف ، ٨٨
 الانفاق ، ٤٩
 الانفصام ، ٩٢
 الانفطار ، ٣٠
 الانفكاك ، ١٨
 انفاض ، ٢١
 الانقضاض ، ٨٠
 الانتعار ، ٥١
 انتلاب ، ٢٠
 الانتلح ، ٧٠
 الاكار ، ٥٣
 الاكدار ، ٣١
 انعام ، ٩٠
 الايهمار ، ٥٧
 انى ، ٢٥
 الاوب ، ٢٦
 الاول ، ٢٩
 اولئك ، ١٨
 اولوا ، ٤٩
 الاولى ، ٢١ ، ٨٤
 الاهانة ، ٢٥
 الاهتداء ، ٤٥
 الاهتزاز ، ٦٧
 اهدنا ، ٩
 الاحصاء ، ٣٥
 الامطاع ، ٤٤
 امكنا ، ٧٤
 الاهل ، ١٧
 الاملاك ، ٢٣

البسور ، ٣٢
 البسوق ، ٦١
 البشر ، ٤٠
 البشرة ، ٤٠
 البصل ، ٩١
 البضاعة ، ٨٢
 البصر ، ٣٣
 البضع ، ٧٣
 البطش ، ٢٨
 البعث ، ٤٩
 البعثة ، ١٧
 بعد ، ٢٠
 البعوضة ، ٩١
 البعيد ، ٤٣
 البعير ، ٨٣
 البغل ، ٨١
 البغته ، ٦٣
 البغض ، ٥٢
 البفضاء ، ٥٢
 البغي ، ٦٢
 البغية ، ٥٦
 البقا ، ٢٧
 البكة ، ٩٠
 البكر ، ٤٨
 البكرة ، ٣٨
 البلد ، ٢٠
 البلع ، ٨٣
 البلوغ ، ٣٩
 البلى ، ٧٩
 البنا ، ٢٤
 البنان ، ٣٩
 البنت ، ٤٨

ب

الابكة ، ٦١
 الابلاج ، ٥٤
 الابلاف ، ١٣
 الابلاء ، ٩٢
 الايمان ، ١٣
 الايواء ، ٢١
 الایم ، ٧٦
 الايمن ، ٢٤
 ايها ، ٥٢
 البأس ، ٥٣
 الباسا ، ٥٣
 البال ، ٦٣
 البث ، ١٦
 البعث ، ٨٨
 البحر ، ٣٠
 البخس ، ٤٢
 البخج ، ٧٥
 البخل ، ٢٢
 البدء ، ٨٣
 البدو ، ٥٢
 البر ، ٥٢
 البراءة ، ٥٢
 البرد ، ٧٦
 البرزخ ، ٥٧
 البروج ، ٢٧
 البرق ، ٣٩
 البروق ، ٣٩
 البرية ، ١٨
 البرزوخ ، ٨٦
 البس ، ٥٥
 البطاط ، ٤٣
 بسم الله ، ٨

التسم ، ٧٤
 التبشير ، ٢٩
 التبصير ، ٤٣
 التبضية ، ٨٩
 التبع ، ٣٣
 تبع ، ٦١
 التبور ، ٥٣
 التبين ، ٧١
 التبيين ، ٣٩
 التتابع ، ٥٤
 تترى ، ٧٦
 التناقل ، ٨٤
 التثبط ، ٨٤
 التثبيت ، ٦٣
 التثريب ، ٨٤ ، ٣٠
 التجارة ، ٥١
 التجاني ، ٧٣
 التجائف ، ٨٨
 التجاوز ، ٦٤
 التجسس ، ٦٢
 التجلى ، ٨٦ ، ٢٢
 التجلية ، ٢٣
 التجميع ، ١٤
 التجنب ، ٢٢
 التجهيز ، ٨٣
 التعاور ، ٥٣
 التحبيب ، ٦٢
 تحت ، ١٨
 التحديث ، ١٧
 التحرير ، ٥٤
 التعريف ، ٨٨

البور ، ٦٢
 البهت ، ٧٨
 البهتان ، ٧٨ ، ٥٢
 البهجة ، ٦٠
 البثر ، ٧٧
 البيات ، ٨٤
 البيان ، ٣٩
 البيت ، ١٣
 اليد ، ٨٠
 اليدودة ، ٨٠
 البيع ، ٥١
 البيعة ، ٧٧
 بين ، ٢٧
 البيئه ، ١٨

ت

التأشيم ، ٥٦
 التأجيل ، ٣٦
 التأخر ، ٤٠
 التأخير ، ٣٠
 التأدية ، ٦٥
 قارة ، ٣٣
 التأسيس ، ٨٥
 التاقيت ، ٣٦
 التاوه ، ٨٣
 التأويب ، ٧١
 التبار ، ٤٣
 تبارك ، ٤٦
 التبتل ، ٤١
 التبتيل ، ٤١
 التبديل ، ٣٨
 التبذير ، ٨٠
 التبرج ، ٧٢
 التبريز ، ٣٤

التراث ، ٢٥	التحري ، ٤٢
الترائي ، ٧٥	التحريك ، ٣٩
الترب ، ٣٥	التحريم ، ٤٨
التحص ، ٥٤	التحصن ، ٨٣
التزويل ، ٤١	التحشير ، ٣١
التردي ، ٢٢ ، ٨٧	التحصن ، ٧٦
الترقوه ، ٣٩	التحصيل ، ١٧
الترك ، ٣٩	التحصين ، ٤٩
التركيب ، ٣١	التحكيم ، ٨٨
التربية ، ٢٧	التحلية ، ٣٨
التزكى ، ٢٢	التحميل ، ٥١
التزكية ، ٢٣	التحويل ، ٦٧
التزمل ، ٤٠	التحية ، ٥٤
التزود ، ٩١	التخافت ، ٤٦
التزويج ، ٩٧	التخبط ، ٩٢
التزويل ، ٦٣	التخريب ، ٥٢
التزيين ، ٤٧	التخلي ، ٢٨
التساقط ، ٧٩	التخليد ، ٣٨
التساؤل ، ٣٤	التخليف ، ٦٢
التصبيح ، ١٢	التخييل ، ٧٨
التمجير ، ٣١	التدارك ، ٤٦
التسخير ، ٤٤	التداين ، ٩٢
التصغير ، ٣١	التدارؤ ، ٩١
التسكير ، ٨١	التدبير ، ٦٣
التسلل ، ٧٦	التدبير ، ٣٣
التسليط ، ٥٣	التدثر ، ٣٩
التسنة ، ٩٢	التدلى ، ٥٨
التسنيم ، ٣٠	التدمير ، ٦٣
التسور ، ٦٨	التذكر ، ٢٥
التسويل ، ٦٤	التذكير ، ٢٦
التسويم ، ٦٠	التذكية ، ٨٧
التسيير ، ٣١	التذليل ، ٣٧

التعريض ، ٩٢
 التعريف ، ٤٨
 التعزير ، ٦٢
 تعسّاه ، ٦٣
 التعطيل ، ٣١
 التعظيم ، ٤٩
 التعفف ، ٩٢
 التعقيب ، ٧٤
 التعليم ، ١٩
 التعمير ، ٧٠
 التعموذ ، ١٠
 التعويق ، ٧٢
 التغابن ، ٥٠
 التغامز ، ٣٠
 التغمضية ، ٥٩
 التغليق ، ٨٣
 التغيظ ، ٧٥
 التفاخر ، ٥٥
 التفاوت ، ٤٧
 التفجير ، ٦٦
 التفث ، ٧٧
 التفجير ، ٣٠
 التفرق ، ١٨
 التفزيع ، ٧١
 التفسح ، ٥٤
 التفقد ، ٧٤
 التفقه ، ٨٥
 التفكر ، ٦٣
 التفكه ، ٥٦
 التفكير ، ٤٠
 التفنيد ، ٨٣
 التفويض ، ٦٧
 التفهيم ، ٧٨

التشاكس ، ٦٨
 التشرهد ، ٨٥
 التشقق ، ٦١
 التشييد ، ٧٧
 التصبيح ، ٥٨
 التصديق ، ٥١
 التصديّة ، ٨٥
 تصديد ، ٤٥
 التصديع ، ٥٥
 التصريف ، ٦٤
 التصعد ، ٨٧
 التصعير ، ٧٣
 التصفية ، ٦٣
 التصليب ، ٧٥
 التصلية ، ١٢
 التضليل ، ١٤
 التضيق ، ٤٩
 التطاول ، ٧٤
 التطويق ، ٩٠
 التطنيف ، ٢٩
 التطليق ، ٤٨
 الطور ، ٢٠
 التطهير ، ١٨
 التطير ، ٧٠
 التعاسر ، ٤٩
 التعاون ، ٨٧
 التعبيد ، ٧٥
 التعدي ، ٣٢ ، ٤٩
 التعديد ، ١٤
 التعديل ، ٣١
 التعذيب ، ٢٥
 التعذير ، ٨٤

التلو ، ٢٣	التفوي ، ٨١
التلهي ، ٣٢	التقابل ، ٥٥
التمازي ، ٥٨	التقبل ، ٦٤
التمتع ، ٣٧	التغيير ، ٧٥
التمثال ، ٧١	التقدم ، ٤٠
التمحيص ، ٩٠	التقديم ، ٢٥
التمويه ، ٧٤	التقريب ، ٣٠
تمزيق ، ٧١	التقرب ، ٦٨
التمسك ، ٦٥	التقطيع ، ٧٥
التمطى ، ٣٩	التفضية ، ٥٥
التمكين ، ٦٤	التقلب ، ٦٣
التمنى ، ٥١	التقوى ، ١٩
تمهيل ، ٢٧	التقويم ، ٢٠
التمييز ، ٤٧	التقى ، ٢٢
التنايز ، ٦٢	تقيض ، ٦٦
التفاجي ، ٥٤	التكائر ، ١٥
التنادي ، ٤٦ ، ٦٨	التكبير ، ٣٩
التناصر ، ٦٩	تكذيب ، ١٢
التنافس ، ٣٠	التكرية ، ٦٢
التناوش ، ٧٢	التكفير ، ٤٨
التنبه ، ٤٨	التكلف ، ٦٩
التنزل ، ١٩	التكليب ، ٨٨
التنزيل ، ٤٥	التكليف ، ٤٩
التنشية ، ٦٥	التكوير ، ٣١
تنعيم ، ٢٥	التل ، ٦٩
التنفس ، ٣١	التلاق ، ٦٧
التنقيب ، ٦١	التلاوة ، ٤٨
التتكبير ، ٧٤	التلبث ، ٧٢
التنور ، ٧٦	التلظى ، ٢٣
التواب ، ١٢	التلف ، ٧٥
التواري ، ٦٨	التلفي ، ٦١
	التلقيه ، ٣٧

الثلث ، ٤١
ثم ، ١٥ ، ٣١
ثمان ، ٤٤
ثمانية ، ٤٤
الشن ، ٨١
ثمود ، ٢٣
الثوم ، ٩١
الثيب ، ٤١ ، ٤٨

ج

الجابية ، ٧١
الجارى ، ٣١
الجان ، ٥٧
الجب ، ٢٤ ، ٧٧
الجباية ، ٧٤
الجبل ، ٧٤
الجبل ، ١٦ ، ٧٠
الجنو ، ٦٥
الجنوم ، ٧٣
الجهيم ، ١٥
الجد ، ٤١
الجدار ، ٥٣
الجدال ، ٥٣
الجدة ، ٧٠
الجدث ، ٤٤
الجدر ، ٧٠
الجنوس ، ٨٠
الجد ، ١١
الجداذ ، ٧٨
الجدع ، ٧٨
جراحة ، ٩٠
الجراد ، ٥٧
الجرز ، ٧٣
الجرف ، ٨٥
الجرم ، ٥٠

التواص ، ١٥
توبة نصوحا ، ٤٨
التوجه ، ٧٤
التوجيه ، ٨٦
التوديع ، ٢١
التوسم ، ٨٢
التوصية ، ٦٤
التوفى ، ٦٤
التوفيق ، ٨٤
التوقير ، ٦٢
التوكل ، ٤٧
التوقيت ، ٣٦
التوكيل ، ٧٢
التولى ، ١٩ ، ٥٢
قولية ، ٥٣ ، ٩١
التهدم ، ٧٧
التهدية ، ٨٠
التيسير ، ٢٢
التيمم ، ٨٨
النين ، ٢٠
التيه ، ٨٨

ث

ثبات ، ٨٩
الثبة ، ٧٤
الثبور ، ٢٨
الثج ، ٣٥
الثجيج ، ٣٥
الثرى ، ٧٨
الثعبان ، ٧٥
الثقف ، ٥٢
الثقل ، ١٦ ، ١٧
الثقوب ، ٢٧
الثلة ، ٥٥

الجواد ، ٦٨
الجواری ، ٣١
الجو ، ٨١
الجودی ، ٨٣
الجوع ، ١٣
الجهاز ، ٨٣
الجهر ، ٢٦
جهنم ، ١٨

ح

الحاجه ، ٥٣
حاشا لله ، ٨٣
الحاصب ، ٤٧
الحاقره ، ٣٣
الحاقه ، ٤٤
الحامى ، ٨٨
الحاوية ، ٨٧
الحب ، ١٧ ، ٥٢
الحب ، ٣٢
الحبر ، ٦٦ ، ٨٤
الخبور ، ٦٦
الخبط ، ٦٢
الخبطة ، ٦٢
الخبوط ، ٦٢
الخبك ، ٦٠
حبل الوريد ، ٦١
الحنم ، ٧٩
حتى ، ١٥
الحنث ، ٨٥
الحج ، ٧٧
الحجر ، ٨٩
الحجة ، ٦٥

الجرى ، ١٨
الجریان ، ١٨
الجزا ، ١٨
الجزو ، ٦٥
الجزية ، ٨٣
الجسم ، ٥٠
الجعل ، ١٤
الجفاء ، ٨٢
الجفنة ، ٧١
الجلاء ، ٥٣
الجلباب ، ٧٢
الجلد ، ٧٥
الجلوس ، ٥٣
الجم ، ٢٥
الجمع ، ١٤
الجمعة ، ٥١
الجمال ، ٣٦
الجموح ، ٨٤
الجمود ، ٧٤
الجميل ، ٤٣
جن ، ١٠
جان ، ١٠
الجناح ، ٥٢ ، ٧٠
الجنان ، ١٤ ، ٨٦
الجنب ، ٦٨
جنة ، ١٠
الجنة ، ٥٠
الجنده ، ٢٨
الجنوح ، ٨٥
الجنون ، ٣١
الجنى ، ١٠ ، ٥٧
الجنين ، ٥٩

الحصور ، ٩٠
 الحصير ، ٨٠
 العظام ، ٥٥
 الحفص ، ١٢
 الحطب ، ١١
 الحطمة ، ١٤
 الحظر ، ٨٠
 الحف ، ٦٨
 الحفد ، ٨١
 الحفظ ، ٢٧
 الحفوف ، ٦٨
 الحفي ، ٨٦
 الحق ، ١٥
 الحقب ، ٣٥
 حق جماده ، ٧٧
 الحقف ، ٦٢
 الحكم ، ٢٠
 الحكم ، ٥٠
 الحل ، ٣٣ ، ٧٨
 الحلال ، ٢٣
 الحلف ، ٤٥
 الحلقوم ، ٥٦
 العلم ، ٥٠ ، ٥٩
 العايلة ، ٨٩
 الحلیم ، ٥٩ (پ)
 الحليه ، ٦٥
 الحمار ، ٤٠
 الحمد ، ٨ ، ٥٠
 الحد ، ١١ ، ٤٩
 الحمولة ، ٨٧
 الحمى ، ١٦
 الحميه ، ٦٣

الحجر ، ١٤ ، ٢٤ ، ٧٥
 الحجارة ، ١٤
 الحجرة ، ١٤ ، ٦١
 الحد ، ٤٩
 الحديد ، ٥٥
 الحديدية ، ٣٣
 العذر ، ٥٠
 الحرارة ، ٤٢
 الحرث ، ٤٦
 الحرذ ، ٤٦
 الحرص ، ٨١
 الحرط ، ٨٦
 الحرف ، ٧٧
 الحرمان ، ٤٤
 الحرار ، ٣٧
 الحزب ، ٥٤
 الحزن ، ٥٤
 الحسن ، ٩٠
 الحسابان ، ١٤
 الحمد ، ١٠
 الحسرة ، ٤٥
 الحسن ، ٢٠
 الحسنی ، ٢٢
 الحسنی انجنته والزبادة ، ٨٤
 الحسوم ، ٤٤
 الحسير ، ٤٧
 الحشر ، ٣١
 الحصصية ، ٨٣
 الحصد ، ٦٠
 الحصر ، ٨٩
 الحصن ، ٥٢

الخسر ، ٢٥
 الخسران ، ١٥
 الخسوف ، ٣٩
 الخسوف ، ٤٧
 الخشب ، ٥٠
 الخشوع ، ٢٥
 الخشبية ، ١٨
 الخصاصة ، ٥٣
 الخضد ، ٥٦
 الخطا ، ١٩
 الخطاب ، ٣٥
 الخطات ، ١٩
 الخطب ، ٦٠
 الخطف ، ٦٩
 الخطية ، ٩٢
 الخطيئة ، ٤٣
 الخف ، ١٦
 الخفا ، ٢٦
 الخفض ، ٥٥
 الخفية ، ٢٦
 الخلافة ، ٦٦
 الخلال ، ٧٣ ، ٨٢
 الخلع ، ٧٨
 الخلق ، ١٠
 الخلق ، ٤٥
 الخلق ، ٤٥
 الخلود ، ١٨
 الخليل ، ٦٦
 الخمط ، ٧١
 الخمود ، ٧٠
 الخمس ، ٣١
 الخوار ، ٧٦ ، ٧٩

الحميم ، ٤٣ ، ٥٦
 الحنان ، ٧٩
 الحنث ، ٥٦
 الحنجره ، ٥٦
 الحند ، ٨٣
 الحنيف ، ١٨
 حنين ، ٨٤
 الحوارى ، ٥١
 الحوب ، ٨٩
 الحوت ، ٤٦
 الحور ، ٢٩
 حورعين ، ٥٦
 الحول ، ٦٤
 الحديد ، ٦١
 الحيرة ، ٨٨
 الحيف ، ٤٩
 الحيف ، ٨٦
 الحيق ، ٦٤
 الحين ، ٣٧
 الحيوان ، ٧٣
 الحيوة ، ٢٥
 الخائس ، ٣١
 الخبء ، ٧٤
 الخبير ، ١٧
 الختام ، ٣٠
 الخراب ، ٥٢
 الخرص ، ٦٠
 الخرطوم ، ٤٥
 الخرور ، ٦٨
 الخذلان ، ٧٥
 الخزانة ، ٤٧ ، ٥٠
 الخزينة ، ٥٠

خ

الدك ، ٢٥
 الدلالة ، ٥١
 الدلوک ، ٨١
 الدمدمه ، ٢٣
 الدم ، ٨٨
 الدمخ ، ٧٨
 الدنو ، ٣٧
 الدوام ، ٤٤
 الدولة ، ٥٣
 الدهاق ، ٣٥
 الدهان ، ٥٧
 الدهر ، ٣٧
 ديارا ، ٤٣
 الدبر ، ٥٣
 الدين ، ٨٩ ، ٩٢
 الدين ، ٩

ذ

ذا ، ١٢
 ذات لهب ، ١١
 ذاك ، ١٢
 ذالك ، ١٢
 الذرع ، ٤٤
 الزراع ، ٤٤
 الذرو ، ٦٠
 الذره ، ١٧
 الذرية ، ٥٥
 الذقن ، ٧٠
 الذكر ، ٢١
 الذکر ، ٢٢
 الذل ، ٥١
 الذم ، ٤٦
 الذمة ، ٨٤
 الذئب ، ٢٣

الخواء ، ٤٤
 الخوب ، ٣٣
 الخوض ، ٤٠
 الخوف ، ١٣
 الخوى ، ٤٤
 الخير ، ١٧
 الخيرة ، ٧٢
 الخيرة ، ٥٧
 الخيل ، ٥٣
 الخيمة ، ٥٧

د

الداب ، ٦٧
 الداية ، ٦١
 دائما ، ٧٤
 الدحو ، ٣٤
 الدحور ، ٦٩
 الدحوض ، ٦٦
 الدخان ، ٦٥
 الدخل ، ٨١
 الدخور ، ٦٧
 الدراية ، ٤٢
 الدرّس ، ٤٦
 الدرّع ، ٨١
 الدرّ ، ٧٤
 الدرّی ، ٧٦
 الدرّی ، ٧٦
 الدس ، ٢٣
 الدسار ، ٥٨
 الدع ، ١٢
 الدعا ، ١٩
 دعی ، ٧٢
 الدف ، ٨١
 الدفق ، ٢٧

الرجوم ، ٤٧
 الرجوع ، ١٩
 الرجيم ، ٣٢
 الرحلة ، ١٣
 الرحم ، ٥٢ ، ٢٤
 الرحمة ، ٢٤
 الرحمن ، ٨
 الرحيق ، ٣٠
 الرحيم ، ٨
 الرخاء ، ٦٨
 الرد ، ٨٩ ، ٣٠
 الردف ، ٧٤
 الرزق ، ٤٩
 الرس ، ٦١
 الرسالة ، ٤٢
 الرموخ ، ٨٩
 الرسول ، ١٨
 الرص ، ٥١
 الرصد ، ٨٤ ، ٤٣
 الرصود ، ٨٤
 الرضا ، ١٦
 الرضوان ، ١٦
 الرعاية ، ٨٩
 الرعاية ، ٥٥
 الرعب ، ٥٢
 الرعنا ، ٨٩
 الرعوننة ، ٨٩
 الرعية ، ٢١
 الرغد ، ٨١
 الرفات ، ٨٠
 الرفت ، ٩١
 الرقم ، ٣١

ذو ، ٢٤
 الذود ، ٧٤
 الذوق ، ٣٥
 ذوونه ، ٤٩
 الذهب ، ٣٢
 الذهب ، ٦٢
 الذهول ، ٧٧
 الذئب ، ٨٢
 ذي ، ٤٩

ر

الرجف ، ٣٣
 الرجفه ، ٣٣
 الراجل ، ٧٧
 الرادفة ، ٣٣
 الرامى ، ٣٦
 الراسيات ، ٣٦
 الرفافة ، ٥٥
 الراهب ، ٨٤
 الرب ، ٩
 الرباني ، ٨٨
 الربط ، ٧٣
 الربيع ، ٩١
 الربوة ، ٧٦
 الربى ، ٨٨
 الربيبية ، ٨٩
 الرتق ، ٧٨
 الرتع ، ٨٢
 الرج ، ٥٥
 الرجاء ، ٤٤
 الرجاء ، ٣٥
 الرجج ، ٢٧
 الرجعى ، ١٩

٧٤ ، الرهط
 ٣٣ ، الرهق
 ٤٠ ، الرهن
 ٦٥ ، رهوا
 ١٣ ، الربا
 ٥٩ ، رب المنون
 ٥٦ ، الربحان
 ٤٤ ، ربح صرصر
 ٨٥ ، الريش
 ٢٩ ، الرين
 ٩١ ، الزاد
 ٢٥ ، الزبانية
 ٨٢ ، الزبد
 ٥٨ ، الزبور
 ٧٦ ، الزجاجة
 ٣٣ ، الزجر
 ٩٠ ، الزحزحة
 ٦٦ ، الزخرف
 ٩ ، الزراط
 ٢٦ ، الزربية
 ٥٠ ، الزعم
 ٤٦ ، الزعيم
 ٦٩ ، الزيف
 ٥٦ ، الزقوم
 ١٨ ، الزكوة
 ٨١ ، الزلة
 ١٧ ، الزلزال
 ١٧ ، الزلزله
 ٨٤ ، ٤٧ ، الزلقة
 ٨٧ ، الزلم
 ٣٧ ، الزمهرير
 ٣٨ ، الزنجبيل

٥٧ ، الرفرف
 ٥٩ ، الرق
 ١١ ، الرقبة
 ٢٩ ، الرقم
 ٧٠ ، الرقود
 ٣٩ ، الرقية
 ٥٣ ، الركاب
 ٧٦ ، الركام
 ٦٨ ، الر كض
 ٥٩ ، الر كم
 ٦٠ ، الركن
 ٢٩ ، الر كوب
 ٦٦ ، الر كود
 ٣٧ ، الر كوع
 ٨١ ، الر كون
 ٨٨ ، الرماح
 ٨٢ ، الرماد
 ٧٨ ، الرمح
 ٩٠ ، الرمز
 ١٤٠ ، الرمي
 ٦٠ ، الرميم
 ٧١ ، الرواح
 ٣٦ ، الرواسي
 ٥٦ ، ١٩ ، الروح
 ٦٠ ، الروغ
 ٧٣ ، الروم
 ١١ ، الرؤيا
 ١١ ، الرؤية
 ٢٧ ، رويدا
 ٥٣ ، الرهب
 ٥٣ ، الرهبة
 ٥٥ ، الرهبانية

الصبيح ، ٣٣
 السبيل ، ٣٢
 السجر ، ٣١
 السجل ، ٧٨
 السجن ، ٢٩
 السجود ، ٢٠
 السجى ، ٢١
 السجيل ، ١٤
 السجين ، ٢٩ ، ٣٠
 السحاب ، ٥٩
 السحب ، ٥٨
 السحت ، ٧٨
 السحر ، ٤٠ ، ٥٨
 سحقا ، ٤٧
 السد ، ٧٠
 السداد ، ٧٢
 الصدر ، ٥٦
 السر ، ٢٧
 السراب ، ٣٥
 السراج ، ٣٥
 السراج ، ٧٢
 السرادق ، ٨٠
 الصراط ، ٩
 السراع ، ٤٤
 السرقة ، ٥٢
 سرمداً ، ٧٤
 السروب ، ٨٢
 السرور ، ٢٨
 السرى ، ٢٤ ، ٧٩
 السريز ، ٢٦
 الصريرة ، ٢٧
 السطح ، ٢٦

س

الزليم ، ٤٥
 الزوج ، ٣٤
 الزور ، ٥٣
 الزهد ، ٨٣
 الزهرة ، ٧٩
 الزهوق ، ٧٨
 الزيادة ، ٣٥
 الزيارة ، ١٥
 الزيد ، ٣٥
 الزينغ ، ٥١
 الزينة ، ٥٤
 الصابحات ، ٣٣
 الصابغة ، ٧١
 ساجد ، ٩٠
 سارب ، ٨٢ (پ)
 الساعة ، ٣٤
 السافر ، ٣٢
 السافل ، ٢٠
 الساق ، ٣٩
 السام ، ٦٧
 السامة ، ٦٧
 الساهره ، ٣٣
 السائبة ، ٨٨
 السبا ، ٧١
 السبات ، ٣٤
 السباح ، ٣٣
 الصباقي ، ٥٥
 السبب ، ٦٧
 السبع ، ٣٣
 سبحان الذى اسرى بعبده ليلا ، ٨٠
 سبع ، ٤٤
 سبعة ، ٤٤ ، ٨٧

السلوى ، ٧٩
 السم ، ٨٥
 السماع ، ٢٦
 السمك ، ٣٤
 السمود ، ٥٩
 السموم ، ٥٦
 السن ، ٨٨
 السنا ، ٧٦
 السنّة ، ٤٣
 السنّة ، ٩٢
 السّوار ، ٣٨
 سواع ، ٤٣
 السّؤال ، ١٦
 السود ، ٧١
 السورة ، ٦٣
 السوط ، ٢٥
 سوف ، ١٥
 السوق ، ٣٩
 الصوم ، ٨٢
 السندس ، ٣٨
 السوأة ، ٧٩
 السوّة ، ٤٧
 السوى ، ٤٧
 السهو ، ١٣
 السياحة ، ٤٨
 السيارة ، ٨٢
 السير ، ٥٩
 السيثة ، ٤٨
 سينين ، ٢٠
 الشاطى ، ٧٤
 الشامخ ، ٣٦
 الشان ، ٣٢

السطر ، ٤٥
 السعادة ، ٥٢
 السعر ، ٣١
 السعى ، ٢٢
 السعير ، ٢٩
 السفاح ، ٨٨
 السفاهة ، ٤١
 السفر ، ٣٢
 السفرة ، ٣٢
 السفع ، ١٩
 السفك ، ٩١
 السفه ، ٤١
 سقر ، ٤٩
 السقوط ، ٥٩
 السقى ، ٣٦ ، ٢٦
 السقيا ، ٢٣
 السكب ، ٥٦
 السكر ، ٨١
 السكرّة ، ٦١
 السكوب ، ٥٦
 السكينة ، ٦٢
 السلالة ، ٧٢
 السلام ، ١٦
 الساب ، ٦٩
 السلسيل ، ٣٨
 السلطن ، ٤٤
 السلطانية ، ٤٤
 الساف ، ٦٦
 الساق ، ٧٢
 السلّك ، ٤٠
 السدله ، ٣٧
 السلام ، ٨٦

ش

الشقاق ، ٥٣
 الشفاوة ، ٢٢
 الشكاية ، ٥٣
 الشكر ، ٣٧
 الشكور ، ٣٧
 الشكوى ، ٥٣
 الشمس ، ٢٢
 شتآن ، ١٢
 الشواة ، ٤٤
 الشواظ ، ٥٧
 الشوب ، ٦٩
 الشورى ، ٦٦
 الشهاب ، ٤٢
 الشهادة ، ٢٨
 الشهر ، ١٩
 الشهيد ، ١٧
 الشهيق ، ٤٧
 الشى ، ٨٠
 الشية ، ٩١
 الشيطان ، ٣١
 الشيعة ، ٥٨
 الشيوخ ، ٧٦
 الصابى ، ٧٧
 صاحب ، ١٤
 الصاحبة ، ٤١
 الصاخة ، ٣٢
 الصاع ، ٨٣
 الصاعقة ، ٦٠
 الصافات ، ٦٩
 الصاقنات ، ٦٨
 الصب ، ٢٥
 الصباح ، ١٦

ص

الشتاء ، ١٣
 الشجر ، ٨٩
 الشحم ، ٨٧
 الشحن ، ٦٩
 الشيخ ، ٥٠
 شخص بصره ، ٧٨
 الشخوص ، ٧٨
 الشد ، ٣٨
 الشديد ، ١٧
 الشر ، ١٠
 الشرب ، ٣٠
 الشرح ، ٢١
 الشزيمة ، ٧٤
 الشرر ، ٣٦
 الشرط ، ٦٣
 الشرع ، ٨٦
 الشركة ، ٦٦
 الشروع ، ٨٦
 الشريع ، ٧٢
 الشريعة ، ٦٥
 الشريك ، ٤٦
 الشطط ، ٤١
 الشطر ، ٩١
 الشعب ، ٣٦ ، ٦٧
 الشعبه ، ٣٦
 الشعر ، ٥٩ ، ٧٠
 الشعرى ، ٥٩
 الشف ، ٨٣
 الشفا ، ٦٧ ، ٨٥
 الشفاعه ، ٤٠
 الشفع ، ٢٤
 الشفق ، ٢٩

الصلابة ، ١٣ ، ٧٧
 الصلي ، ١١
 الصمد ، ١٠
 الصنم ، ٧٣
 الصواب ، ٣٥
 الصوت ، ٨١
 الصور ، ٣٥ ، ٩٢
 الصورة ، ٣١
 الصوف ، ٦١
 الصوم ، ٥٤
 الصومعة ، ٧٧
 الصنوء ، ٨٢
 الصهر ، ٧٥
 الصيام ، ٥٤
 الصيب ، ٧٣
 الصيد ، ٨٧
 الصيف ، ١٣
 الصيصية ، ٧٢
 الصيطرة ، ٢٦
 الضان ، ٨٧
 الضبح ، ١٦
 الضحى ، ٢١
 الضحك ، ٣٠
 الضر ، ٤٩
 الضراء ، ٤٩
 الضريع ، ٢٦
 الضفت ، ٩٩
 الضفدع ، ٨٦
 الضلال ، ٩
 الضلالة ، ٩
 الصم ، ٧٤
 الضنك ، ٧٩
 الضفين ، ٣١

الصبح ، ١٠
 الصبر ، ١٥
 الصبغة ، ٧٣
 الصفحة ، ٦٦
 الصحيفة ، ١٨
 الصخر ، ٢٤
 الصد ، ٥٠
 صدر ، ١٠ ، ١٧
 الصدع ، ٢٧
 الصنق ، ٢٢ ، ٤٦
 الصدود ، ٥٠
 الصدور ، ١٧
 الصراط ، ٩
 الصرة ، ٦٠
 الصرح ، ٦٧
 الصم ، ٤٥
 الصريخ ، ٧٠
 الصريع ، ٤٤
 الصريم ، ٤٦
 الصعد ، ٤٢
 الصعق ، ٥٩
 الصعود ، ٤٠ ، ٨٧
 الصعيد ، ٨٠
 الصنف ، ٢٥
 الصفا والمروة ، ٩١
 صناد ، ٦٨
 الصفع ، ٥٠
 الصفوان ، ٩٢
 الصك ، ٦٠
 الصلب ، ٢٧
 الصلد ، ٩٢
 الصلصال ، ٥٧

الطير ، ١٤
الطيران ، ٨٦
الطيف ، ٨٦

ظ

الظنن ، ٨١
الظفر ، ٨٧
الظل ، ٣٦ ، ٥٦
الظلم ، ٣٨
الظلمة ، ٤٩
الظما ، ٧٦
الظمان ، ٧٦
الظن ، ٢٩
الظهارة ، ٥٢
الظهر ، ٢١
الظهور ، ٥١

ع

عاد ، ٢٤
العاديات ، ١٦
العارض ، ٦٤
العالم ، ٩
العامل ، ٢١
العبادة ، ٩ ، ٨٣
العبارة ، ٨٣
العبيث ، ٤٤
العبد ، ١٩
العبد ، ٦٦
العبر ، ٨٩
العبرة ، ٣٤
العبور ، ٨٩
العبوس ، ٣٢
العبؤ ، ٧٥
العتل ، ٤٥
العتو ، ٤٤
العتيد ، ٦١
العتو ، ٧٣

ط

الضياء ، ٧٤
الضيبي ، ٥٩
الضيف ، ٥٨
الطاعة ، ٣١
الطامة ، ٣٤
الطباقي ، ٤٣
الطبع ، ٥٠
طبق ، ٢٩
الطحي ، ٢٣
الطرح ، ٦٩
الطرد ، ٦٩ ، ٧٥
الطرف ، ٥٧
الطرق ، ٢٧
الطريقة ، ٤٢
الطفوق ، ٦٨
الطعام ، ١٢
الطغيان ، ١٩
الطل ، ٩٢
الطلاق ، ٤٨
الطلح ، ٥٦
الطلوع ، ١٩
الطم ، ٣٤
الطمس ، ٣٦
الطمع ، ٣٩
الطموس ، ٣٦
الطور ، ٧٥
طورا ، ٤٣
الطول ، ٦٧
طوي ، ٣٤
الطويل ، ٣٨
طه ، ٧٨
الطيب ، ٥١

العزم ، ٦٣
 المزوب ، ٧١
 المزوف ، ٤٤
 عزي ، ٥٨
 المزبمة ، ٦٣
 العسر ، ٢١
 العسرى ، ٢٢
 العسسه ، ٣١
 العسل ، ٦٣
 عسى ، ٤٦
 العشر ، ٢٤
 العشراء ، ٣١
 العشو ، ٦٦
 العش ، ٤٥
 العشيرة ، ٥٤
 العشية ، ٣٤
 العصبية ، ٧٤
 العصر ، ١٥ ، ٨٣
 العصف ، ١٤ ، ٣٥
 العصمة ، ٥٢
 العصوف ، ٣٥
 العصيان ، ٣٤
 العض ، ٧٥
 العضد ، ٧٤
 العضلان ، ٨٩
 العضو ، ٥٠
 العطا ، ٣٥
 العطف ، ٧٧
 العطفة ، ٤٩
 العظم ، ٣٣
 العفريت ، ٦٩

المعجبة ، ٢٩
 المعجب ، ٢٩ ، ٤١
 المعجز ، ٤٤
 المعجل ، ٦٠
 المعجلة ، ٣٩
 المعجوز ، ٦٠
 العد ، ٤٠
 العداوة ، ٥٢
 العدة ، ٢٨
 العدد ، ٤٠
 العدس ، ٩١
 العدل ، ٤٩
 العدن ، ٥١
 العدو ، ١٦ ، ٤٤
 العدو ، ٨٥
 العده ، ٤٠
 العده ، ٤٠
 العذر ، ٣٩
 العراء ، ٤٦
 العرجون ، ٧٠
 العرش ، ٢٨
 العرض ، ٥٥
 العرف ، ٣٠ ، ٣٥
 العرفان ، ٣٠
 العرم ، ٧١
 العروب ، ٥٦
 العروة الوثقى ، ٧٣
 العروج ، ٤٣
 العرى ، ٧٩
 العز ، ٥٠
 العزة ، ٤٤ ، ٥٠
 العزل ، ٧٢

العوان ، ٩١
العوج ، ٦٨
العود ، ٥٧
العورة ، ٧٩
العون ، ٨٧
العهد ، ٤٤
العهن ، ١٦
العي ، ٦١
العياذ ، ١٠
العيد ، ٨٨
العيث ، ١٦
العيشة ، ١٦
العين ، ١٦ ، ٢٣

غ

الغار ، ٨٠
غازي ، ٩٠
الغاسق ، ١٠
الغاشية ، ٢٥
الغبار ، ٥٥
الغبرة ، ٣٣
الغبين ، ٥٠
الغبور ، ٦٩
الغشاء ، ٢٦
انغد ، ٥٣
الغدو ، ٤٦
الغراب ، ٨٨
الغريب ، ٧٠
الغرف ، ٩٢
الغرفة ، ٦٧
الغرق ، ٣٣
الغرور ، ٣٠
غزى ، ٩٠
الغسلين ، ٤٥

العقاب ، ٥٧
العقب ، ٦٦
العقبة ، ٢٤
العقبى ، ٢٣
العقدة ، ١٠
العقر ، ٢٣
العقربة ، ٢٤
العقل ، ٤٧ ، ٦٥
العقيم ، ٦٠
العكف ، ٦٣
العكوف ، ٦٣
العلفة ، ١٩
العلم ، ١٥ ، ٥٧
العلو ، ٢٦
على ، ٩
عليه ، ٩
عليهما ، ٩
عليين ، ٣٠
العماد ، ١٥
العمارة ، ٥٩
عمران ، ٤٩
العمرة ، ١٨
العمل ، ١٠
العمه ، ٨٢
العميق ، ٧٧
عن ، ١٣
العناق ، ٣٥
العنب ، ٣٢
العنت ، ٦٢
عند ، ١٨
العنق ، ١١
العنيد ، ٣٩

الفتق ، ٧٨
 الفتن ، ٢٨
 الفج ، ٤٣
 الفجار الكفرة ، ٣٠
 الفجر ، ١٩
 الفجور ، ٢٣
 الفخار ، ٥٧
 الفطر ، ٥٥
 الفداء ، ٥٤
 الفدق ، ٤٢
 الفدية ، ٥٤
 الفرات ، ٣٦
 الفرار ، ٥١ ، ٦٠
 الفراش ، ١٦
 الفراغ ، ٢١
 الفرث ، ٨١
 الفرخ ، ٧٩
 الفرخ ، ٥٥
 الفردوس ، ٧٦
 الفرش ، ٨٧
 الفرض ، ٤٨
 الفرط ، ٧٨
 الفرق ، ٣٦
 الفرقان ، ٧٥
 الفرقة ، ٧٤
 الفساد ، ٢٥
 الفسح ، ٥٤
 الفسق ، ٥٠
 الفسوق ، ٥٠
 الفشل ، ٨٥
 الفصل ، ٢٧
 الفصال ، ٦٤

الفشان ، ٢٢
 الفشي ، ٢٢
 الفصية ، ٤١
 الفص ، ٦٢
 الغضب ، ٩
 الغفران ، ٩٢
 غفرانك ، ٩٢
 الغلاظ ، ٤٨
 الغلب ، ٣٢
 الغلظة ، ٤٨
 الغلق ، ٨٣
 الغل ، ٥٣
 الغلو ، ٨٨
 الغلول ، ٥٣ ، ٩٠
 الغلى ، ٦٥
 الغليان ، ٦٥
 الغليظ ، ٤٨
 الغمرة ، ٦٠
 الغور ، ٤٧
 الغوص ، ٦٨
 الغول ، ٦٩
 الغيب ، ٣١
 الغيبة ، ٣١
 الغيث ، ٥٥
 الغيظ ، ٨٢

 الفاحشة ، ٤٩
 الفارض ، ٩١
 الفاقرة ، ٣٩
 الفاقع ، ٩١
 الفاكهة ، ٣٢
 الفتح ، ١١

ف

ق

قاب قوسين ، ٥٨
 القارعة ، ١٦
 القارورة ، ٣٨
 قاعا صفيحا ، ٧٦
 القاعدة ، ٧٦
 قاف ، ٦٠
 القب ، ١١
 القبر ، ١٧
 القبض ، ٤٧
 قبل ، ٤٢
 القتال ، ٤١
 القتر ، ٧٥
 القتر ، ٣٣
 القتل ، ٢٨
 القنور ، ٧٥
 القناء ، ٩١
 قد ، ٢٠
 قدام ، ٤٢
 القدة ، ٤٢
 القدح ، ١٦
 القدر ، ١٩ ، ٧١
 القدرة ، ٢٣
 القدوس ، ٥١
 القنف ، ٦٩
 القراءة ، ١٨
 القرآن ، ٣٩
 القرار ، ٣٦ ، ٧٢
 القربان ، ٦٥
 القرع الجراح ، ٩٠
 القرء ، ٨٦
 القرص ، ٤١ ، ٨٠
 القرطاس ، ٨٦

الفصيلة ، ٤٣
 الفضيحة ، ٨١
 الفضة ، ٣٧
 الفضل ، ٤١ ، ٥٦ ، ٦٧
 الفطر ، ٦٦
 الفطرة ، ٥٧ ، ٧٣
 الفظ ، ٩٠
 الفعل ، ١٤
 الفقاها ، ٥٠
 الفقد ، ٧٤
 الفقر ، ٥٣
 الفقه ، ٥٠ ، ٨٥
 الفقيه ، ٥٠ ، ٨٥ (ب)
 الفك ، ٢٤
 الفكامة ، ٣٠
 الفكه ، ٣٠
 الفلق ، ١٠
 الفلك ، ٦٩
 الفن ، ٥٧
 الفنا ، ٥٧
 الفواد ، ١٤
 القوات ، ٥٢
 فوارتان ، ٥٧
 الفواق ، ٦٨
 الفوت ، ٥٢
 الفوج ، ١١
 الفور ، ٤٧ ، ٥٧
 الفوز ، ٢٨
 فوق ، ٣٥
 الفوم ، ٩١
 في ، ١٠
 فيل ، ١٤

القلى ، ٢١
 القليل ، ٤١
 القمر ، ٢٣
 قمرار ، ٣٧ (ب)
 قمرير ، ٣٧ (پ)
 القميص ، ٨١
 القناعة ، ٧٧
 القنطار ، ٨٩
 القنطرة ، ٩٠
 الفتوان ، ٨٦
 القنوت ، ٤٨
 القوة ، ٢٧
 القول ، ١٠
 القوم ، ٤٢
 القهر ، ٢١
 القيعه ، ٧٦
 القيلولة ، ٧٥
 القيم ، ١٨
 القيمة ، ١٨
 الكائب ، ٣٢
 الكاس ، ٣٥
 الكافور ، ٣٧
 الكانس ، ٣١
 الكاهن ، ٤٥
 الكب ، ٤٧
 الكبار ، ٤٣
 الكبت ، ٥٤
 الكبد ، ٢٣
 الكبير ، ٨٩
 الكبيكة ، ٧٥
 الكبيرة ، ٥٩
 الكتاب ، ١٧

القرع ، ١٦
 القرن ، ٦١
 القره ، ٩٢
 القرية ، ٤٩
 قريش ، ١٣
 القرين ، ٦١
 القسطاس ، ٧٥
 القسوط ، ٤٢
 القسيس ، ٨٨
 القصاص ، ٨٨
 القساوة ، ٥٤
 القسط ، ٥٥
 القسم ، ٢٤
 القسوة ، ٥٤
 القسورة ، ٤٠
 القمص ، ٦٧
 القمر ، ٥٧
 القبر ، ٣٦
 القصص ، ٦٧
 القصم ، ٧٩
 القضا ، ٣٢
 القضيب ، ٣٢
 القط ، ٦٨
 القطر ، ٧١ ، ٨٢
 القطران ، ٨٢
 القطع ، ٨١
 القطف ، ٣٧
 القطمير ، ٣٧ ، ٧٠
 القعود ، ٢٨
 القلادة ، ٨٧
 القلب ، ١٤
 القلم ، ١٩

الكاول ، ٨١
الكون ، ١١
الكهل ، ٨٨
الكم ، ٥٦
الكن ، ٥٦
الكنان ، ٦٧
الكنز ، ٨٤
الكنس ، ٣١
الكنود ، ١٧
الكوب ، ٢٦
الكوثر ، ١٢
الكوكب ، ٣٠
الكوف ، ٨٠
الكي ، ٨٤
الكيد ، ١٤
كيف ، ١٤
الكيل ، ٢٩
الكينونة ، ١١

ل

لات ، ٥٨
الاتي ، ٩
اللب ، ٤٩
اللبث ، ٣٤ ، ٧٣
اللبد ، ٢٣
اللحوق ، ٥١
اللبس ، ٦١
اللنان ، ٩
التي ، ٩
الابد ، ٤٢
اللجاجة ، ٤٧
اللجة ، ٧٤
اللحن ، ٦٤
اللحية ، ٧٩

الكتبه ، ٣٢
الكثرة ، ٥١
الكثيب ، ٤١
الكدح ، ٢٨
الكذب ، ١٩
الكراهة ، ٥١
الكراهية ، ٥١
الكرب ، ٦٩
كرة ، ٣٣
الكرم ، ١٩
الكره ، ٥١
الكسب ، ١١
الكسف ، ٥٩
الكسوة ، ٧٦
الكشف ، ٤٦
الکظم ، ٤٦ ، ٩٠
الکعوب ، ٣٥
الكف ، ٦٣
الكفات ، ٣٦
الكفر ، ١٢
الکفران ، ٣٧
الکفو ، ١١
الکفل ، ٥٥
الکفور ، ٣٧
کل ، ١٤
الکل ، ٨١
کلا ، ١٤ ، ٨٠
الکلاله ، ٨٩
الکلاه ، ٧٨
الکلب ، ٨٠
کلتا ، ٨٠
الکلوخ ، ٣٢

اللحم ، ٥٩
 لن ، ١١
 لو ، ١٥
 اللواتي ، ٩
 اللواذ ، ٧٦
 اللواقح ، ٨١
 اللوح ، ٢٨ ، ٤٠ ، ٥٨
 لوط ، ٤٨
 اللؤلؤ ، ٣٨
 اللوم ، ٣٨
 اللهث ، ٨٦
 اللهو ، ٤٤
 لي ، ٩ ، ١٢
 اللي ، ٥٠
 الليت ، ٥٩
 ليس ، ٢٠
 الليل ، ١٩
 الليلة ، ١٩
 اللين ، ٥٣
 اللينة ، ٥٣

 مآب ، ٣٥
 ما ، ١٠
 المارج ، ٥٧
 المارد ، ٦٩
 ماروت ، ٩١
 الماعون ، ١٣
 المال ، ١١
 المالك ، ٩
 المأوى ، ٣٤
 الماء ، ٢٧
 المائدة ، ٨٨
 المبايعه ، ٥٢
 صبرة ، ٥٢
 الشناع ، ٣٧ ، ٧٢

اللد ، ٧٩
 لدن ، ٤١
 لذي ، ٤١
 لدينا ، ٤١
 الذان ، ٩
 الذي ، ٩
 الذين ، ٩
 اللزوب ، ٦٩
 اللسان ، ٢٤
 اللظي ، ٤٣
 اللعب ، ٤٤
 لعل ، ٣٢
 اللغو ، ٢٦
 اللغوب ، ٦١
 اللف ، ٣٥
 اللفي ، ٧٧
 اللفذ ، ٦١
 اللفه ، ٢٨
 اللقب ، ٦٢
 لقد ، ٢٠
 لك ، ١٢
 لك ، ١٢
 لكم ، ١٢
 لكما ، ١٢
 لكن ، ١٢
 لكن ، ٥٠
 لم ، ١١
 لم ، ٤٨
 للم ، ٢٥
 للمح ، ٥٨
 للمز ، ١٤
 للمص ، ٤٢

المرجان ، ٥٧
 المرح ، ٥٥
 المرحمة ، ٢٤
 المرسلات ، ٣٥
 المرصاد ، ٢٥
 المرضاة ، ١٦
 المرعى ، ٢٦
 المروة ، ٩١
 المرية ، ٦٥
 المريج ، ٦٠
 المرید ، ٦٩
 المزاج ، ٣٠
 الحزن ، ٥٦
 المس ، ٩٢
 المسابقة ، ٥٥
 المسارعة ، ٤٤
 المصافحة ، ٨٨
 المساق ، ٣٩
 المصاغة ، ٧٩
 المساهمة ، ٧٠
 المستقيم ، ٩
 المسخ ، ٧٠
 المسرور ، ٢٨
 المسغبة ، ٢٤
 المسكين ، ١٢
 المسيح ، ٨٤
 المشاقة ، ٥٣
 المشامة ، ٢٤
 المشج ، ٣٧
 المشكاة ، ٧٦
 المشية ، ٢٩
 المشيج ، ٣٧

المترية ، ٢٤
 متى ، ٣٤
 المثقال ، ١٧
 المثل ، ٢٤
 المثلث ، ٨٢
 المجادله ، ٥٣
 المجوس ، ٧٧
 المحاجة ، ٦٦
 المعادة ، ٥٤
 المحاربة ، ٥٤
 المحال ، ٨٢
 المحبة ، ١٧ ، ٥٢
 المعق ، ٦٦
 المحو ، ٦٦
 المعيص ، ٦١
 المعيض ، ٤٩
 المعاض ، ٧٩
 المغاطبة ، ٣٥
 المغالة ، ٨٢
 المد ، ٧٩
 المداد ، ٨٠
 المداولة ، ٩٠
 المدرار ، ٤٣
 المدينة ، ٥٠
 المذلة ، ٥١
 المرأة ، ١٣
 المراعاة ، ٥٥
 المراغمة ، ٨٩
 المراوده ، ٥٨
 المرأه ، ٥٨
 المرأة ، ١١
 مرة ، ٣٣

المكاه ، ٨٥
 المكث ، ٧٢
 المكر ، ١٤
 المكين ، ٣٦
 الملاقاة ، ٢٨
 العلامة ، ٣٨
 الملاوذة ، ٧٦
 الملا ، ٤٢ ، ٦٦
 الملة ، ٦٨
 الماكر ، ١٩
 الملك ، ٩
 الملك ، ٩
 الملكوت ، ٧٠
 المن ، ٧٨
 المنكب ، ٤٧
 مم ، ٢٧
 المماراة ، ٥٨
 من ، ١٣
 من ، ١٦
 المن ، ٢٠
 مناة ، ٥٨
 المناداة ، ٣٣
 المناقاة ، ٤٨
 المنساء ، ٧١
 المنطق ، ٣٦
 المنع ، ١٣
 المنهاج ، ٨٨
 المنى ، ٣٩
 الموائقة ، ٨٨
 مواخر ، ٧٠
 الموارد ، ٨٥

المضاعرة ، ٧٣
 المصباح ، ٤٧
 المضاعفة ، ٥٠
 المضاهاة ، ٨٤
 المضرة ، ٤٩
 المظاهرة ، ٥٢
 مع ، ٢١
 المعاشرة ، ٨٩
 المعاقبة ، ٥٢
 المعطفة ، ٨٩
 معتر ، ٧٧ (ب)
 المعذرة ، ٣٦
 المعرة ، ٦٣
 المعرفة ، ٣٠
 المعز ، ٨٧
 المشار ، ٧٢
 المعى ، ٦٣
 المعيشة ، ١٦
 المعين ، ٤٧
 المغادرة ، ٨٠
 المغفرة ، ٤٠ ، ٩٢
 المفاصة ، ٨٨
 المفتاح ، ٦٦
 المقاتلة ، ٤١
 المقبرة ، ١٥
 المقت ، ٥١
 المقدار ، ١٩
 المقام ، ٣٤
 المقلاد ، ٦٦
 المقلد ، ٦٦
 المقلد ، ٦٦
 المقعدة ، ٧٧

النجوى ، ٥٤
 النحت ، ٦٩
 النحر ، ١٢
 النحاس ، ٥٧
 النحاس ، ٥٨
 النحل ، ٨١ ، ٨٩
 النحلة ، ٤٨ ، ٨٩
 النخر ، ٣٣
 النخل ، ٣٢
 الندامة ، ٦٢
 الندم ، ٦٢
 النذر ، ٣٦ ، ٣٧
 النزاع ، ٣٣ ، ٦٧
 النساء ، ٨٤
 النسب ، ٧٥
 النسخ ، ٧٧
 نصر ، ٤٣
 النسف ، ٣٦
 النسلان ، ٧٠
 النسي ، ٧٩ (ب)
 النسي ركوه ، ٧٩
 النسيان ، ٢٦
 النشا ، ٦٥
 النشاط ، ٣٣
 النشر ، ٣٨
 النشوز ، ٥٤
 النصب ، ٢١ ، ٢٦ ، ٨٧
 النصر ، ١١
 النصب ، ٥٥
 النصيحة ، ٤٨
 النضرة ، ٣٠
 النصف ، ٤١

الموافقة ، ٨٨
 الموافقة ، ٣٥
 الموت ، ٢٧
 المودة ، ٥٢
 المور ، ٤٧
 المهاد ، ٣٤
 المهل ، ٤٣
 المهين ، ٣٦
 الميت ، ٣٩
 الميزان ، ١٦
 الميسر ، ٨٨
 الميسره ، ٩٢
 الميمات ، ٣٥
 الميحنة ، ٢٤
 النادي ، ٢٠
 النار ، ١١
 الناس ، ١٠
 النامية ، ٤١
 ناصبه ، ٢٦
 الناصيه ، ١٩
 الناقة ، ٢٣
 الناقله ، ٧٨
 الناكور ، ٣٩
 النقر ، ٣٩
 التأى ، ٦٧
 النبأ ، ٣٤
 النبات ، ٣٥
 النبذ ، ١٤
 النبي ، ٤٨
 النتق ، ٨٦
 التجد ، ٢٤
 النجم ، ٣٧

ن

النكاح ، ٥٢
 الذكال ، ٣٤
 النكث ، ٦٢
 النكد ، ٨٦
 النكس ، ٧
 النكوب ، ٧٦
 النكوص ، ٧٦
 النميمه ، ٤٥
 النواة ، ٨٧
 النون ، ٤٥
 النهر ، ١٨ ، ٢١
 النمرقه ، ٢٦
 النوم ، ٣٤

و

الواابل ، ٧٣
 الواد ، ٢٥
 واقد ، ٧٩
 وان ، ١٥
 الوبر ، ٨١
 الوبيال ، ٤١
 الوتد ، ٢٥
 الوتر ، ٢٤
 الوتين ، ٤٥
 الوثاق ، ٢٥ ، ٨٨
 الوثن ، ٧٣
 الوجد ، ٢١ ، ٤٩
 الوجدان ، ٢١
 الوجدف ، ٣٣
 الوجل ، ٧٦
 الوجود ، ٢١
 الوجه ، ٢٢

لنضج ، ٨٩
 النضج ، ٥٧
 نضاختان ، ٥٧
 النطع ، ٨٧
 النطفه ، ٣٢
 النطق ، ٣٦
 النظر ، ٢٦
 النظرة ، ٩٢
 النعاس ، ٨٥
 النعجه ، ٦٨
 النمق ، ٩١
 النعيم ، ١٦
 النقاد ، ٦٩
 النفاق ، ٤٨
 النفود ، ٦٩
 النفث ، ١٠
 النفع ، ٢٦
 النفع ، ٣٩
 النقر ، ٤١
 النقرة ، ٤٧
 النفس ، ٢٣
 النفس ، ١٦
 النفق ، ٨٦
 النفل ، ٨٥
 النفور ، ٤٧
 النقص ، ٤١
 النقصان ، ٤١
 النقع ، ١٧
 النقم ، ٢٨
 النقمه ، ٢٨
 النقيب ، ٨٨
 النقيير ، ٨٩

الهباج ، ٥٥
 الهيادة ، ٥١
 هوت لك ، ٨٣
 الهيج ، ٥٥
 هيهات ، ٧٦
 الهيم ، ٥٦ ، ٧٥

س

باليتنى ، ٢٥
 اليتيم ، ١٢
 يشرب ، ٧٢
 اليد ، ١١
 ليس ، ٧٠
 اليسر ، ٢١
 اليسرى ، ٢٢
 يعوق ، ٣٣
 اليقطين ، ٧٠
 يقين ، ١٥
 اليم ، ٦٠
 اليمين ، ٣٦
 ينبغى ، ٦٨
 اليتبوع ، ٦٨
 الينع ، ٨٧
 اليوم ، ٩

الهرب ، ٣٢
 الهزل ، ٢٧
 الهزم ، ٥٨
 الهزيمة ، ٥٨
 الهش ، ٧٨
 الهشيم ، ٥٨
 الهضم ، ٧٩
 هل ، ٢٣
 الهلال ، ٩١
 الهلوع ، ٣٣
 هام ، ٧٢
 هم ، ٩
 الهم ، ٦٧
 هما ، ٩ ، ١١
 الهمز ، ١٣
 الهوس ، ٧٩
 الزمود ، ٧٧
 هنيئا سريثا ، ٨٩
 الهنيى ، ٣٦
 هو ، ٩
 الهود ، ٥١
 الهوى ، ٣٣ ، ٨٢
 هى ، ١١

فہرست احادیث نبوی کہ در متن کتاب آمدہ

الف

صفحہ	
۴۵	احسنکم ایمانا احسنکم خلقا و انا احسنکم خلقا
۴۳	اذا اراد الله بعبد خيرا بصره بعيوب نفسه
۳۳	اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر (ترمذی ، نسائی ، الدارمی ، احمد حنبل)
۱۵	اطلبوا العلم ولو بالصين
(۱۵ پ)	اطلبوا العلم ولو بالصين فان طلبه فريضة على كل مسلم (الطبرانی)
	افضل الحج العج والتج العج رفع الصوت (حسب الدعاء القراية؟) من مات في حج او عمرة
۷۷	لم يعرض ولم يحاسب و بدخل الجنة بغير حساب (ابن ماجه)
۱۸	افضل عبادة امتي تلاوة القرآن
(۱۸ پ)	افضل عبادة امتي قراءة القرآن نظر (ترمذی فی النوادر)
۲۳	افلح من اصلح
۴۳	اكثر خطايا ابن آدم في لسانه
(۴۵ پ)	اكمل المؤمنين ايمانا احسنهم خلقا (ابى داود ، احمد بن حنبل)
۳۱	ان الله يبغض الشاب المعطل
۹۲	ان الله يحب الملحف في الدعاء
(۹۳ پ)	ان الله يحب اللحف في الدعاء (ابن عدی)
۶۹	انا واتقياء امتي براء من التكلف
	انزل انقرآن على عشرة - بشيرا و نذيرا و ناسخا و منسوخا و معكما و متشابها و عظة و مثلا
۹۱-۹۰	و حلا لا و حراما. فمن ضيع واحدة منهن فقد ضيعهن كلهن
(۱۹۰ پ)	انزل القرآن على عشرة احرف بشيرا. (سنن معيد بن منصور ، جامع الصغير)
۱۳	الايمان اقرار باللسان و تصديق بالقلب

- الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان (ابن ماجه - مقدمه ۹)
 (پ) ۱۳
 ۳۵
 ۳۷
 (پ) ۳۷

ت

- تعودوا بالله من شياطين الجن والانس و كل شرير طالب الشر فهو شيطان
 ۱۰
 (پ) ۱۰
 ۸۸
 تہ علی التیاء حتی ینسی تیہہ

ج

- جمود العين من تساوة القاب
 ۷۴

خ

- خير الناس اتقيهم لله و اوصلهم للرحم
 ۲۲

د

- الدين النصيحة (ابن داود ، ترمذی ، نسائی ، دارمی ، احمد بن حنبل)
 ۴۸

ر

- الراحمون يرحمهم الرحمن (الدارمی : ادب ، ترمذی : بر)
 ۳۴
 ۸۹
 الربوا مبيعون حوبا - حوبا ای ذلبا كبيرا (ابن ماجه : تجارات)

ز

- زنا العيون النظر
 ۲۶

س

- سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال الحسنی الجنة والزيادة هو اللقاء و
 ۸۴
 فی رواية والزيادة النظر الى وجه الله الكريم

ش

- شفاعتی لاهل الكبائر من امتی يوم القيامة
 ۴۰
 (ابن داود : سنن ، ترمذی : نصاب ، ابن ماجه : زهد ، مسند احمد بن حنبل)

ص

- ۱۵ الصبر مفتاح الفرح (الديلمی)
 ۴۶ الصديق ينجي والكتاب يملك
 ۱۳ الصلوة عماد الدين (الطبرانی)
 ۱۳ الصلوة نور الدين
 (پ) ۱۲ الصلوة نور المؤمن (ابى داود ، ترمذی ، ابن ماجه)

ظ

- ۲۸ الظلم ظلمات يوم القيمة (مسلم و بخارى)

ع

- ۲۸ العدة دين العدة عطية
 (پ) ۲۸ العدة المؤمن دين (الديلمی)
 ۴۵ عذاب القبر من ثلثة الغيبة و التميمه و البول
 ۴۸ العمرة فريضة كفريضة الحج

ف

- ۵۳ الفقر فخري
 ۸۵ فقيه عالم خير من عشرين الف عابد
 (پ) ۸۵ الفقيه اشد على الشيطان من الف عابد (ترمذی : علم ، ابن ماجه : مقدمه)
 ۵۰ فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد (ترمذی : علم ، ابن ماجه : مقدمه)

ق

- ۷۷ القناعة كنز لا يفنى (الطبرانی)

ك

- (پ) ۴۵ كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابى داؤد ، احمد بن حنبل)
 ۳۰ كثرة الضحك تعيت القلب
 (پ) ۳۰ كثرة الضحك تعيت القلب ونورث الفقر (الديلمی)
 ۱۱ كسب الحلال فريضة بعد الفريضة
 ۸۸ كل نكاح لم يحضره اربعة فهو سفاح
 ۹ الكيمس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اى قهر

ل

- لا ینج المؤمن عذاب الله حتى یترك اربعا الكذب و الغيبة والنميمة وظن السوء بالله
 لكل شیء عماد وعماد هذا الدين الفقه (الطبرانی)
 ليس ما من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا
 ۶۲
 ۵۰
 ۶۲
 (ترمذی : میر ، ابی داؤد : ادب ، احمد بن حنبل)

م

- ما خلق الله فی الانسان افضل من اللسان به یدخل الجنة وبه یدخل النار
 ما عبد الله لولا العلماء
 من اراد الدلیا فلیتجر ومن اراد الاخرة فلیتزهده ومن اراد کلّهما فلیتعلم
 من اراد عز الدارين فلیطعم العزیز
 من ستر علی اخیه المسلم ستره الله تعالی فی الدنيا والاخرة
 من ستر مسلما ستره الله یوم القيامة (بخاری ، ابن ماجه ، احمد بن حنبل)
 المؤمنون کالبنیان یشد بعضهم بعضا (بخاری : مظالم ، صلاة ، ادب ، احمد بن حنبل)
 ۲۴
 ۷۱
 ۸۰
 ۵۰
 ۹۳
 ۹۳ (پ)
 ۸۷

ن

- الندم توبة (ابن ماجه ، احمد بن حنبل)
 النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی (ابن ماجه : نکاح)
 ۶۲ ، ۴۸
 ۵۲

و

- والله فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه
 ۸۷

